

پیام روشن است!

"حقوق و آزادی های مردم را به رسمیت بشناسید و به آن احترام بگذارید!"

* آزادی بیان و عقیده، حق بی قید و شرط هر انسانی است. سلب آزادی و تعرض به آزادی های بی قید و شرط سیاسی بهر بهانه ای جرم است. تفتیش عقاید و تحمیل عقاید ممنوع است.

* ترور، اعدام و تهدید شهروندان بهر بهانه ای نفی و هتک حرمت انسان و جرم است.

* اخاذی از مردم تحت عنوان گمرکات، دست درازی به اموال مردم و باجگیری و زورگویی، جرم است.

* مسلح کردن کودکان و نوجوانان ممنوع و جرم است. افراد زیر ۱۸ سال کودک و نوجوان محسوب می شوند.

* دست بردن به اسلحه در رقابتهای حزبی و سیاسی ممنوع و جرم است.

* آزادی فعالیت سیاسی، پیوستن به احزاب و یا ترک صفوف احزاب، حق طبیعی هر انسانی است. سلب این آزادی ممنوع و جرم است.

* حق دفاع از خود مردم کردستان در مقابل تعدی و دست درازی هر جریان سیاسی و یا باند و دستجات قومی و مذهبی، حق طبیعی و بی برو برگرد و غیر قابل انکار است.

* همه ی احزاب و جریانات سیاسی نسبت به پذیرش آزادی ها و حقوق انسانی شهروندان جامعه متعهدند. سرپیچی از پذیرش بدیهی ترین حقوق و آزادیهای انسانی از جانب هر حزب و جریان اپوزیسیون، جرم است و آن ها در کنار دشمنان مردم قرار می دهد.

* سکوت و پنهانکاری احزاب در مقابل مجرمین بهر دلیل از جمله منفعت فرقه ای و یا بزدلی سیاسی، به معنی تأیید جرم و مشروعیت دادن به مجرمین است.

* معیار سیاسی و جدی بودن احزاب و جریانات چپ و راست در کردستان، پذیرش حق دفاع از خود مردم، قبول مسئولیت جرایم و پاسخگویی به مردم در مقابل ولو یک تعرض به حقوق انسانی و آزادیهای اجتماعی شان است.

* احزاب سیاسی مافوق مردم نیستند. احزاب ناسیونالیست و قومی و مذهبی تا می توانند تبلیغات کنند، دروغ بگویند، فریبکاری کنند، با دشمنان مردم بند و بست و همکاری کنند... اما نمی توانند و اجازه ندارند برای به کرسی نشاندن باورها و راه حل ها و

در دفاع از کمونیسم

"به بهانه ی اختلافات درون حکا و کومه"

مظفر محمدی



اختلافات درون حزب کمونیست ایران "حکا" و کومه برای من بعنوان کمونیستی که تاریخ مشترک ده ساله ای در دهه ۸۰ میلادی و ۶۰ شمسی با کومه و حکا داشتم، و از آنجا که این جریان هنوز با همان اسم اولیه فعالیت می کند، اهمیت دارد. برای کسانی که به این تاریخ آشنایی دارند محرز و غیر قابل انکار است که حکا و کومه کنونی ادامه ی حکای ده سال اول و کومه له ی سازمان کردستان این حزب نبوده و نیست. تاریخ این جریان دوره های اوج و حضيض در تئوری، سیاست و پراتیک کمونیستی داشته است. این تغییر و تحول از خلق گرای به کمونیسم و نهایتاً عبور از کمونیسم و پیوستن به ناسیونالیسم کرد را طی کرده است.

صفحه ۲

نگرانی های عبدالله مهتدی واقعی است!

"در حاشیه نامه مهتدی به ابراهیم عزیزاده"

محمد فتاحی



نامه اخیر مهتدی به عزیزاده حاوی یک دروغ و دو واقعیت است. پاسخ عزیزاده هم که به امضای حسن رحمان پناه است، هم شامل یک حقیقت و دنیایی سکوت است. این یادداشت کوتاه سعی میکند آنچه که دو طرف مخفی میکنند را با

صفحه ۷

طناب پوسیده مذهب

وریا نقشبندی



وقتی به تاریخ وقایع کردستان در خلال سرنگونی نظام سلطنتی و به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی مرور دوباره ای میکنیم، شاهد قطب بندیهای تاریخی در کردستان میان چپ و راست هستیم. تاریخی که هیچ وقت مردم کردستان تسلیم ضد انقلاب به رهبری خمینی نشده و قطب چپ و کمونیست در کردستان تا کنون مخالفت صریح و قاطع خود را با جمهوری اسلامی نشان داده و زیر بار این حاکمیت نرفته است.

صفحه ۹

در باره اختلافات درون حزب کمونیست ایران و کومه له:

- پند و اندرز های یک پیشکسوت / فواد عبدالمی (ص ۱۱)
- اینجا که واقعیت دلخواهی می شود / آسو سهامی (ص ۱۳)
- تحولات درونی کومه له و پرت و پلاگویی های رهبران مستاصل / بهروز پورمجد (ص ۱۷)
- مانیفست چپ ملی (طنز) / آسو سهامی (ص ۱۹)

به یاد رفیق عزیز، امید نیک بین / مظفر محمدی (ص ۲۰)
فرمان نظامی تخلیه روستاهای مرزی، جرم جنایی است (ص ۲۱)

افسانه یا فاشیسم / گفتگوی ربیوار احمد درباره انتشار کتاب خاطرات ملا بختیار و عواقب آن (ص ۲۱)

برگ آس رحمان حسین زاده در مصاحبه رادیو دیالوگ مظفر محمدی (ص ۲۴)

پروژه حاکمیت احزاب ناسیونالیست گرد در " دوره گذار! " گفتگوی رادیو نینا مظفر محمدی (ص ۲۶)

آزادی برابری حکومت کارگری

در دفاع از کمونیسم

"به بهانه ی اختلافات درون حکا و کومله"

مظفر محمدی

پشتوانه و دلگرمی ای بود در مقابل سودای بازگشت نظام ارباب- رعیتی سابق. ولی در واقع این کار شبیه بریدن دم شیر مرده بود. نظام ارباب- رعیتی مرده بود.

- کوچ مردم مریوان هم اتفاق سیاسی مهمی بود در مقابل رژیم جدید که می خواست شهر مریوان را به کنترل ارتش و پادگان در آورد و نظام جدید را پایه گذاری کند. در این رابطه راهپیمایی صدها نفر از فعالین سیاسی و مردمی سنج به حمایت از کوچ مریوان و اعتراض به دستگیری چند فعال سیاسی در پادگان مریوان هم اقدام سیاسی مهم دیگر بود که به آزادی بازداشت شدگان منجر شد.

- مهم ترین اقدام و تصمیم سیاسی کومه له در این دوره سازماندهی مقاومت مسلحانه در مقابله اولین حمله نظامی جمهوری اسلامی به کردستان بود. جنبشی که می توان گفت کل نیروهای چپ و کمونیست در کردستان را هم به همراه داشت. در این دوره جمعیت های دفاع از آزادی و انقلاب در شهرهای بزرگ کردستان از جانب نیروهای چپ و کمونیست سازمان یافته بود. جمعیت هایی که فعالین اصلی اش کومه له نبودند، ولی با اولین حمله رژیم جدید به کردستان این نیروها به جنبش مقاومت مسلحانه علیه اشغال نظامی پیوستند. برای مثال جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب سنج از جانب من و رفقای تشکیل شد که هسته ی اولیه اش فعالین کانون معلمان از معلمان چپ و کمونیست بودند. کانون معلمان را ما سال 56 و یک سال قبل از انقلاب سازمان دادیم که بارها توسط ساواک بازداشت و تهدید شدیم. کانون معلمان همچنان یک مرکز و نیروی محرکه ی تظاهرات های توده ای ضد رژیم شاه بود.

حمله رژیم در بهار ۹۸ به کردستان شکست خورد. نه به لحاظ نظامی بلکه از این لحاظ که هیچ پایگاه اجتماعی در کردستان نداشت و نیروهایش به سرزمینی ناشناخته پا گذاشته بود. پادگان مهاباد تسلیم حزب دمکرات شده بود. اما پادگان سنج همچنان مقاومت می کرد.

در این فاصله و در خلا قدرت بعد از انقلاب، در سنج من به همراه زنده یاد صدیق کمانگر، عضوی از حدکا و سه نفر دیگر فعالین چپ یک کمیته انقلابی تشکیل دادیم و در ساختمان ستاد ارتش در مرکز شهر مستقر شدیم. این کمیته یک شبه دولت موقت بود که حوزه ی کارش فقط شهر بزرگ سنج بود. صدیق کمانگر سخنگوی کمیته بود. همچنین او به عنوان سخنگوی کمیته فرمان انقلابی حمله برای تصرف پادگان سنج را از رادیو شهر قرائت کرد. در این مدت هیئت از جانب دولت موقت از تهران برای مذاکره به سنج آمد. در این هیات مهمترین عناصر و شخصیت های رژیم جدید بودند. از جمله خامنه ای، طالقانی، رفسنجانی، بهشتی، بنی صدر و دیگران. شیخ عزالدین

من میخوام با اشاره مختصری به این تاریخ و نقش آن در جامعه کردستان، نهایتا به جایگاه اختلافات درونی کنونی حکا و کومله و ماهیت آن بپردازم.

موضوعات مورد بحث من در چهار بخش است که در مجموع تحولات کومه له تا به امروز را مختصرا توضیح می دهد:

سازمان زحمتکشان کردستان "کومله" از زمان اعلام موجودیت و فعالیت در سال های اول پس از انقلاب

تشکیل حزب کمونیست ایران "حکا" و کومه له به عنوان سازمان کردستان این حزب

حکا و کومه له بعد از جدایی کمونیسم کارگری

و بالاخره بخش آخر، ماهیت اختلافات امروز درون حکا و کومه له

سازمان زحمتکشان کردستان ایران (کومله)

من به جزئیات پروسه ی شکل گیری محافل قبل از اعلام موجودیت علنی کومه له نمی پردازم. فقط به نقاط عطف دوره ای که کومه له به نام سازمان زحمتکشان کردستان فعالیت می کرد اشاره می کنم. چرا که من کومه له را تنها وقتی شناختم که علنا اعلام موجودیت کرد و از آن زمان به بعد به مدت یک دهه تاریخ مشترکی با این سازمان داشتم.

کومه له بر اساس ارزیابی ای که از جامعه داشت، "نیمه مستعمره، نیمه فنودال"، فعالیت خود را در میان زحمتکشان روستا متمرکز کرده بود. همانطوری که گفتم من به جزئیات این تاریخ نمی پردازم. فقط به نقاط عطف و مهم ترین تحول این دوره اشاره می کنم:

- یکی از اتفاقات این دوره کومه له، تشکیل اتحادیه دهقانان مریوان بود که اساسا از جوانان تحصیل کرده ی شهری و معدودی زحمتکشان روستایی مسلحانه تشکیل شد در واقع در خدمت همین سیاست جامعه ی نیمه فنودالی بود. در حالی که بطور واقعی اصلاحات ارضی و واگذاری زمین به دهقانانی که روی آن کار می کردند در دهه 40 توسط رژیم شاه انجام شده بود. در همان حال اربابان سابق به ملاکین و زمین داران و سرمایه داران بزرگ روستا و بخشا شهرها تبدیل شدند. در جریان انقلاب 57 و روی کار آمدن جمهوری اسلامی بخشی از همین زمینداران بزرگ و اربابان سابق به امید این که خمینی با اصلاحات ارضی مخالف بوده فکر می کردند شانس بازپس گیری زمین از دهقانان صاحب زمین به رعیت های سابق را دارند. ولی این یک توهم بود. اتحادیه دهقانان مریوان برای دهقانان و زحمتکشان روستا

منفعت هایشان به زور و تهدید و ترور و اخاذی متوسل شوند. این کار آن ها را بجای احزاب سیاسی به باندهای زورگو، سرگردنه بگیر و متجاوز به حقوق انسانی و آزادیهای اجتماعی مردم تبدیل می کند و در ردیف مجرمین قرار می دهد. این انتخابی آگاهانه است: تجاوز به حقوق و آزادیهای مردم یا پذیرش این حقوق.

* کمونیست ها به مجرمین و پایمال کنندگان حقوق و آزادیها و حرمت انسانی مردم رحم نمی کنند، همانطوریکه مجرمین در تعرض به حقوق و آزادیهای مردم بی رحم اند. ابزار فشار ما افشای بیرحمانه ی جرایم و حق دفاع از خود مردم در مقابل زورگویان و پایمال کنندگان آزادی و برابری انسان است.

این پیام کمونیست ها، کارگران، زحمتکشان، زنان، جوانان، روشنفکران مثرقی و اکثریت مردم آزادیخواه و برابری طلب کردستان به همه ی جریاناتی است که پرونده جرایم شان ثبت است و روزی که سرکوبگران حاکم به گور سپرده شوند، این پرونده ها باز و حسابرسی می گردند. پرونده هایبان را سنگین نکنید. در عزم و اراده و تصمیم صف عظیم و گسترده کمونیست ها و آزادیخواهان و برابری طلبان و توده های زحمتکش کردستان شک نکنید. پیام روشن است!

آزادی و برابری

جامعه باید آزادی انسان را تضمین

کند، آزادی به معنی آزادی از

سرکوب و اختناق سیاسی، آزادی

از اجبار و انقیاد اقتصادی، آزادی از

اسارت فکری، آزادی در تجربه

ابعاد مختلف زندگی انسانی،

آزادی در شکوفائی خلاقیت های

بشری و آزادی در تجربه ابعاد

عظیم عواطف انسانی.

جامعه باید تضمین کننده برابری

انسانها باشد، برابری نه فقط به

معنی برابری در مقابل قانون بلکه

برابری در برخورداری از امکانات و

نعمات مادی و معنوی جامعه،

برابری در حرمت و ارزش همه

انسانها در پیشگاه جامعه.

از مقدمه بیانیه حقوق جهانشمول انسان

- مصوب حزب حکمتیست

علنی کارگری و توده ای، توانسته است به سنت مبارزه مردم کردستان تبدیل شود. در تمام این مدت و در غیبت جنگ مسلحانه علیه جمهوری اسلامی، توده های کارگر و زحمتکش توانسته است با اتکا به نیروی اجتماعی خود و سیاستهای کمونیستی و آگاهی بخش سر پا و همیشه در میدان بماند.

حکا و کومه بعد از جدایی کمونیسم کارگری

علیرغم پیشروی های چشمگیر کمونیسم در کومه له طی یک دهه با اتکا به حکا، اما سنت ریشه دار ناسیونالیسم درون و بیرون کومه له و در جامعه، در همین مدت هم به عناوین مختلف در پراتیک خود را نشان می داد و جان سختی می کرد.

تشکیل دولت اقلیم کردستان، در نتیجه ی جنگ خلیج و حمله امریکا به عراق و سرنگونی صدام خون تازه ای در رگ های ضعیف شده ی ناسیونالیسم درون کومه له جاری کرد. امید به پیروزی راه حل ناسیونالیستی شبیه دولت اقلیم جای امید به پیروزی کمونیسم را گرفت. به همان اندازه تشکیل دولت اقلیم ناسیونالیسم و احزابش را تقویت کرد، ناسیونالیسم درون کومه له هم شیفته ی قدرت گیری به سبک کردستان عراق شد. در این اواخر هم تحولات کردستان سوریه اعتبار کردایتی از نوع چپ را نزد کومه له ی بعد از انشقاقات بین خودشان را بالا برد. به طوری که کومه له ی موجود از تجربه کردستان سوریه بعنوان الگوی مورد علاقه اش نام می برد.

قبل از این که اختلافات کمونیسم و ناسیونالیسم در کومه له به بحرانی تبدیل شود، کمونیست های حکا و کومه راهش را جدا کرد و حزب کمونیست کارگری ایران تشکیل شد..

در این جدایی نام حکا و کومه و اعتبار ده ساله و همه ی امکانات این تشکیلات به باقی ماندگان واگذار شد.

با جدایی کمونیسم کارگری از حکا و کومه، ناسیونالیسم کرد عریان تر و با اعتماد به نفس قد علم کرده و هر گونه شائبه کمونیستی را از خود تکاند. این تحول به چند انشعاب و انشقاق درون کومه له باز هم به همان نام کومه توسط مهندسی و ایلخانی زاده و دیگران منجر شد.

اختلافات کنونی درون حکا و کومه

من نمی خواهم به تک تک موضوعات مورد اختلاف بین آنچه که جناح چپ و راست کومه له می نامند بپردازم. این ها از نظر من ثانوی و از نظر خودشان هم کم اهمیت است.

بعد از ترک حکا و کومه از جانب رهبران و نیروهای اصلی این تشکیلات، دیگر نه حکا آن حکایی ماند که بود و نه کومه سازمان کردستان حکای سابق باقی ماند. این تشکیلات این تناقض را تا امروز به دنبال خود کشیده است. تناقض بین اصول و مبانی و سیاست و سنتی که حکا بر اساس آن تشکیل شد و کومه له

از دست داد. همین هم باعث شد که پادگان سنندج کماکان مستقر بماند. باعث شد که در حمله دوم رژیم به کردستان در تابستان ۵۹ شهرهای کردستان سریعاً اشغال شده و ما به روستاها عقب نشینی کردیم که جنگ پارتیزانی ده ساله ای را به دنبال داشت.

تا اینجا دوره ای به که سازمان زحمتکشان کردستان "کومه" و دیگر نیروهای چپ نقش ایفا کردند.

حکا و سازمان کردستان آن کومه له

در اوایل دهه ی ۶۰ هنگامی که تعرض رژیم جدید به طبقه کارگر، فعالین سیاسی و احزاب و جریانات مخالف خود، به قتل عام های سهمگین منجر شد، در کردستان حزب کمونیست ایران تشکیل گردید. حزب کمونیست به سنگر کل چپ ایران و نیروهایی که به تحزب کمونیستی طبقه کارگر اعتقاد داشتند تبدیل شد.

از این تاریخ کومه له به سازمان کردستان حزب کمونیست ایران تغییر کرد.

دستاوردهای سیاسی و اجتماعی حکا در یک دوره ده ساله، در جنبش کمونیستی ایران و منطقه کم نظیر است. کومه له در این دوره تماماً متحول شد. کومه از سازمانی بی افق و پوپولیستی و آلوده به سنن ناسیونالیسم کرد در منطقه به سازمانی کمونیستی با برنامه و سیاست و افق و تاکتیک های معین تبدیل شد.

مبارزه مسلحانه، نگاه به مذهب، نگاه به مساله زن و اساساً عطف توجه به شهر و در محور آن کارگران شهری، فرهنگ بالا و سنت های انقلابی و انساندوستانه، در این تحول معنای جدیدی پیدا کردند.

یک جنبش کمونیستی کارگری با نقد ناسیونالیسم و سیاست و سنت و فرهنگ و اخلاقیاتش، در مقابل جمهوری اسلامی شکل گرفت. این جنبش نه تنها توانست تلاش های جنبش ناسیونالیسم کرد را برای پیوستن به رژیم جدید خنثی کند، بلکه تلاشهای ضد کارگری و ضد کمونیستی و ضد زن ناسیونالیسم کرد را هم به عقب راند. ناسیونالیسم کرد که از جانب حدکا نمایندگی میشد، برای تبدیل شدن به نیروی بی رقیب و یکه تاز در کردستان در مقابل نقد کمونیستی کومه، تاب نیاورد و جنگی را به کومه له تحمیل کرد که مضراتش و دودش به چشم مردم کردستان رفت. این جنگ تحمیلی باعث یاس و ناامیدی توده های مردم و قوت قلب نیروهای نظامی و دولتی جمهوری اسلامی در کردستان شد.

شکست حدکا در جنگ و آتش بس یکجانبه ی کومه له، به درجه زیادی روحیه ی کارگران و زحمتکشان کردستان را بالا برد. اما نهایتاً جنبش انقلابی در کردستان تحت رهبری حکا و کومه با عقب نشینی به پشت مرزها، وارد فاز جدیدی شد. از آن زمان تا امروز سیاستهای کمونیستی، عطف توجه به شهرها و مبارزات کارگری و توده ای و سازمان یابی

حسینی هم در جلسه مذاکره حضور داشت. هیات ابتدا با توپ پر کمیته انقلابی را مورد حمله قرار داده و ضد انقلاب خواند. صدیق کمانگر به عنوان سخنگوی کمیته در مقابل دولت موقت را ضد انقلاب خواند که با فرمان توپ و خمپاره باران شهر از پادگان سنندج، خانه های مردم بر سر خانواده ها و کودکان ویران کرد. در این مذاکره، توازن قوا به نفع دولت نبود. دولت موقت بجز پادگان سنندج هیچ نقطه ای از کردستان را در تصرف نداشت. ما هم که نیروی نظامی متشکل و با سلاح و تجهیزات مناسب نداشتیم، نتوانستیم پادگان را تصرف کنیم. پادگان شهر نقطه ضعف ما بود. هر چند بخش ژاندارمری پادگان همان روز اول قیام سقوط کرد، اما پادگان مقاومت کرد و تصرف نشد. حزب دمکرات کردستان ایران هم از مبارزه و مقاومت مردم سنندج حمایت نکرد هیچ، ما را هرج و مرج طلب نامید و به خمینی لیبیک گفته و منتظر بود دولت موقت حزب دمکرات را به رسمیت بشناسد. که این اتفاق نیفتاد.

هیات دولت عقب نشینی کرده و به تشکیل یک شورای شهر فرمال برای شهر رضایت داد. با تشکیل شورای شهر، کمیته انقلابی به کار خود پایان داد. شورای شهر در واقع نه بر خاسته از میان شوراهای کارگران و زحمتکشان و محل های و محلات شهرها بلکه به صورت فرمال تعیین شد و عملاً کاری از دستش ساخته نبود.

در کنار شورای شهر، بنکه های محلات در شهر سنندج و متشکل از جوانان پر شور اما کم تجربه در زمینه دخالت دادن مردم در اداره ی جامعه، محدود به یک سری فعالیتها ی خرد و ریز و رتق و فتق امور و نگهدایی و محاکمات ابتدایی مجرمان و غیره شدند.

در این دوره که یک سال طول کشید کردستان تماماً منطقه ی آزاد از تسلط رژیم جدید بود. این موقعیت ویژه ای برای کمونیسم و جناح چپ جامعه بود که قوانین و سنت های انقلابی را در عرصه اجتماعی پراتیک کند. ناسیونالیسم کرد به چنین تغییری نه نیاز داشت و نه اساساً موافق بود. ناسیونالیسم به همان نظام سرمایه دارانه و اداره بوروکراتیک جامعه از بالا و توسط حزب خود و مدیران حکومت ساقط شده و سرمایه داران و تجار بازار و غیره متکی بود.

اما برای کمونیسم و چپ جامعه، بنیانگذاری یک نظام شورایی و با اتکا به دخالت مستقیم مردم از پایین و تصویب قوانین انقلابی و مترقی می بایست امری فوری و در دستور باشد. نوع دیگری از اداره جامعه با اراده ی مستقیم کارگران و مردم زحمتکش، نوع دیگری از اداره کارگاه ها و شرکت ها و موسسات و تولید و توزیع. قوانین مترقی و انقلابی ناظر بر اداره جامعه، شامل آزادیهای بی قید و شرط سیاسی، برابری زن و مرد، سیستم قضایی عادلانه و محاکمات علنی و لغو اعدام، تسلیح عمومی، آموزش های سیاسی و مارکسیستی کارگران پیشرو، اعلام حزب کمونیست کارگران و غیره...

اما متأسفانه این اتفاق نیفتاد.

کمونیسم در کردستان این فرصت تاریخی را

سازمان کردستانش بود با افق و سیاست و سنت حکا و کومه له ی بعد از جدایی کمونیسم کارگری و حکمت.

حکا بنا به روایت خودشان یک پرچم و یک تابلو است. حکا در زمین واقعی سیاست و تحولات جامعه ایران نقشی نداشته، این را در عمل و در رابطه حکا و سازمان کردستانش هم می بینیم. این حکا نیست که سیاستهای سازمان کردستانش را تعیین می کند. برعکس کومه له است که حکا را زیر مجموعه خودش می داند. کومه له حکای ساکت و بی آزاری می خواهد که سرش بجنید و برود دنبال کارهایی از قبیل اتحاد با چپ های همه رنگ یا به قولی برود دنبال نخود سیاه خودش.

در اختلافات سیاسی امروز محور اختلاف عدم رعایت دموکراسی درون تشکیلاتی نامیده میشه. ظاهراً حقوق جناح چپ پایمال شده است که شاید شده ولی این تمام حقیقت نیست. بین لیستی از اختلافات سیاسی و تشکیلاتی که ردیف می شود، یک موضوع اساسی هست که از نظر من غایب است. در غیاب این موضوع اصلی هر اتفاقی بیفتد اهمیت چندانی ندارد. انتشعاب، توافق و ادامه ی وضع موجود یا هر چه.

با وجود این من شخصا انتشعاب را پر ضررتر می دانم و تبعات اجتماعیش مضرتر به حال کمونیسم است. هنوز حکا و کومه له ی چپ بهتر از پیوستن کامل کومه له به ناسیونالیسم است. اما گفتم جوهر قضیه چیز دیگری است و آن کمونیسم است.

کمونیسمی که اگر هر حزب و جریانی خود را به این نام معرفی می کند باید بهش پایبند باشد. کمونیسمی که همیشه سرش معامله کرد. کمونیستی که اگر باشی دیگر ناسیونالیست نیستی. لیبرال نیستی. دموکرات به معنای بورژوازی اش نیستی، نژادپرست نیستی، مسلمان، مسیحی، یهودی، بودایی، شیعه، سنی، نیستی، کرد، ترک، فارس و لر نیستی. رفرمیست نیستی، مردسالار نیستی، ضد استثمار و بهره کشی انسان از انسانی. آزادیخواهی، انسان دوستی، برابری طلبی، انقلابی هستی، متحد کننده ی کارگر و زحمتکش برای رهایی هستی و...

اسم این کمونیسمه. تو هر اسمی دلت میخواد روش بذار. وقتی که به آزادیخواهی به معنای واقعی و بدون اما و اگر و بدون قید و شرط، پایبند و معتقدی، انساندوست و برابری طلبی و خودنو جزء طبقه کارگر و زحمتکش جامعه می دونی. از سرمایه داری بیزاری، از فاصله طبقاتی بیزاری، از تبعیض بیزاری، از ستم و خرافات و دروغ و ریا بیزاری. از فرصت طلبی بیزاری... یعنی کمونیستی.

آیا کمند چنین انسان هایی در جامعه بشریت؟ در ایران؟ در کردستان؟ نه. خیلی گسترده و فراوانند.

کارگری که تمام عمرش را در جدال برای دستمزد بیشتر و رفاه و آزادی میگذره کمونیسته. نه به معنای فلسفی اش به معنای

اجتماعی و موقعیت طبقاتیش. او حتی به معنای فلسفی اش ماتریالیست است حتی بدون این که این فلسفه را خوانده یا به گوشش خورده باشه. زندگی کردن روی همین زمین و محروم نبودن و تحت ستم و تبعیض نبودن، و کسی که حرمت انسانیش بعنوان انسان برابر با همه محفوظه. به این معنا کارگر بدون این که فلسفه خوانده باشد، ماتریالیست است. یعنی خواهان زندگی کردن و لذت بردن از زندگی است. بهره بردن از نعمت های زندگی است. نعماتی که خودش تولید می کند.

کارگر نه به معنای ایدئولوژیک و فلسفی بلکه بطور طبیعی و به خاطر جایگاه طبقاتی اش، ضد استثمار و بهره کشی و تبعیض و نابرابری است. مبارزه اش و جنبش اش طبقاتی است. اجتماعی است. و این عین کمونیسم است. کمونیسم در یک جمله، جنبش اجتماعی طبقه کارگره.

این که مذاهب مسیحیت، اسلام یا یهودیت و غیره کمونیسم را ضد مذهب و ضد خدا می نامند و گویا فقط این است، از ابلهی و نفهمی شان نیست. آن ها می فهمند که وقتی کارگر جماعت خوشبختی و سعادت و برابری می خواهد و برایش مبارزه می کند و جنبش اجتماعی سازمان میدن و اتحاد سازمان میدن و اعتصاب می کنند و قیام و انقلاب می کنند در نتیجه نیازی به مذاهب ندارند. وقتی پای مذهب و دین به میان می آید، اونوقت ادم سرنوشتش را به قضا و قدر می سپارد و برای هر نداری و بدبختی اش به آسمان ها و کلیسا و مساجد و خرافات پناه می برد و این مانع می شود که خودش با اراده خودش و با تصمیم خودش و با نیروی خودش و طبقه اش برای خوشبختی مبارزه کند و بجنگد. غافل می ماند. صبر می کند. تسلیم می شود و در یک کلام فریب می خورد.

با این معیارها مساله اصلی من در رابطه با اختلافات درون حکا و کومه له کمونیسمه.

وقتی خودت را حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن "کومه له" می نامی به جامعه اعلام می کنی که کمونیستی و معیار کمونیست بودنت همونایی است که گفتم.

وقتی حکا و کومه له کمونیست هستی، یعنی سازمانی هستی متعلق به یک طبقه معین و اون طبقه کارگر و زحمتکشه. یعنی منفعت آنها منفعت توه، قدرت آن ها قدرت توه. در بدبختی و فقر و نداری شان شریکی، در خوشبختی و سعادت و آزادی و رفاه شان شریکی. یعنی هیچ وقت و به هیچ بهانه ای به این منفعت پشت نمی کنی. یعنی پیروزی و شکست طبقه ات پیروزی و شکست توه.

حکا و کومه له پس از جدایی کمونیسم کارگری به طبقه کارگر و کمونیسم بی ربط و به ناسیونالیسم کرد نزدیک شده است. این که کمونیست باشی و کار دیگری بکنی یا اسم کمونیسم روی خودت بذاری ولی با منفعت طبقه ات بازی کنی و به اصطلاح سیاست کنی و معامله کنی و سازش کنی کمونیست نیستی. حزب توده هم خود را کمونیست می نامید. چریک های اکثریت همراه جمهوری اسلامی

هم خود را کمونیست می نامیدند. حزب شیوعی عراق و کردستان عراق خود را کمونیست می داند. ولی همه ی این ها کار دیگری می کنند. هر کاری می کنند جز خدمت به منفعت طبقه کارگر. هر کاری میکنند جز حفظ استقلال طبقاتی کارگران. هر کاری می کنند جز کار کمونیستی. جز مبارزه کمونیستی، جز نقد کمونیستی به ناسیونالیسم و مذهب و خرافات، جز نقد کمونیستی به جامعه سرمایه داری و جز تدارک انقلاب کارگری و حکومت کارگری.

خود را کمونیست می نامی ولی با جناح های مختلف بورژوازی قاطی میشی و مرز کارگر و سرمایه دار را مخدوش می کنی. کارگر را فریب می دهی. آشتی طبقاتی برقرار می کنی. این کمونیسم نیست. این فروختن کمونیسم در بازار معامله بر سر منفعت طبقه کارگر است.

خود را کمونیست می دانی ولی به پیروزی کمونیسم باور نداری. شک داری. به قدرت طبقه کارگر باور نداری. شک داری. به نام سیاست و تاکتیک و دیپلماسی، دست کارگر و بورژوا را تو دست هم میداری. با معامله و سازش و سر و سرت با احزاب و جریانات راست و بورژوازی و ناسیونالیست به طبقه کارگر می گویی و نشان می دهی و می آموزی که گویا بر سر این و آن سیاست کارگر و بورژوا یک منفعت مشترک دارند. بعنوان مثال:

خود را کمونیست می نامی و بر سر مساله ملی و ستم ملی فکر می کنی کارگر و بورژوا و حزب و جریان تو با احزاب و جریانات ناسیونالیست منفعت مشترکی هست. کردایتی را بجای مبارزه طبقاتی و جنبش اجتماعی طبقه کارگر میگذاری...

گویا راه حل رفع ستم ملی برای کمونیسم و ناسیونالیسم یکی است. که نیست. راه حل ناسیونالیسم، قبل از هر چیز و مهم تر از هر چیزی مذاکره و پذیرش احزاب کردی از طرف رژیمه. این نشد، خودگردانی، نه، خودمختاری و یا فدرالیسم. در حالی که راه حل کمونیستی برای مساله و ستم ملی رفراندوم برای ماندن یا جدا شدن از ایرانه. و باز کمونیست ها در صورت وجود یک حاکمیت شورایی کارگری و مردمی جدایی را توصیه نمی کنند. وقتی حاکمیت دست خود مردمه، حقوق شهروندی برابر برای همه است.

با همه ی این ها داستان حکا و کومه له ی امروز چیز دیگری است. وقتی کردایتی می شود منفعت مشترک کارگر و بورژوازی کرد، پس

” نی‌نا را بخوانید

و به

دیگران توصیه

کنید “

خودت را و جریانیت را در کنار احزاب ناسیونالیست قرار می دهی. با آن ها حشر و نشر داری.

کنگره ملی و کمیته دیپلماسی مشترک تشکیل می دهی، با احزاب و جریانات ناسیونالیست در این میزگرد و آن مذاکره عکس میگیری. حتی هماهنگ با ناسیونالیست ها مذاکره با جمهوری اسلامی را مباح و مجاز می دانی.

خود را کمونیست می نامی و به عنوان یک اصل مذاکره را با هر کس و ناکس و هر دشمنی مجاز می دانی. حتی با جمهوری اسلامی!

ممکن است خودت با جمهوری اسلامی مذاکره نکنی اما به دوستان که این کار را میکنند هیچ ایراد و نقدی نداری. کمونیسم بجای خود آیا هیچ عقل سلیمی میپذیرد با رژیم که اکثریت قاطع مردم ایران به رفتنش رای داده اند مذاکره کنی و بگویی علی الاصول با دشمن می شود مذاکره کرد!

خود را کمونیست می نامی و در مصوبه حزبت گفتی حاکمیت شورایی در کردستان، اما به دوران گذاری که ناسیونالیست ها مطرح می کنند که گویا آنها مجازند با سپاه و پلیس ملی یک سال حکومت کنند بعد انتخابات کنند و پارلمان درست کنند، هیچ ایراد و نقدی نداری و حتی سمپاتی نشان می دهی و برای این که مبادا از قافله قدرت آنها عقب بمانی، دلیل و زبون خواهان شرکت در قدرت دوران گذار می شوی که گویا مبادا هرج و مرج بشود و مردم گرسنه از چراغ قرمز عبور کنند.

خود را کمونیست می نامی اما، مذهب را اعتقادات توده ها می نامی و قابل احترام. خود را کمونیست می نامی اما صریح و قاطع از برابری زن و مرد و حق انتخاب رابطه آزاد پسر و دختر و زن و مرد را به بهانه احترام به عقاید و بخش عقب مانده ی جامعه بطور صریح و قاطع دفاع نمی کنی.

خود را کمونیست می نامی اما کمونیست هایی که حزب کمونیست ایران را تشکیل دادند و تو هنوزم آن نام را بر خود داری، با احترام برخورد نمی کنی. حتی اسامی و نظرات و مصوبات اش را از تاریخ پاک می کنی و تاریخ دیگری می سازی و جعل می کنی.

خود را کمونیست می نامی ولی به ناسیونالیست ها نزدیک و دوست و از کمونیست ها دوری و حتی دشمنی.

مگر می شود خود را صاحب حکا بدانی ولی به بنیانگذار اصلی و ایدئولوگ و تئوریسین و سیاست گذار خط کمونیستی ده سال اول حکا، پشت کنی؟ حتی دشمنی کنی؟ برای هر کمونیست واقعی و با یک ذره وجدان، کمونیسم کارگری منصور حکمت را از کمونیسم نزدیک به نیم قرن اخیر ایران ور داری، هیچی باقی نمی ماند. هیچی! مثل این است

لنین را از انقلاب بلشویکی اکتبر حذف کنی. میشه؟ اصول و عقاید به کنار، وجدانا میشه؟ نه، نمیشه!

این صورت مساله من در رابطه با اختلافات درون حکا است.

از نظر من اختلافات درون حکا اختلاف بین چپ و راست به معنای بر سر کمونیسم و ناسیونالیسم نیست. واقعا نیست.

اختلاف بر سر مخالفت یا موافقت با این و آن مصوبه مشترک نیست. اختلاف بر سر همزیستی مسالمت آمیز زیر یک پرچم است. پرچمی که بیش از دو دهه است کومه له در دست دارد. اختلاف بر سر این است که اگر تو حق و حقوق تشکیلاتی من را به رسمیت بشناسی و دمکرات باشی و منو حذف نکنی و خلع مسئولیت نکنی و علیه من رای جمع نکنی، با هم بودنمان محرز. بذار کرسی ها را بطور دموکراتیک بین خود تقسیم کنیم، دیگر مشکلی نیست. حاکمیت شورایی و کمونیسم و کارگر، فدای دموکراسی و سانترالیسم دموکراتیک!

این صورت مساله است.

وقتی خود را کمونیست می نامی و حزبت را حزب کمونیست ایران و کومله را سازمان کردستان حزب کمونیست ایران می نامی، در نتیجه استراتژی، سیاست، تاکتیک و پراتیک چیز دیگری است. تبلیغات و ترویج و نقد و مبارزه ی سیاسی و طبقاتی چیز دیگری می شود.

جریانی در حکا خود را چپ می نامد و من هم قبول دارم که چپ است و جناح مقابلش در کومه له را راست می نامد ولی این به ظاهر چپ و راست، سه دهه با هم پراتیک مشترک دارند. در رابطه با ناسیونالیسم کرد پراتیک مشترک دارند. نزدیک به یک دهه در درون خود پیچ وچ و اصطکاک و کشمکش تشکیلاتی دارند. اما زمانی که کار به حذف و رقابت بر سر کرسی و کنگره ها و رای و غیره می رسد، آن وقت بحث وفاداری یا زیر پا نهادن مصوبات به میان می آید! چرا؟

آیا این بدان معنی نیست که مصوبات فقط ابزار فشار بر طرف مقابل است؟ از نظر من اینطور!

بگذار با هم باشیم و دمکرات باشیم و با هم کنار بیایم بقیه ی وسایل از قبیل مصوبات حل میشه. چطور حل میشه؟

حتی اگر آدم خیلی با گذشت و صبور باشه و بپذیره که باشد تا حالا سکوت و ممانعت کردی یا شریک بودی در همه ی تصمیمات، ولی حالا که متوجه شدی اشتباه کردی و از امروز میخواهی طور دیگری سیاست و پراتیک کنی و به کمونیسم برگردی. باشد. قبول ولی به شرطی که به کمونیسم برگردی.

به اون کمونیسمی که بر اساس اصول و برنامه و نقشه و پراتیک معین اش حزب کمونیست ایران تشکیل شد برگردی و این را با صدای بلند و با قاطعیت بگید. نه خجولانه. با افتخار و سربلندی و با اعتماد به نفس و اعتماد به کمونیسم و طبقه ات.

با بنیانگذاران این حزب و یک دهه پراتیک کنندگان این کمونیسم، عهد ببندی و به خاطر چند دهه پشت کردن به آن ها و کمونیسم شان و حزب شان که الان شما هنوز اسمش را نگه داشتی عذرخواهی کنی. ممنوعیت انتشار و حتی ممنوعیت مطالعه آثارشان را نقد کنی و مذموم اعلام کنی.

وقتی این کار را کردی، وقتی کمونیسم ات را مسجل کردی و به پشتوانه ی مارکسیستی و سوسیالیستی و برنامه و نقشه های کمونیستی پشت بستنی آن وقت با این نام و به نام کمونیسم و با این سازمان به نام سازمان کمونیستی مذاکره با احزاب ناسیونالیست هیچ ایرادی ندارد. مجاز اعلام کردن مذاکره با جمهوری اسلامی تحت عنوان مجاز بودن مذاکره با هر دشمن، خط قرمز اکثریت قاطع مردم ایران است. این جرم است. جرم نابخشوندی ده ها و صدها هزار کشته و اعدامی و شکنجه شده و ده ها میلیون زن تحت ستم و تبعیض و زندان و شکنجه است.

اما مذاکره با احزاب ناسیونالیست و اپوزیسیون راست اگر پذیرفتند که تو کمونیستی و با این نام و این پرچم به مذاکره بروی می روی. و این کاری است که تا حالا اتفاق نیفتاده. برعکس هر وقت کومله بر سر میز مذاکره یا مناظره با احزاب ناسیونالیست نشسته، در زمین آنها بازی کرده و لباس کرداباتی به تن کرده است. چرا؟ چرا آن ها لباس کمونیسم نمی پوشند وقتی با ما مذاکره می کنند؟ چون اکثریتند؟ چون قوی ترند؟ چون پول و اسلحه شان بیشتره؟ چون پشت شان به دول ارتجاعیه؟ چون حق با آنهاست؟!

حتی اگر همه اونا باشند ولی حق با آنها نیست. اکثریت هم نیستند. اکثریت مردم کردستان کارگر و زحمتکش و زن و جوان بیکارند که هیچ منفعتی با احزاب بورژوازی و ناسیونالیستی ندارند. پس اکثریت نیستند. چرا باید زنان کردستان مذهب و شریعت سنی و سلفی که خالد عزیزی و عمر ایلخانی زاده، در مقابلشان سجده کرده اند، بپذیرند؟ چرا باید از زیر پرچم شریعت شیعی جمهوری اسلامی در بیایند و زیر پرچم شریعت سنی مکتب قرآن مقفی زاده و خه بات و مردسالاری ناسیونالیسم کرد، بایستند؟ آیا زنان و دختران جوان کردستان این را نمی فهمند؟ نمی دانند تظہیر و دستبوسی ملاها و مفتی های سنی از طرف ناسیونالیست ها برای آنها چه تبعاتی دارد؟

این ها جواب من به کسانی است که می پرسند چرا شما از جناح چپ حکا و کومله در مقابل راست دفاع نمی کنید؟ من اگر جناح چپ و راست را به رسمیت بشناسم که من میشناسم، اما با پرونده قتل و سیاست و پراتیک مشترک این

زنده باد انقلاب کارگری

دو جناح به ظاهر مخالف همدیگر چکار کنیم؟ من اگر این را چشم پوشی کنم اما جواب کمونیسم و کارگر و زن و جوان از ادیخواه و برابری طلب کردستان و ایران را چه بدم؟ آن ها نمی بخشند.

معیار و ترازوی من برای سنجش سیاست و عملکرد و پراتیک احزاب و جریاناتی که خود را کمونیست می نامند و به نام کمونیسم کار می کنند، منفعت طبقه کارگر و زحمتکشان و زنان و محرومان و گرسنگان جامعه است. کمونیست ها نمی توانند و حق ندارند منافع طبقه کارگر و اکثریت جامعه را با احزاب بورژوازی و ناسیونالیست به مزایده و معامله بگذارند. مردم کردستان نمی خواهند از چاله در بیان و به چاه بیفتند.

آیا کمونیسم و کارگر کردستان از عهده این کار بر می آیند؟ آیا می توانند صف مستقل طبقاتی و اجتماعی و منفعت مشترک خود را حفظ کنند؟ آیا کمونیسم و کارگر می تواند قدرت را بگیرد؟ از نظر من جواب مثبت است. از نظر کومه له و حتی جناح چپ حکا در اختلافات اخیر جواب مثبت نیست. کومه له راه به قدرت رسیدن و سهیم شدن در قدرت را با ناسیونالیسم کرد می داند. شناسش را آنجا می بیند.

کمونیسم و کارگر در کردستان به لحاظ طبقاتی و اجتماعی اکثریت به کسی که میگه کردستان کارگر نداره یا داره ولی صنایع بزرگ نداره و پراکنده س، بدبخته، قدرت پیش طبقه متوسط و بازاری ها و سرمایه دارها است، آیا میتونه به پیروزی اکثریت کارگر و زحمتکش و زن تحت تبعیض و جوان بیکار باور داشته باشه؟ نه. نداره.

تکلیف قدرت بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی بین کمونیسم و ناسیونالیسم و بین کارگر و زحمتکش و سرمایه دار کرد تعیین می شود. آیا ما همان روز اول تمام قدرت را می گیریم؟ می خواهم بگیریم. اما اگر نتوانیم، اگر کارگر و زحمتکش و کمونیسم در کردستان در ضرب اول نتوانست قدارا بگیرد،

یعنی اگر بعد از سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی، کمونیسم و کارگر نتواند در شوراهای محل کار و زندگی اکثریت باشد و ناسیونالیست ها اکثریت شدند و حتی دولت موقت تشکیل دادند، هنوز به معنای شکست ما نیست. به معنای تسلیم ما نیست. باز هم کار کمونیسم و کارگر در کردستان تداوم مبارزه تا براندازی دولت موقت بورژوازی ناسیونالیست کرد است. تا زمانی که کارگران و کمونیست ها در شوراها اکثریت شوند و خود راسا و مستقیما دولت خود را برقرار سازند. این جدال طبقاتی الزاما از طریق نظامی و جنگ نیست. از راه آگاهگری و آماده کردن کارگران و زحمتکشان برای کسب اکثریت و قدرت است. در این جریان برای همه ی احزاب آزادی بی قید و شرط سیاسی هست.

اگر ناسیونالیست ها برای حفظ قدرتشان به زور متوسل بشوند، که سنتا اینجورند، زور ما کم تر از آن ها نخواهد بود. چون ما اکثریتیم!

ما می توانیم با قدرت اکثریت جامعه توطئه و فشار احزاب ناسیونالیست را خنثی کنیم و

نگذاریم جنگ داخلی در کردستان راه بیندازند و به قدرت مردم تمکین کنند.

اما گفتم جناح چپ حکا در جدال درونی به این کمونیسم و این طبقه و زحمتکشان کردستان بی باور است. مساله بر سر عقاید و ایدئولوژی افراد نیست، بر سر ناباوری به پیروزی کمونیسم و دولت اکثریت شوراهای کارگران و زحمتکشان است. اگر این باور وجود داشت حتما تلاش برای کسب این قدرت صریح و روشن و قاطع بود و به کرنش در مقابل هیچ جریان راست و ناسیونالیستی نیازی نبود.

آیا جناح چپ حکا در مقابل جناح راست (این ها نامی است که خود بر همدیگر نهاده اند) می تواند صریح و قاطع و بدون تعارف، وفاداریش را عملا به حکا بی که بود نشان دهد. آیا حکا همان حکای اول که بود می شود؟ آیا کومه له همان کومه له کمونیست سابق می شود؟ جواب تا حالا از هر دو طرف شان منفی بوده.

ولی یک چیز مسلمه و آن اینه که این کومه له فعلی با سیاستهای معینش که همه میدونن، هیچ نقشی در تحولات کردستان نخواهد داشت. هیچ شانسی در سهیم شدن قدرت در کنار حزب اصلی ناسیونالیست کرد یعنی حدکا و حواشی قومی و مذهبی دورو برش ندارد.

کومه له کنونی در حاشیه ناسیونالیسم کرد به یک جریان بی خاصیت و بی آینده تبدیل میشه. احزاب کردی چیزی به نام جناح چپ درون خود را به رسمیت نمی شناسه. چپ حاشیه ناسیونالیسم بی معنی به. یا کمونیستی و متعلق به جنبش کمونیستی و کارگری در کردستان یا ناسیونالیستی در جنبش ملی. یا زنگ زنگی یا رومی رومی. این وسط جای بند بازی نیست. ظاهرا کومه مسیر پیوستن به ناسیونالیسم کرد را طی می کند و آدم متأسف می شود که جریانی با پیشینه ی کمونیستی و آبرودار اجتماعی در کمپ ناسیونالیسم کرد هضم بشه و شخصیت ها و فعالیتش قربانی سیاستی شوند که می شد و می توانست این سرنوشت را پیدا نکند.

در آخر این حرفا از نظر من راست روی های کومه له تا کنون مضرات فراوانی ببار آورده است.

این راستروی به ضرر کمونیسم و به منفعت ناسیونالیسم کرد بوده و به احزاب جنبش کرداباتی مشروعیت و اعتبار بخشیده است. به آن ها نیرو اضافه کرده است. وقتی به نام کمونیسم به ناسیونالیسم اعتبار می دهی، این کمونیسم است و منفعت طبقه کارگر است که مورد معامله قرار می گیرد و در بارگاه احزاب بورژوا ناسیونالیست کرد قربانی می شود. و این کار ما کمونیست ها را سخت تر می کند.

من شکی ندارم که کمونیسم و کارگر و زحمتکش در کردستان از زن و مرد و جوان، بدون کرنش در مقابل ناسیونالیسم و بورژوازی درشت و متوسط کرد، توان سازماندهی جامعه برای کسب قدرت را دارد. بدون جنگ و بدون این که خون از دماغ کسی بیاید.

مهم ترین ضامن این که ناسیونالیست ها و قوم پرستان و اسلامیت های سنی و سلفی و وهابی به جامعه خون نپاشند، این است که صف قدرتمند و گسترده ی کمونیست ها و کارگران و زحمتکشان و زنان و جوانان و آزادی خواهان و برابری طلبان کردستان بیشتر متحد و بیشتر متشکل بشه. نیرویی عظیم اجتماعی که با شوراهایش و تسلیح عمومی اش امنیت و سلامت جامعه را تضمین می کند.

موضوعی به نام دوران گذار چه از طرف اپوزیسیون بورژوازی سراسری و چه مرکز همکاری احزاب کردستانی، فاجعه باره. یک سال سهل است، اگر حتی یک ماه قدرت دستشان بیفته به جامعه خون می پاشند و در رقابتهای درون خود، شیرازه جامعه را بهم می ریزند.

تنها راه تامین امنیت و سلامت جامعه اینه که شوراهای کارگران و مردم، احزاب و میلیشیایشان را وادار به تمکین کنند، نگذارند این احزاب صاحب سپاه و پلیس سرکوب مردم شوند و سلاح هایشان را به مردم متحد و متشکل در شوراها واگذار کنند.

آیا حکا و کومه از این سیاست پیروی می کنند؟ آیا کومه راه بازگشت دارد؟ آیا جناح چپ حکا و کومه می تواند به کمونیسم واقعی و تئوری و استراتژی و سیاست های اولیه اش در دهه ۶۰ برگردد؟ یا سه دهه تاریخ کمونیسم خجول، ترسو، دیپلمات، تشکیلات دار و اردوگاهی را ادامه می دهد. این انتخابی است که جلو روی این جریان قرار گرفته است.

کمونیسم ما در کردستان آنقدر بالغ و صاحب تجربه و سنت و حزب و شخصیت ها و فعالیتش در ابعاد اجتماعی است که نگذارد منافع کارگران و زحمتکشان کردستان در بارگاه ناسیونالیسم کرد قربانی شود.

۱۵ شهریور ۹۹ - ۲۵ سپتامبر ۲۰۲۰

طبقه کارگر، برحلاف

کلیه طبقات فرودست

در تاریخ پیشین جامعه

بشری، نمیتواند آزاد

شود بی آنکه کل

بشریت را آزاد کند.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست

کارگری - حکمتیست

نگرانی های عبدالله مهدی واقعی است؛

"در حاشیه نامه مهدی به ابراهیم علیزاده"

محمد فتاحی

ادعای دروغین مهدی

عبدالله مهدی میگوید ایشان ابداهل تمایل به خاتمی و جمهوری اسلامی نبوده و ادعاهای مربوط به این قضیه تماما ساختگی و اتهام سیاسی اند... در عوض، به تفصیل بحث میکند که نقد جایگاه منفی و مخرب حزب کمونیست ایران برای کومه له، به اضافه اهمیت جنبش کردستان و نقش کومه له در آن، جزو اختلافات اصلی و اساسی بین او و بقیه در کومه له بوده است.

ادعای اول او مبنی بر دل نبستن به جمهوری اسلامی در دوران ریاست جمهوری خاتمی، کذب محض است. حسن رحمان پناه در اینمورد اسناد و نوشته ها و مصاحبه های متعددی را شاهد می آورد و به درست به روشنی توضیح میدهد که اتفاقا مهدی بسیار جانانه سراغ رابطه با جمهوری اسلامی در دوره دوم خرداد افتاد، که نگرفت. دروغ مهدی در این رابطه به حدی برای همه عیان است، که آدم انگشت به دهن میماند که این آدم چگونه واقعیتهای را انکار میکند که به خروار سند و مدرک و شاهدین زنده دارد. آنهم برای کسی که همین سالهای اخیر، همراه بقیه هم جنبشهایش در مرکز همکاری احزاب کرد، مخفیانه مشغول ارتباط و مذاکره با عوامل رژیم اسلامی بوده اند که هیچ، آنطور که نماینده حزب دمکرات کردستان در یک مصاحبه دسته جمعی شان در همین یک ماه گذشته اظهار داشت که هنوز برای دریافت پاسخ از طرف جمهوری اسلامی، در انتظار به سر می برند.

اما ادعاهای واقعی مهدی و تحریف و سکوت های طرف مقابل

دو ادعای دیگر مهدی اما واقعیت دارد؛ ایشان میگوید که اختلاف اصلی او در مورد جایگاه حزب کمونیست ایران، به اضافه اهمیت جنبش کردستان برای کومه له بوده است.

برای اثبات این ادعای مهدی، او میتواند تمام کمونیست ها و ناسیونالیست های منطقه را به عنوان شاهدان زنده به شهادت بگیرد. اصلا بدون نقش او در راس ناسیونالیسم کرد در کومه له، سرنوشت غم انگیز امروز کومه له محتوم نبود. او در رهبری حزب کمونیست ایران در دوران منصور حکمت، اولین شخصیت بالای حزب بود که با صدای بلند و طی یک قطعنامه پیشنهادی، جهش خود بسوی نزدیکی و اتحاد با ناسیونالیست های کرد عراقی را اعلام کرد. او نوشت که کومه له باید دوستان و متحدین خویش را از میان همین نیروهای اتحادیه میهنی کردستان، پیدا کند. کسی که به اسناد مربوط به دوران جنگ خلیج و حمله امریکا به عراق مراجعه میکند، متوجه نقش اساسی و تعیین کننده او در رهبری تمام نیروی جناح راست میشود. آن اسناد را اگر دیگران قایم کرده اند،

رهبران یک دنده این احزاب باشد!

این رخدادهای مهم دنیای اواخر قرن پیش، زمانی رخ داد که دوم خرداد متولد نشده بود و هنوز عبدالله مهدی برای نزدیکی با جمهوری اسلامی خیز برنداشته بود، چون هنوز خاتمی وارد کاخ ریاست جمهوری نشده بود. نتیجتا قضیه تمایل عبدالله مهدی به دوم خرداد، چندین سال بعد اتفاق افتاد. یعنی در زمانی که سازمان کومه له تحت رهبری او و علیزاده و همراهان شان، در عمل و بدون هیچ سندی، "جنبش کردستان" مد نظر مهدی را به عنوان جنبش اصلی خویش پذیرفته و به کمک مام جلال، گام های عملی برداشته بودند. در این وسط، عبدالله مهدی از قبل ناسیونالیست شده، مثل تمام ناسیونالیست های دیگر، بسوی دوم خرداد جهش پیدا کرد.

در دوره ای که تمام ناسیونالیست های ایرانی و محلی و قومی از دم، و منجمله همین سازمان راه کارگر شریک کومه له، دوم خردادی شده بودند؛ عبدالله مهدی به عنوان شخصیت روشن بین و بی ابهام جنبش خویش، نمی خواست و نمی توانست، در جهش به جلو در متن دوم خرداد، تزلزل نشان دهد. علاقه او به دوم خرداد، برعکس ادعای حسن رحمان پناه، یک ایده یک شبه و یک رعد و برق در آسمان بی ابر نبود؛ او قبل از آن دوره، یک ناسیونالیست تمام عیار شده و جهش بسوی دوم خرداد، فقط در متن آن تغییر میتوانست اتفاق بیفتد.

علت سکوت ابراهیم علیزاده- حسن رحمان پناه در مقابل ادعاهای دیگر مهدی

"نقش مخرب حزب کمونیست برای کومه له و جنبش کردستان" و "اهمیت ایفای نقش رهبری در جنبش کردستان"، دو انتقاد مهدی از بدو شروع دگرپرسی در کومه له بوده و در هر مقطعی به زبان متناسب فضا و تناسب قوا بیان شده است. وقتی هنوز همراه منصور حکمت است، میگوید دوستان و متحدین ما در میان همین حاکمین سلیمانیه اند که ناسیونالیست های تمام دوران ها بوده اند. وقتی هم فضا مهیاتر بود، مقالات تفصیلی اندر اهمیت جنبش کردستان و جایگاه حیاتی آن برای کومه له، می نوشت.

علت سکوت سران کومه له امروز، در این واقعیت نهفته است که آنها دسته جمعی هر دو حب مهدی را قورت داده اند و حاضر به اعتراف آن نیستند، هم چنانکه در بحث با کمونیست ها انکار میکنند؛ حزب کمونیست اگر بعد از جدایی منصور حکمت، عملا تعطیل شده و تنها اسمی از آن مانده بود، امروز در همین کومه له، مدافعین (هر چند صوری این حزب)، دسته جمعی منفور و قابل مجازات و اخراج اند. نه فقط این، بلکه برای تعدادی از آنها پرونده های روانی و امنیتی و... ساخته اند. (کسی که مدرک طلب میکند، به مصاحبه دکتر احمد عزیزپور، عضو کمیته مرکزی این حزب مراجعه کند). اشکال دسته جمعی این کمیته مرکزی و مدافعان آن از نظر اینها، سنگ اندازی در مقابل "پیشروی" های این کومه له در جهت تحکیم نقش کومه له در رهبری "جنبش کردستان" است. عبدالله مهدی بیچاره هم همین واقعیت مد

بطور کامل در سایت حزبی ما قابل دسترس اند. دور سریع جهش کومه له بسوی ناسیونالیست های متعدد در همان دوران شکل گرفت، که ناسیونالیست های کرد عراقی در قدرت بودند و کومه له در آغوش جلال طالبانی، واقعا همان کاری را کرد که عبدالله مهدی گفته و نوشته بود؛ کومه له در "انقلاب کرد" در کردستان عراق غرق شد. رهبری کومه له از روز اول جدایی کمونیسم کارگری، بدون در نظر گرفتن نقش مهدی غیر قابل تصور است. ادعای بی پایه حسن رحمان پناه مبنی بر اینکه علت جدایی مهدی از کمونیسم کارگری، عدم مقبولیت برای عضویت در کانون کمونیسم کارگری بوده، روشن تر از این است که آدم جدی باور کند. عبدالله مهدی سال های سال بود که عضویتش در دفتر سیاسی واقعا مدیون نقش سابق او در رهبری کومه له بود. همین! هر کسی میتواند نشریات و ادبیات آن دوره حزب کمونیست ایران را مرور کند و نقش بی نقش عبدالله مهدی و بی حرفی و بی افقی او در سیاست را تماشا کند. عبدالله مهدی در این وضعیت بی افق تنها نبود؛ بخش قابل توجهی از کادرهای رهبری حزب بعد از آن دوره برای همیشه از سیاست کناره گیری کردند. دوران بعد از شکست شوروی و شروع آقایی امریکا بر جهان، دوران بدترین موقعیت کمونیست ها در جهان بود. آوار عظیمی بر سر تمام آنها فروریخته بود و تنها استثناهای آن دوران توانستند برای آن دوره پاسخی بدهند، که مهدی جزو شان نبود. نتیجتا ایشان بین کناره گیری مانند بقیه و یا استفاده از کومه له برای کسب موقعیتی مشابه رفقای تاریخی خود در میان ناسیونالیست های کرد عراقی و مام جلال و بقیه، دومی را انتخاب کرد و قطب نمای روشن بدست گرفت و رفت.

کسی که این مهمترین وقایع جهانی و دوران شکست کمونیسم روسی را از تحلیل وقایع سیاسی حذف کند، واقعا هیچکاره سیاست است. اگر مهدی به خاطر قهر کردن از منصور حکمت بسوی کومه له برگشته و از کمونیسم بریده، سرنوشت میلیون ها کمونیست جهان که در همان مقطع از کمونیسم بریدند و سرنوشتی مشابه همین مهدی و بسیاری از اعضای کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران نصیب شان شد، به خاطر کدامین قهر کردن های تاریخ بوده است؟ کادرهای رهبری کومه له وقتی می نویسند و تحلیل میکنند، دایره درک شان از تحولات جهان امروز از چهارچوب عقل سیاسی مصطفی هجری خارج نمی شود. نتیجتا از نظر اینها، تحولات سیاسی تماما محصول اشکالات و یا ابداعات و یا تصمیمات فردی و آنهم بر مبنای علایق و احساسات این و آن است. به همین دلیل بعید نیست فکر کنند حذف سوسیالیسم از برنامه احزاب ناسیونالیست کرد در تمام کشورهای منطقه، آنهم دسته جمعی، و تغییر قبله سیاسی از شرق بسوی غرب، تماما کار سرخود

نظر رهبری امروز کومه له را گفته بود و تاکید کرده بود که این حزب مانعی در مقابل پیشروی کومه له در جنبش کردستان است.

"اهمیت نقش کومه له در رهبری جنبش کردستان" نیز مگر همانی نیست که مهندی سال ها قبل تاکید و در جهت تسریع آن جهش کرده و راهش را جدا کرده بود؟ پاسخ رهبری کومه له به سوال او در اینمورد یک سکوت آگاهانه است؛ نمی خواهند و به نفع شان نیست علنا به این واقعیت اعتراف کنند.

نگرانی اصلی عبدالله مهندی چیست؟

حالا که این کومه له همان مسیری را می رود که مهندی چندین سال قبل تر طی کرده است، چرا موجبات خوشحالی متهدی را موجب نمی شود؟

علت به سادگی این است که بهره آن مستقیما برای مهندی قدرت و پول نمی شود. به این دلیل ساده که این کومه له درس گرفته و نمیخواهد به سرنوشت ایشان دچار شود. مهندی به دنبال جدایی از کومه له به سرعت رفت تا کمبودهای گذشته اش را جبران کند. و این مسیر را با چنان سرعتی رفت که دست راست حزب دمکرات کردستان و به عنوان یک نیروی شبه فاشیست اعلام موجودیت کرد.

همین مسئله موجب شده که علیرغم استفاده از عنوان کومه له برای سازمان خویش و علیرغم همراهی اولیه توسط طیفی از کادرهای رهبری قدیمی، در بعد اجتماعی هیچگاه موقعیت بالاتری از یک گروه شبه فاشیست پیدا نکرد. نتیجتا آنها که همراهی اش کرده بودند به سرعت از او دور شدند و بخش اصلی باقیمانده را هم خود در جهت هم دست کردن گروهش از صفوف خود اخراج کرد. نتیجه این وضع طوری شده که فالانژترین ناسیونالیست های قدیمی هم علیرغم تمایل به خط او، از ورود به سازمان او پرهیز کرده و امروز اساسا منتظر تحولات کومه له عزیزاده و ورود به آن هستند.

شکست مهندی در کسب موقعیتی که در جنبش ناسیونالیستی میخواست، عزیزاده را محتاط و حرکت او را قدم به قدم و شمرده شمرده کرده است. کسی که سرعت حرکت او بسوی ناسیونالیسم را تعقیب کند، متوجه احتیاط او در هر مقطعی است. به همین دلیل، از روز اول نمی پذیرفت که جزو جنبش ملی شده است، وقتی هم پذیرفت، ادعا کرد که جناح چپ آن جنبش است، حالا که اولویت حزبی شان هم همین جنبش است، هنوز عنوان کمونیست را بدم می کشد و هنوز با فرمولاسیون های چپ گرایانه با دنیای بیرون ارتباط برقرار میکند. عزیزاده میدانده که موقعیت سنتی و جاقفاده حزب دمکرات کردستان به عنوان حزب محافظه کار در جنبش ناسیونالیستی، تاریحا تحکیم شده است. میدانده که مهندی جناح راست افراطی را برای خود برگزیده است. و میدانده که تنها موقعیت باقیمانده، صندلی دست چپ مصطفی هجری در جنبش ناسیونالیسم کرد است. این یعنی در ادبیات و فرهنگ آنها و روابط با دنیای

خارج از خود، بویژه آنجا که لازم است، با فرمولاسیون و زبان و ادبیات چپ خود را بیان میکنند و استراتژی و تاکتیک و سیاست های شان را رنگ میزنند.

اما علت پایه ای، وجود یک سنت چپ و کمونیستی در تاریخ سیاسی کردستان در طول چهار دهه گذشته تا به امروز است. به زبان دیگر، علیرغم سرنوشت این و آن حزب و سازمان سیاسی، چپگرایی و کمونیسم در کردستان یک نیروی غیرقابل انکار است. به همین دلیل کمونیسم و چپگرایی در کردستان خوش نام و محبوب و در هر تحولی یک پای قدرت سیاسی است. اگر ناسیونالیسم افراطی و شبهه فاشیستی عبدالله مهندی، علیرغم معرفی خود به عنوان سوسیالیست و چپ و کومه له، در کردستان مشتری نداشت، درس و تجربه ای برای امثال ابراهیم عزیزاده هم هست که ناسیونالیسم عریان او هم کار دست شان داده و از بدو کار، به آن چپگرایی در جامعه بی ربط شان میکند. به همین دلیل انتقال طبقاتی و جنبشی بین اینها لاکپشتی و با احتیاط بوده است. اظهار مواضع سیاسی ناسیونالیستی به شکل قطره چکانی، حرکت نیم کلاج و بعضا با چراغ خاموش برای عبور از موانع و افشاگری های سیاسی کمونیست ها، پرهیز از اظهارنظر کتبی و مستند، همزمان قانع کردن صفوف خویش در محافل و جمع های غیر رسمی، قانع کردن تشکیلات داخل، اساسا از طریق واسطه های شخصی و مکانیسم های غیرقانونی و غیر حزبی... همه و همه برای پرهیز از ضرری است که عبدالله مهندی در مسیر حرکت خویش برای همان هدف، متحمل شد.

طرف دیگر این دعوا که عبدالله مهندی باشد، پیش خود میگوید؛ این راه را من نشان اینها داده ام، من پرچم دار اصلی بوده ام و مسیر کنار نهادن کمونیسم را من طی کرده ام، اهمیت جنبش کرد و اهمیت تحکیم موقعیت کومه له در رهبری جنبش ملی را من پیش پای این ها گذاشته ام، و حالا که اینها تمام این مسیر را بدنیاال من پیمونده اند، انگار جامعه نمی خواهد بپذیرد که من رهبرم نه اینها و من اصلم نه اینها. اگر چنین است، چرا اینها نباید مستقیما به من بپیوندند؟ و چرا کومه له ای های ناسیونالیست شده ی مستقر در خارج کشور به جای پیوستن به صفوف من، کماکان در انتظار انتهای دگردیسی ابراهیم عزیزاده، در صف پیوستن به او ایستاده اند؟

ندای علی او که گویا ابراهیم عزیزاده یک معزرت خواهی به ایشان بدهکارند، تقلایی زبانونه در کنار تقلاهای بی ثمر گذشته است که کسی جایزه ای برای رشادت های او در مسیر تبدیل به یک گروه شبه فاشیست کرد ندارد.

نمیشود با جانی ترین های جهان و منطقه عکس گرفت و همزمان عکس با فواد را پشت میز کار قاب گرفت. نمی شود برای ترور همسنگران تا دیروز نقشه ریخت و

اردوگاه نظامی شان را گلوله باران کرد، برای قتل عام رهبران شان طرح ریخت و همزمان پشت صدیق کمانگر و دکتر جعفر شفیعی و بقیه چهره های شاخص در تاریخ کومه له کمونیست قایم شد. مردم میدانند در همه ی این سالها، به نام کومه له در اردوگاه شان چقدر درگیری خونین راه انداختند و مدام یک پای نیروی انتظامی سلیمانیه برای میانجیگری در اردوگاه شان بوده است. با این وصف انتظار دارد مردم به نام کومه له به رسمیت شان بشناسند؟ ایا جریان مهندی از خود پرسیده است که مردم از اخبار خود کشی های پشت سر هم تفنگچی های شان در اردوگاه نظامی شان چه تصویری از این گروه دارند؟ اصلا خبر دارند که شارلاتانیسم این گروه فالانژ و ظرفیت های جنایتکارانه اش، مایه سرافکندگی حتی در میان ناسیونالیست ترین های طیف قدیم کومه له است؟

به عنوان خلاصه

افشاگری مستند رهبری کومه له جدید علیه مواضع دوم خردادی عبدالله مهندی از یک طرف و از طرف دیگر سکوت خفه کننده در مقابل دو ادعای اصلی وی، مبنی بر اهمیت جایگاه کومه له در رهبری جنبش کردستان و مضرات حزب کمونیست و کمونیسم برای "پیشروی" کومه له در "جنبش کردستان"، یک واقعیت روشن را برای همه به نمایش میگذارد. رهبری کومه له امروز در روز روشن به همه نشان میدهد که تنها تفاوت آن با گروه عبدالله مهندی در موضع بپیگیرتر علیه جمهوری اسلامی است. کومه له از بدو پیدایش، علیرغم هر ناروشنی و هر رگه مانوئیستی و پوپولیستی و ناسیونالیستی، دو خصوصیت مشخص و برجسته را در هویت خویش داشته است. از جمله یک موضعگیری روشن و بی اما و اگر در مقابل جمهوری اسلامی و دیگری یک سنگربندی سیاسی قاطع در برابر ارتجاع سیاسی کردستان در قامت حزب دمکرات کردستان و علیه تمام قلندری ها، اخاذی، زورگویی های سیاسی و نظامی و سرکوبگری در مقابل منتقدین و مخالفین سیاسی بوده است.

و امروز دو سازمان مورد بحث، هر دو در همسایگی حزب دمکرات، در سمت چپ و راست آن خیمه زده و برای همکاری های همه جانبه و جنبشی با آن در مسابقه اند. هر دو تاکید دارند که با این حزب در یک جنبش سیاسی اند، جنبش سیاسی کرد برای هر سه طرف الویت اول است و هر سه طرف مشغول آمادگی برای همکاری در جهت شکل دادن به آینده کردستان زیر پرچم ملی اند. نتیجتا متوجه میشویم که هیچکدام شباهتی با هیچ کومه له ای در هیچ دورانی از تاریخ پرافتخار کومه له کمونیستی ندارند.

مهندی مدعی است که کومه له زحمتکشان دوره ماقبل حزب کمونیست ایران است، و عزیزاده خود را کومه له تمام دوران ها معرفی میکند. اما از شناسن بد اینها، کسی کومه له ای در تاریخ گذشته کمونیستی این سازمان سراغ ندارد که این اندازه شبیه حزب دمکرات و خود را هم جنبشی آن معرفی کرده باشد.

طناب پوسیده مذهب

وریا نقشبندی

عنوان یک روش زندگی به مردم کردستان تحمیل کند اما هرگز موفق نشد. در دل چنین اوضاعی است که جریان مفتی زاده تا کنون توانسته است بدون هیچ مزاحمتی و آشکارا بیخ گوش جمهوری اسلامی به حیات خود ادامه دهد. مفتی چی ها با حضور در ارگانهای دولتی و در میان بخش عقیمانده ی جامعه و با استفاده از فقر و نداری زحمتکشان به جذب جوانان و کودکانی پرداخته و تلاش کرده است تا به موجودیت و تداوم کار این فرقه درجامعه مشروعیت بدهد.

بعلاوه روند سیاست مذهبی کردن جامعه کردستان از سوی جمهوری اسلامی، زمینه ساز فعالیت و ابراز وجود تکایا و خانقاهای شیوخ صوفی و درویش بخصوص در مناطق فقیر نشین کردستان شده است. این بخش ارتجاعی هم از پستوی خانقاه و تکیه هایشان بیرون آمدند و در خیابانهای شهرهای کردستان با شمشیر و قمه به رژه مذهبی پرداختند. جمهوری اسلامی در رابطه با این بخش هم، نه تنها مانعی نبود بلکه با ابزارهای فرهنگی و مذهبی متعدد رشد مجدد این دارو دسته ها را تسهیل کرد. از جمله برگزاری مراسم عرفانی، دف زنی، ذکر گویی، رونق بخشیدن به مقابر امامزاده ها و شخصیتهای اهل تسنن به عنوان زیارتگاه جاذبه های توریستی و غیره. از طرف دیگر، آخوندهای سنی منبر نشین از چاشنی کردایتی در موعظه های مذهبی خود برای جلب نظر نمازگزاران استفاده می کنند. به این ترتیب، مذهب و ناسیونالیسم کرد به موازات هم، در جامعه کردستان بدون کوچکترین مانعی از سوی جمهوری اسلامی، در تمام این سال ها نقش ایفا کرده است.

سلفی گری

جریان سلفیت با شاخه های مختلف نزدیک به دو دهه است در کردستان پا گرفته است. بررسی تاریخ پیدایش این گروهها موضوع این نوشته نیست، اما حداقل از زمان حمله آمریکا به عراق و بمباران خلافت اسلامی در کردستان عراق توسط آمریکا، بخش زیادی از اعضا آنها به سوی مرزهای کردستان ایران مهاجرت کرده و توانستند در کردستان ایران به کمک جمهوری اسلامی اسکان داده شوند. هدف جمهوری اسلامی در پشتیبانی از بازماندگان خلافت اسلامی کردستان عراق، بکار گرفتن این گروهها برای جنگ های نیابتی در خارج از مرزهای ایران بیشتر مد نظر بوده است. در طول این مدت، این گروهها توانستند به صورت آزادانه به فعالیت خود زیر سایه جمهوری اسلامی ادامه دهند به شرطی که تحرکی علیه جمهوری اسلامی در کردستان انجام ندهند.

در مقابل، قطب راست ناسیونالیسم و سنی گری همواره حول و حوش جمهوری اسلامی و همسو با این رژیم قرار گرفته است. این ها از همان آغاز، جمهوری اسلامی را به رسمیت شناختند، خمینی را پدر انقلاب نامیدند و برایش پیام لبیک و بیعت فرستادند. یکی کردستان را "کرد مسلمان" مینامد و دیگری "مسلمان کرد" و علیه قطب چپ در کردستان در یک اتحاد اعلام نشده قرار گرفته اند.

احزاب جنبش کردایتی و سنی گری همانند برادران خود، حزب توده و سازمان مجاهدین خلق، چیز بیشتری از "خودمختاری اسلامی" در کردستان از پدر معنوی خود خمینی طلب نکرده و برای رسیدن بهاین هدف شوم خود از هیچ تلاشی فروگذاری نکرده و در این راستا خدمات وسیعی به جمهوری اسلامی برای پذیرش و سهیم شدن در قدرت، انجام داده اند.

احزاب جنبش کردایتی علیرغم همه ی کرنش ها و سر افکنگی، علیرغم اویزان شدن به طناب مذهب "سنی گری و استفاده از ابزار جنگ برای مذاکره، تا کنون چیزی نصیب خود نکرده، جز این که باندها و فرقه های مذهبی سنی را بیشتر پر و بال بخشیده است.

در همین کمپ راست، مکتب قرآن احمد مفتی زاده نیز با آرزوی تشکیل دولت اسلامی در کردستان با حمایت ضد انقلاب جمهوری اسلامی، به میدان آمد. مفتی زاده بعنوان شاخه ی سنی جمهوری اسلامی، برای تحمیل قوانین مذهبی و شریعت ضد زن به شعبان بی مخ های کردستان تبدیل و از دولت مرکزی خواست تا نیرویی به نام پیشمرگ مسلمان در کردستان سازمان دهد. احمد مفتی زاده، انقلاب فرهنگی و پاکسازی نیروهای چپ و کمونیست در دانشگاهها و چندین خواست ارتجاعی دیگر را در یک قطعنامه هشت ماده ای از جمهوری اسلامی مطالبه کرد. این فرقه در دفاع از جمهوری اسلامی و تثبیت آن در کردستان به امید پایه ریزی خلافت اسلامی در کردستان، همپای دولت مرکزی برای سرکوب انقلاب از هیچ اقدامی فروگذاری نکرده است. با وجود این، تلاش ارتجاعی ناسیونالیسم کرد و سنی گری در کردستان ایران در خدمت به جمهوری اسلامی و قومی - مذهبی کردن کردستان تا به امروز، ناکام مانده است.

جمهوری اسلامی و فرقه های مذهبی

جمهوری اسلامی در تمام این سال ها با استفاده از ترفند های مختلف فرهنگی و سیاسی، ابزار قهریه و سرکوب، تلاش کرد مذهب را به

از این زاویه، افشای ماهیت این ها به موازات هم، یکی از الویت های مداوم کمونیست ها در کردستان است. جریان مهدی به عنوان یک گروه شبه فاشیست و فالانژ، در اوضاع معین میتواند به جامعه خون بپاشد. می تواند شوراهای کارگری را به گلوله بندد، فعالین و رهبران کارگری و کمونیست را ترور کند و پرچمدار جنگ قومی میان کرد و غیر کرد باشد. جریان ابراهیم علیزاده هم میتواند از میان طبقه کارگر برای جنبش ناسیونالیستی سربازگیری کرده و آنها را به عنوان بخش "پیگیر" جنبش ناسیونالیستی گوشت دم توپ این جنبش ارتجاعی کند. می تواند موجب تفرقه بین کارگران، مانع شکل گیری و گسترش آگاهی طبقاتی و کمونیستی و مانع شکل گیری تشکل های توده ای کارگری شود. می تواند هر جا تته یک فعال کارگری به تته اش بخورد، او را به فعال و دلسوز جنبش ملی و احزاب کردایتی تبدیل کند. این اتفاقی است که همین امروز فعالین کمونیست در شهر و روستاهای کردستان با آن مواجه اند. همین امروز، فعالینی در میان کارگران و مردم زحمتکش متأثر از سنت سیاسی کومه له به جای گسترش اتحاد کارگری، هم و غم شان گسترش ملی گرایی و ناسیونالیسم در میان بقیه است و به جای سرنوشت کارگر، سرنوشت احزاب کردایتی هم و غم شان شده است.

اگر اعلام برائت مهدی از هر داعیه ترقی خواهانه، کار کمونیسم را در معرفی این جریان آسان کرده است، کومه له جدید با سواستفاده از اتوریته و اعتبار تاریخی کومه له کمونیست و به کاربردن فرمولاسیون و ادبیات چپگرایانه، تلاش بیشتر ما را در افشای نقش مخرب ناسیونالیستی اش، می طلبد!

دیگر بس است!

برای گرفتن حقوق انسانی، نان سفره و سلامت و امنیت مان متمد شویم
فقر بس است، فرودستی و مسرت دیگر بس است.

هر چه بیشتر کار میکنیم بیشتر استثمارمان میکنند ...

هر چه دندان روی جگر میگذاریم، طناب تازه تری دور گردنمان می اندازند...

از جان ما چه میخواهند؟ آسایش را از تن ما، شادی را از لبهای ما، عشق را از قلب های ما و کودگانمان را از آغوش ما ربهوداند.

دیگر بس است، صبر و باور بیهوده دیگر بس است.

جمع شویم و عهد ببندیم که از فود، خانواده فود و از کرامت طبقاتی مان دفاع کنیم.

نه قومی نه مذهبی زنده باد هویت انسانی

طلبی در کردستان است.

طناب پوسیده مذهب در کردستان

بیش از چهار دهه فعالیت و تبلیغات سیستماتیک مذهبی احزاب و جریانات قومی و مذهبی در کردستان و هماهنگ با جمهوری اسلامی، نتوانسته است مذهب و ارتجاع دینی شیعی و سنی را در جامعه ی کردستان انقلابی به موضوع و مشغله مردم کردستان تبدیل کند. اما تبلیغات تهوع آور دینی و عملکرد ارتجاعی قوم پرستان و فرقه های سنی در کردستان، سرش به دیوار سخت جبهه ترقی خواهی و برابری طلبی خورده است و موجبات تنفر و رویگردانی هر چه بیشتر مردم و بویژه جوانان و زنان را فراهم کرده است.

به یمن آگاهی و روشن بینی و موقعیت سیاسی، فرهنگی و اجتماعی که مردم کردستان در آن قرار دارند، این شرایط با قومگرایی و مذهب و ارتجاع همواره در تضاد و کشمکش بوده است. الگوی حاکمیت قومی- مذهبی احزاب میلیتاریست در کردستان عراق الگوی نفرت انگیزی برای مردم کردستان ایران و عراق است. تکرار این شیوه ی ضد مردمی، ضد زن و ضد ازدیخواهی، در کردستان ایران غیر قابل تصور است.

تاریخ مقاومت و مبارزه ی کمونیست ها، کارگران، زحمتکشان، زنان و جوانان در کردستان ایران چه علیه جمهوری اسلامی و چه در مقابله با ناسیونالیسم و مذهب، رویای قومی و مذهبی کردن جامعه را به سرایی برای احزاب کردی و فرقه های مذهبی تبدیل و ثابت کرده است که ابزار مذهب در دست این احزاب و جریانات، طناب پوسیده ای بیش نیست.

پوشش لباس از اسلام تشیع به اسلام تسنن و تشکیل خلافت کردی اسلامی، تمام آن دگرگونی است که برای کردستان ایران در نظر دارند. رابطه امروز هر دو احزاب دمکرات با آخوندهای تسنن، بر مبنای به دست گرفتن و تقسیم کرسی قدرت همچون حاکمیتی است که در کردستان عراق امروز شاهد آن هستیم.

هر دو سازمان زحمتکشان کومله عبدالله مهتدی و عمر ایلخانی زاده هم به جرگه ی پیوند کردایتی با اسلام پیوسته اند تا جایی که از خالد عزیزی گرفته تا عمر ایلخانی زاده با کرنش و احترام از احمد مفتی زاده یاد می کنند و او را یک کرد راستین و باورمند به "حق ملت کرد" می نامند.

همچنین پژاک دستکرد پ ک ک در کردستان ایران باورمندی خود به مذهب و اسلام را در کمیته ادیان ک ج ک اعلام کرده و به مناسبتهای مختلف از عاشورا و رمضان و مرگ شخصیتهای مذهبی در کردستان، بیانیه های مختلف صادر میکند.

دورنمایی که این احزاب برای خود تعیین کرده اند ایجاد یک جبهه متحد از ناسیونالیستها و مذهبیون در کردستان ایران، علیه جناح چپ جامعه و زنان و مردان و جوانان آزادیخواه و برابری طلب است. سیاست پیوند کردایتی و مذهب از سوی این احزاب در راستای به مصاف طلبیدن چپ و کمونیستهای کردستان، کارگران و نیروهای مترقی و آزادیخواه و برابری طلب کردستان است. باندهای قومی و مذهبی در کردستان عناصر سناریوی سیاه و دامن زدن به توحش و ضدیت با کارگر و زحمتکش و زن و صف آزادیخواهی و برابری

تقریباً همه مردم کردستان میدانند که این گروهها هسته های خود را تشکیل داده اند و در انظار عمومی هم با ظاهر سلفی در رفت و آمد می باشند و به طبع جمهوری اسلامی نیز از این موضوع به خوبی واقف است. بنابراین برای همه مثل روز روشن است که سلفی ها در حمایت کامل جمهوری اسلامی اینچنین توان ابراز وجود پیدا کرده اند. امروز سلفی ها علاوه بر فعالیت پشت پرده، به ابراز وجود علنی و دخالت در زندگی مردم عملاً نقش منکرات جمهوری اسلامی در کردستان را برعهده گرفته اند. در چند ماه اخیر این مرتجعین، چند نفر از زحمتکشان منطقه مریوان و اورامانات را به بهانه ی کفر گویی مورد اذیت و آزار قرار داده اند. تعرض این فرقه ی فاسد به مردم از جانب دستگاه های محلی رژیم هم هیچگاه مورد تعقیب قرار نگرفته و وظیفه ی تنبیه کردن این جریان و فرستادنشان به پستوهای مساجد و مخفی گاه هایشان برعهده مردم آزادیخواه قرار گرفته است.

احزاب ناسیونالیست کرد و مذهب

همانطور که پیشتر اشاره شد، حزب دمکرات کردستان ایران به عنوان پرچمدار بلامنزاع ناسیونالیسم کرد در دوران سلطنت شاه و حاکمیت جمهوری اسلامی، گرایش مذهبی خود را رسماً اعلام کرده است. امروز نیز و بعد از چهار دهه با صراحت اعلام می کنند که اسلام و آیین مذهبی بخش جدای ناپذیر در آینده حاکمیت در کردستان است، بدین معنی که خلاصی جامعه از جمهوری اسلامی به معنای خلاصی از مذهب و اسلام نیست بلکه تغییر

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برخی محققین ملت و ملی گرایی چنین تعابیر سوبرژکتیوی از این مقوله بدست داده اند). این خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از کار آیی و برندگی سیاسی باورنکردنی ای برخوردار میکند. طوقی است بر گردن توده های وسیع مردم که کسی منشاء آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینحال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکر و وجود خویش مییندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان حیات خود بطور روزمره شاهد خلق ملتهای جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملحق میشوند، بلکه این الحاق ها و جدایی های تحمیلی به توده های انسانی است که ملتها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملتها نیست، برعکس، این ملتها هستند که محصول ناسیونالیسم اند.

پند و اندرزهای یک پیشکسوت!

در حاشیه جواب مهدی به عزیزاده

فواد عبداللہی



جنبش کرد!! هنوز جوهر مذاکرات پشت پرده پارسیال جماعت مهدی با جمهوری اسلامی، به همراه شاخه دیگرشان به سرکردگی عمر ایلیخانی زاده و در رکاب با هر دو حزب دمکرات در "مرکز همکاری احزاب کردستانی" در همین اروپا و در کشور نروژ خشک نشده است؛ عبدالله مهدی در باب "اهمیت مذاکره با جمهوری اسلامی" و توافق بر سر "مطالباتشان"، حتی گوی سبقت را از حزب دمکرات هم ربوده بود و بارها از این حزب درخواست تاسیس "ارگان مشترک برای مذاکره" می کرد. تصور امکان یک ساخت و پاخت قریب الوقوع با جمهوری اسلامی تحت پرچم نوعی "هیات نمایندگی خلق کرد"، عاملی بود که آشکارا جریان مهدی را از آغاز تاسیس شان زیر سایه جلال طالبانی تا به امروز به پیش رانده است. مذاکره در قاموس اینها نهایت توفیق سیاسی و علامت "دولتمرد شدن" در کردستان بود و کماکان هست. بنابراین، پرو - رژیم خطاب کردن این جماعت، "برچسب" نیست، تنها یکی از ویژگی های سیاسی - هویتی اردوگامشان است.

حال، روایت عبدالله مهدی از اختلافات را بخوانیم:

"هدف من روشن کردن اذهان نسل جوان تر، نشان دادن گمراه کننده بودن و خلاف واقع بودن این روایت و یادآوری مستند حقیقت آن اختلافات است، اختلافاتی که نهایتاً در سال هزار و سیصد و هفتاد و نه، یعنی دقیقاً بیست سال پیش، منجر به بیرون آمدن ما از آن حزب و اجرای پروژه بازسازی کومه له شد... پس از جدا شدنمان از حزب کمونیست ایران و بازسازی کومه له، پروژه بازنگری ایندولوژیک و سیاسی ما ادامه و تعمیق پیدا کرد و طولی نکشید که نه فقط قواره و ساختار حزب کمونیست ایران، کارکرد سیاسی و نقش منفی آن در کردستان و بی نقشی آن در ایران بلکه ایندولوژی کمونیسم را کنار گذاشتیم که البته بحث دیگری است.."

"من بر آن بودم که دیدگاه های مسموم کمونیسم کارگری در قبال مسئله ملی و جنبش کردستان را که به درون ما تزریق شده بود باید کاملاً پاک سازی کرد و بار دیگر به دیدگاه صحیح و شفاف کومه له در قبال مسئله کرد که در اسناد مصوب ثبت شده و سال ها مبنای پراوتیک و سیاست ما قرار گرفته بود، رجوع کرد. ... همچنین من در مقالاتم بسیاری از نگرش ها و سیاست های حزب کمونیست ایران را، از برنامه قدیمی آن گرفته تا سیاست آن در مورد شوراها و اتحادیه ها و بسیاری دیگر، به نقد کشیدم... جنبش کرد جنبش خود ماست، هستی ماست، تاریخ ماست."

ملاحظه می فرمائید که "پروژه بازنگری ایندولوژیک" آقای مهدی و روایتش از اختلافات "برای روشن کردن اذهان نسل جوان تر" حتی به یک پاراگراف هم قد نمی دهد: "دیدگاه های مسموم کمونیسم کارگری" که "به درون جنبش کردستان تزریق شده بود باید کاملاً پاک سازی می شد!"

زبان و لحن آقای مهدی محال است حتی ناسیونالیست های متمدن کرد را بفکر فرو نبرد؛ خوب به این کلمات توجه کنید: "دیدگاه های

یا تحلیل یا موضع گیری در این مورد را ندارم. هدف من در این نوشته کوتاه چیز دیگری است.."

"در روایت تحریف شده آقای عزیزاده مهمترین محورهای اختلافات واقعی میان منتقدان و مدافعان حزب کمونیست ایران و سیاست هایش در آن دوره به کلی مسکوت گذاشته شده و در عوض اختلافی، و یا بهتر بگویم برچسب ناسزا گونه ای، تحت نام «سوسه اصلاح طلبی» «علم شده است.. کاملاً قابل تصور است که ما در آن دوره در مورد پدیده ای تحت نام اصلاح طلبی هم اگر پایش می افتاد احتمالاً یک نوع تحلیل ارائه نمی کردیم.."

مواضع دو خردادی جناب مهدی و هم قطارانش در دوران قبل از انشعابشان در سال ۲۰۰۰ میلادی که هنوز در کومه وقت تشریف داشتند، بر کسی پوشیده نیست. یک دلیل اصلی کودتای آنها به رهبری جلال طالبانی علیه کومه و شانناژ علیه کمونیسم کارگری، ابراز وجود "مستقل" زیر سایه طالبانی و اتحادیه میهنی در امید به دیالوگ با خاتمی بود؛ ادعای مهدی در مورد اختلاف در ارزیابی از "تحلیل پدیده ای تحت نام اصلاح طلبی" و انکار تلاش های مجدانه ایشان و سازمان شان با هدف مذاکره با جمهوری اسلامی هیچ پخمه ای را قانع نمی کند؛ در عالم سیاست، اسم چرخش به راست آقای مهدی، "تقد" و "اختلاف در تحلیل" نیست بلکه انتخاب سیاسی است! همان موقع دخالت سریع ما کمونیست های کارگری و منصور حکمت (علیرغم غرولند عزیزاده و یارانش)، اجازه نداد که جریان ابراهیم عزیزاده بعد از یک دهه از جدایی کمونیسم کارگری، با مهدی به سازش برسند و به قول خودشان پنجاه - پنجاه (فیفتی - فیفتی) کمیته تشکیل دهند.

علاقه باند مهدی به "دیالوگ" با جمهوری اسلامی و "اصلاحات" دو خردادی، البته در رقابت با حزب دمکرات، معرف خاص و عام بود. همه بیاد داریم که چگونه این باند قوم پرست و فالانتر که بدون "طلوع خونین نظم نوین جهانی" و زیر چتر جلال طالبانی، یک روز هم قادر به سرپا ماندن نبودند همان زمان رویشان نمی شد که بگویند جلال طالبانی در بند و بست با مقامات "قرارگاه رمضان"، به جمهوری اسلامی تعهد داده بود که از فعالیت کمونیست های کارگری و نیروهای اپوزیسیون رژیم در خاک کردستان عراق، جلوگیری کند. حمله به مقرهای حزب خواهر ما یعنی حزب کمونیست کارگری عراق و شکار کمونیست ها در خیابان های سلیمانیه پیش درآمد برخورداری جماعت طالبانی - مهدی از صدقه های جمهوری اسلامی بود. مفاد قرارداد و بند و بست سری اتحادیه میهنی و "سرداران" قرارگاه رمضان و اداره اطلاعات سپاه پاسداران، اسمش شده "مصلحت عمومی

اختلافات اخیر در حزب کمونیست ایران و کومه، بالاخره عبدالله مهدی را به حرف آورد. وی در نوشته خود تحت عنوان "اختلافات ساختگی و واقعی آقای ابراهیم عزیزاده"، بار دیگر نیات واقعی خود و هم فکراتش را از روند "بازسازی کومه" دوباره گویی کرده است؛ مهدی در این نوشته از وجود تمایلات "بی الایش" و باورهای مشترکی که اخیراً در جناح راست کومه و لشکر بسیج شده پشت سر ابراهیم عزیزاده سراغ دارد، بهره گرفته و سعی می کند خیرمقدم عزیزاده و جناحش را به بارگاه قوم پرستان کرد تبریک بگوید؛ اما همان قدم نخست، به عزیزاده خاطر نشان می کند که شرط صلاحیت برای قرار گرفتن در بستر اصلی "جنبش ملی کرد" و آنهم مشخصاً در بغل دست "حکومت اقلیم کردستان" و اتحادیه میهنی، چیزی جز "پاکسازی کمونیسم کارگری" و منصور حکمت از تاریخ کومه نیست؛ اگر تا دیروز، مهدی با "لولوی" کمونیسم کارگری، ابراهیم عزیزاده را می ترساند و نقطه ضعف او را نشانه می گرفت اما امروز کاملاً واقف است که این خود عزیزاده است که صورت مسئله مهدی، یعنی "نقش و موقعیت کومه له در جنبش کردستان" را هضم کرده و با تأخیری بیست ساله گام در مسیر مهدی گذاشته است.

به همین دلیل است که با چوب حراج زدن به تاریخ کمونیستی کومه، سعی می کند در یک خانه تکانی نهایی و در پناه دو دهه مماشات با ناسیونالیسم حاکم در کردستان عراق، شرایط را برای رفع کدورت ها و دلخوری ها با راست ترین و فاشیست ترین جناح های ناسیونالیسم کرد، آماده کند و رسماً وارد این کلپ شود. اما به نظر می رسد برای عبدالله مهدی این پاکسازی و ادای چرخش به راست، زیادی خزنده و شرمگینانه است و آن را برای عضویت ابراهیم عزیزاده و جناحش در کلپ نفرت علیه کمونیسم کارگری، هنوز لایق و کافی نمی داند. بحث ظاهراً با ابراهیم عزیزاده است اما مسئله "اساسی" به زعم مهدی، نه "سوسه اصلاح طلبی" خود وی و سازمان مطبوعش در دوران دوم خرداد و خاتمی و یا مذاکرات پشت پرده پارسیالشان با جمهوری اسلامی، بلکه پافشاری بر قبول انتخاب جدید ابراهیم عزیزاده، بشرط "پاکسازی تاریخ کومه از دیدگاه های مسموم کمونیسم کارگری" است، که باید آشکارا و با صراحت در پیشگاه "ناسیونالیسم کرد" جارش زد. این را می گویند صداقت و پیگیری در یافتن دوستان جدید! همان منش مذاکره پشت پرده و سیاست "پاکسازی قومی" که مهدی بیست سال پیش انتخاب کرد و رفت، امروز نیز ابراهیم عزیزاده را دارد با خود می برد.

مهدی میگوید:

"من قصد ورود به اختلافات درونی کنونی حزب کمونیست ایران و به دست دادن ارزیابی

مسموم کمونیسم کارگری"، "کاملاً پاکسازی"، "به درون ما تزریق شده"، "جنبش کرد"، "جنبش ما و تاریخ ما!! حقیقت اینست که آقای مهدی نه آندوره بحث سیاسی داشت و نه امروز! ایشان حتماً سوادش قد می‌دهد که تفاوت بین مقوله "نقد و بازنگری" را با شانناژ هایی از قبیل "پاکسازی کمونیسم کارگری" قاطی نکند؛ انتخاب آگاهانه این ترم‌ها و مفاهیم، با دز بالا توسط يك آدم فالانژ مدافع "جنبش کرد"، اعلام جنگ به کمونیسم و فتوا علیه کمونیست‌ها و بویژه کمونیست‌های کارگری بوده است. ما این واقعیت را همان زمان گفتیم. چقدر این فتواها شبیه فتوای قتل سلمان رشدی توسط خمینی است؛ یا شبیه فتوای خمینی در حمله به کردستان در ۲۸ مرداد ۵۸ است؛ آن یکی فتوای مذهبی صادر می‌کرد و این یکی فتوای قومی! واقعا "تکامل و پیشرفت" خارق‌العاده‌ای است!

آقای مهدی مزاح می‌فرماید حتی وقتی که از "پروسه بازنگری ایدئولوژیک" خود حرف می‌زند. ایشان خوب فهمیده بود که نه فقط برای "کسب رهبری جنبش کرد"، بلکه برای عضویت در این کلوب باید با گذشته کمونیستی خود تعیین تکلیف جدی می‌کرد؛ می‌بایست نه فقط در بارگاه ناسیونالیسم کرد از آرمان کمونیسم ابراز ندامت می‌کرد بلکه به جنگ حزب کمونیست ایران، نقش آن حزب در جدال طبقه کارگر با بورژوازی کرد و سیاست‌های رادیکال و کمونیستی آن می‌رفت؛ می‌بایست حزب کمونیست ایران و کومه قدیم را سلاخی کند و برای این هدف نامقدس به کمونیسم کارگری اعلام جنگ کند. الفاظی چون "دیدگاه‌های مسموم کمونیسم کارگری"، "نقش مخرب" آن، ضرورت "پاکسازی" آن و ... علاوه بر اعلام جنگ به این رگه از کمونیسم، اعلام وفاداری کامل به بورژوازی کرد و احزاب آن بود. امضا "قطعنامه" ضدیت با کمونیسم و فتوا علیه کمونیست‌ها، طراحی حذف فیزیکی و ترور آنها، اسکندال‌های دیگر از روند غسل‌تعمید مهدی از گذشته کمونیستی خود در بارگاه ناسیونالیسم کرد است. مهدی به این واقعیت واقف بوده و هست که بدون ارائه‌کردن ظرفیت اولترا ارتجاعی خود در خصومت با کمونیسم کارگری حتی شانس کسب مقام شامخ دربان جنبش ناسیونالیسم کرد را هم نخواهد نداشت.

خوب است ابراهیم عزیزاده و جناحش در انتخاب امروزشان کمی به این گوشه سیاه از دو دهه فعالیت "طاق‌فرسا"ی مهدی ببینند! فلسفه "پاکسازی کمونیسم کارگری" توسط آقای مهدی که جوانه‌های آن از آغاز دهه ۹۰ و با "طلوع خونین نظم نوین جهانی" سر برآورد، چیزی جز اسم رمز محاصره اردوگاه عزیزاده، طرح حمله به آن و حذف فیزیکی و نقشه ترور کمونیست‌ها و رهبران کمونیست توسط باند ایشان نبوده و نیست. در سال ۲۰۰۷ اولین جریان انشعابی از باند مهدی که به رهبری عمر ایلخانی‌زاده متولد شد، پرده از طرح عبدالله مهدی برای حمله نظامی به اردوگاه رهبری کومه و ترور تعدادی از آنها برداشت؛ همین پارسال، "شورش خراسانه" عضو سابق جریان مهدی، طرح ترور رهبران حزب حکمتیست را افشا کرد. به دنبال آن "جوامیر

مرابی" از مسولین سطح بالای آنها نه فقط ادعای شورش خراسانه را تایید کرد بلکه پرده از طرح دیگری برداشت که طی آن قرار بوده جمع دیگری از رهبری حزب حکمتیست، که در ماموریت تشکیلاتی در سلیمانیه بودند، ترور شوند.

هنوز جناح ابراهیم عزیزاده در مقایسه با باند مهدی "تازه وارد" است. در مسیر نفرتی پا گذاشته است که مهدی علیه کمونیسم کارگری بیست سال تدارک دیده و بیست سال از طرف کمونیست‌ها و جامعه کردستان تودهنی خورده است. آنچه مهدی را وادار به مداخله در اختلافات امروز کومه و حزب کمونیست ایران می‌کند، نه صرف "رفع اتهام" یا "سوء تعبیر" در پرو - رژیم‌شدن خود و باندش، بلکه کوتاه‌بودن دیوار نفرت علیه گذشته کمونیستی کومه و ناتوانی عزیزاده و "عدم قاطعیت" مورد نظر مهدی در قلع و قمع آخرین سمپاتی‌ها در بدنه تشکیلاتی این جریان به کمونیسم و منصور حکمت است. مهدی ظاهراً برای تسریع روند پیوستن کومه قومی - کذایی خود با هدف کمونیسم‌زدایی نهایی به کمک عزیزاده آمده است. می‌بینند که در شهرهای کردستان چگونه کرور کرور از دوستداران کومه کمونیست تنها ما حکمتیست‌های خط رسمی را ادامه تاریخ کمونیستی این جریان می‌دانند؛ هیچ‌کس تاکنون اندازه ما کمونیست‌های کارگری در دفاع از آن گذشته کمونیستی کومه سنگ تمام نگذاشته است؛ افشای بی‌امان راست‌روی کومه امروز توسط ما را می‌بینند؛ و مهمتر از همه می‌دانند که این روند سد بستن کمونیستی توسط ما در مقابل تعرض راست به سرکردگی آقایان، خواب‌های ناسیونالیسم کرد و راه‌انداختن پاکسازی‌های قومی را کور می‌کند. اینجا دیگر بحث بر سر ناسیونالیسم و کمونیسم نیست؛ مسئله لگام‌زدن به يك جبهه احزاب قومی - ناسیونالیست در کردستان است که هیچ آبائی از راه‌انداختن "پاکسازی کمونیسم" و جنگ قومی در ایران و کردستان با هدف "به جایی رسیدن" ندارند. هرکس ذره‌ای به يك آینده انسانی و متمدن برای جامعه ایران و کردستان علاقه‌مند است باید در مقابل این چرخش به راست کومه و "پاکسازی" تاریخ کمونیستی آن بایستد.

اگر دقت کرده باشید، عزیزاده - مهدی در مورد نقطه اشتراک خود یعنی "نقش و موقعیت کومه در جنبش کردستان" یا "بی‌وظیفه کردن کومه‌له در قبال رهبری جنبش کردستان" حرفی نمی‌زنند. چون بر سر موضوعی که هر دو را تسلی می‌دهد و شباهت تامی به هم دارند، قاعدتاً جدال و اختلافی نیست؛ مهدی هر چند اشاره کوتاهی به آن می‌کند اما با زیرکی تمام، شلوغ نمی‌کند و فعلاً فشار زیادی به عزیزاده که به خط او پیوسته و پاداش خدمات بیست‌ساله ایشان را داده است، وارد نمی‌کند تا روند پیوستن کامل عزیزاده و جناحش به استراتژی خود را با مانع روبرو نکند. عزیزاده هم که طبق معمول به روی مبارک خود نمی‌آورد که اولاً برای قبول استراتژی پیشنهادی مهدی جهت "کسب مقام رهبری در جنبش ملی کرد"، قدم رنجه کرده و پا پیش گذاشته است و ثانیاً برای رفع موانع

درونی به "پاکسازی کمونیسم" از نوع کمونیسم‌زدایی مهدی رو آورده است و مشغول تکمیل دیوار نفرت از کمونیسم کارگری و منصور حکمت است؛ و بالاخره انتقادات امروز جناح عزیزاده از "انفعال حزب کمونیست" و "بی‌نقش‌بودن حزب در ایران"، در واقع مقدمات خلاصی از این تابلو و لوگوی "لعنتی" است که مهدی بیست سال پیش خودش را از آن رها کرد.

موخره؛

فلسفه بیان نفرت از کمونیسم کارگری و تاکید بیست ساله مهدی بر "جنبش کرد"، توجیه ایدئولوژیک يك چرخش ناسیونال-فاشیستی است. اکنون عزیزاده بعد از بیست سال با مهدی به يك نقطه تلاقی رسیده است: "تلاش در کسب رهبری جنبش ملی کرد" و "پاکسازی کمونیسم از تاریخ کومه" و کشیدن یک خط مرز صریح و روشن با کمونیسم کارگری! ابراهیم عزیزاده با دو دهه تاخیر، گام در مسیری گذاشته است که عبدالله مهدی بیست سال پیش تحت نام "بازسازی کومه"، علمدار آن بود. مهدی به عزیزاده راه و چاه نشان می‌دهد که اگر می‌خواهد در باشگاه قومپرستان و فاشیست‌های کرد، سری در میان سرها باشد باید فی‌البداهه به پیشکسوتان ضد کمونیست از قماش مهدی تاسی کند و از آنها بیاموزد. باید تکلیف خود را با کمونیسم در کردستان بیشتر از اینها روشن کند. همان امری که مهدی با طرح و نقشه و حتی حذف فیزیکی کمونیست‌ها از بیست سال پیش مبتکر آن بوده است. مهدی چرخش به راست امروز عزیزاده و سازمانش را کافی نمی‌داند، از عزیزاده می‌خواهد که در مرزبندی‌اش با کمونیسم کارگری همه پل‌های پشت سر خود را تخریب کند تا بلیط بخت‌آزمایی ورود به سناریوی سیاه "بازسازی کومه" و "پاکسازی کمونیسم" را توسط ناسیونالیسم کرد دریافت کند. مهدی انتخاب بی‌بازگشتی را در مقابل عزیزاده قرار داده است؛ به زبان بی‌زبانی گفته است که کلوب قومپرستان و احزاب ناسیونالیست کرد اهل "بازار" و معامله‌اند و هیچ سنخیتی با "چپ" و کمونیسم ندارند. و درست از همین زاویه است که مهدی، در ضدیت اش با کمونیسم، نه تنها "سوسه اصلاح طلبی" احزاب ناسیونالیست کرد را انگ نمی‌داند بلکه به عنوان اولین درس تاریخی - جنبشی به جناح "تازه وارد" ابراهیم عزیزاده که کفش و کلاه کرده به کلوب قومپرستان کرد بپیوندد، گوشزد می‌کند که سازش، معامله و مذاکره در مقاطعی با جناح‌های جمهوری اسلامی، در مقایسه با راحل‌های "ذهنی" و کمونیستی مانند اعمال قدرت شوراهای اتحادیه‌های کارگری و مردمی، همیشه یکی از پارامترهای "واقعی" برای به قدرت خیزدن احزاب و جریان‌های ناسیونالیست، قومی و شبهه فاشیست در کردستان بوده است. با کمونیسم کارگری و شورا و حق برابر شهروندی و حقوق جهانشمول انسان، نه می‌توان کنخدای مردم کردستان شد و نه می‌شود به مقام مباشر "خلق کرد"، در مذاکره و بند و بست با دولت‌ها، دست یافت.

“آنجا که واقعیت دلخواهی می شود”

جوابی به حسن رحمانپناه

آسو سهامی



“ماتو” یعنی “محاصره شهرها از طریق روستا” بر روستاها و نقش دهقان بعنوان نیروی محرکه اصلی انقلاب سرمایه گذاری کرده بود، سازمانی بود که بر پایه پوپولیسم و خلق گرایی و احترام به مذهب و عقب ماندگی فرهنگی و سیاسی شکل گرفته بود. با حضور “اتحاد مبارزان کمونیست” در کردستان و نقطه نظرات این سازمان در واقع کومه له از این تفکر پوپولیستی فاصله گرفت و در کنگره دوم کومه له، رسماً از اتحاد مبارزان کمونیست تقدیر شد و همین سازمان در کنگره سوم کومه له “برنامه حزب کمونیست ایران” (مصوبه اتحاد مبارزان کمونیست) را به کنگره ارائه داد که در همین کنگره تصویب شد و سرانجام اتحاد مبارزان کمونیست و کومه له دو جریان اصلی و پایه گذار حزب کمونیست ایران شدند.

با تشکیل حزب کمونیست، با حضور رهبران کمونیست در آن دوره، مبارزه و مجادله ای جدی در درون این حزب شکل گرفت که نهایتاً پوپولیسم، ناسیونالیسم، سنتهای ناسیونالیستی، تبعیض جنسی، ماتویسم و درکهای انحرافی از کمونیسم مورد نقد قرار گرفتند، تقویت تشکیلات شهری و انقلاب کارگری در اولویت قرار گرفت و نهایتاً سیاست کمونیستی حقوق پایه ای مردم، جایگاه طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی در این سازمان ارتقا یافت. زنان به عنوان یک انسان و نیمه جامعه توانستند با عقب راندن فرهنگ ناسیونالیستی، مذهبی و مرد سالارانه همانند دیگر مردان مسلح شدند و در صف اول مبارزه با تمامی مناسبات سرمایه داری قرار گرفتند. با این مبارزه درون حزبی بود که زن در صفوف کومه له بیش از پیش مطرح شد. مذهب به طور جدی نقد شد و فرهنگ کمونیستی جایگزین فرهنگ ارتجاعی گردید. امر رهایی طبقه کارگر و ضرورت متشکل کردن این طبقه و انقلاب کارگری در دستور کار قرار گرفت و تنها در همین زمان بود که سند “حقوق پایه ای مردم زحمتکش در کردستان” نوشته شد و مبنا قرار گرفت.

جدا از موارد بالا می توان به جنگ مسلحانه چند ساله با رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی و انظرقتز مقابله با زور گویی و جنگ طلبی حزب دمکرات که از کومه له می خواست این حزب را یک حزب انقلابی بخواند، جنگ با نماینده ناسیونالیسم گُرد در آن دوره اعتبار دیگری به کومه له کمونیست بخشید، (البته اکنون سران کومه له ها نه تنها این حزب را انقلابی می داند بلکه به متحد آنها تبدیل شده است). جنگ با حزب دمکرات با شکست سیاسی و نظامی این حزب و اعلام آتش بس یکطرفه به پیشنهاد منصور حکمت پایان یافت. کارگر و زحمتکش در کردستان بر همین مبنا بود که اعتماد به نفس بیشتری پیدا و سر خود را بلند کرد و همین بر اعتبار کمونیسم و حزب کمونیست ایران و تشکیلات کردستان آن کومه له افزود

بنابراین اگر امروز کومه له هنوز مقدار اعتباری در میان طبقه کارگر کردستان دارد از آن تاریخ و گذشته کمونیستی است، اعتبار رهبران کنونی کومه له هم همچنین.

مقابله با عقب ماندگی های فرهنگی، مناسبات مردسالارانه و ناسیونالیستی، دفاع از حقوق

سیاسی، نظری و تشکیلاتی در مقابل “کومه له” قد علم کرد و در هر دو دوره شکست خورد. در دور اول اختلافات درون حزب کمونیست ایران در سال ۱۹۹۱ که نهایتاً منجر به جدایی جریان “کمونیسم کارگری” از حزب کمونیست ایران گردید، تا آخرین لحظه با آنها رفت و در پلنوم ۱۶ حزب کمونیست ایران طی بیانیه ای شدیدالحن علیه کمیته رهبری وقت کومه له، تنها به انتقاد اکتفا نکرد و خواهان اقدامات “قاطع” علیه آن کمیته و طرفدارانش در تشکیلات و “فتح قلعه” از درون گردید. (خط تاکید از من است)

حسن نیز بر چند مولفه سرمایه گذاری کرده است و در همه آنها دستش رو می شود، از همان ابتدای نوشته، نقد و نصیحت خود را دال بر تحریف تاریخ و وارونه نگاری از سوی مهندی را فراموش می کند و هنوز جمله خود را به آخر نرسانده؛ سعی بر تحریف تاریخ به نفع خود دارد و صادقانه کل آن تاریخ را بازگو نمی کند، در ثانی خواسته است که با یک تیر چندین هدف را نشانه بگیرد، اول اینکه با آوردن اسم کمیته اجرایی حزب کمونیست ایران و پیوند دادنش به سخنان عبدالله، می خواهد بگوید که کمیته اجرایی علیه کومه له است و دنبال امیال شخصی خود هستند و اینکه دلیل انشعاب مهندی نه گردش به راست ایشان نه از سر خیالپردازی با سوار شدن بر تانکهای آمریکایی و تکرار پروژه عراق در ایران، بلکه از سر امیال شخصی بوده است، البته جواب این اتهام ایشان را به خود کمیته اجرایی واگذار می کنم.

از اینها بگذریم چرا فراکسیون کمونیسم کارگری با ماندن در زیر چتر مام جلال و ناسیونالیسم کردی مخالفت کرد و این رسوایی را قبول نکرد و نهایتاً از این تشکیلات خارج شد. اینکه براساس کدام مولفه ها بود که فراکسیون کمونیسم کارگری، گرایش ناسیونالیستی کومه له را نقد کرد. و از همه مهمتر اینکه چرا کمونیسم کارگری حکمتیست خط رسمی و شخص منصور حکمت و کوروش مدرسی خود را مدافع کومه له و تاریخ کمونیستی کومه له می دانستند، و چرا رهبری کومه له تمامی اسناد مربوط به آن دوره را از آرشیو و سایت های حزبی جمع آوری و حذف کرده است. اما آیا تاریخ نگاری دلخواه و تحریف آن از سوی حسن و ابراهیم و عبدالله جهت خاک پاشیدن به چشم مردم کردستان نیست؟ جواب این سئوالها را سانسور و تحریف می کنند.

با نگاهی به تاریخ سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومه له) قبل از کنگره دوم آن و قبل از تشکیل حزب کمونیست، ما تنها سازمانی را می بینیم که با تکیه بر تزه ای

کاک حسن رحمانپناه طی نوشته ای به قول خودشان “جواب واقعی به اختلافات واقعی!” در حاشیه اظهارت اخیر عبدالله مهندی نوشته ای را انتشار داده است، اینکه نوشته عبدالله مهندی به کدام جبهه تعلق دارد و نوشته ایشان از کجا آب می خورد، برای همه روشن است و در طول این سالها به اندازه کافی نقد شده است و حنای ایشان برای طبقه کارگر و کل مردم کردستان رنگی ندارد، بعلاوه جدیداً فواد عبدالله هم طی نوشته ای زیر نام (پند و اندرزهای یک پیشکسوت، در حاشیه جواب مهندی به علیزاده) جواب مهندی را داده است. (۱)

اما نوشته کاک حسن که به خیال خام هوادارانش در دفاع از کومه له است، نه در قالب دفاع ایشان از تاریخ کمونیستی کومه له و حزب کمونیست ایران، بلکه تکمیل وارونه نگاری عبدالله مهندی و در واقع ادامه همان کمپین حمله به کمونیسم و تحریف واقعیات است.

قبل از هر چیز باید گفت جنگ زرگری میان حسن رحمانپناه و دبیر اول سازمانش (ابراهیم علیزاده) با عبدالله مهندی بیشتر دعوی دو برادر بر سر اموال و میراث پدری و یا جنگ میان دو رقیب عشقی بر سر معشوق (یعنی رهبری جنبش ملی) است نه میان دو حزب با دو دیدگاه متفاوت. حداقل حسن رحمانپناه، ابراهیم علیزاده و عبدالله مهندی در نکاتی همانند: تحریف تاریخ، وارونه نگاری، عشق به ناسیونالیسم، عدم اعتقاد به سوسیالیسم، نفرت پراکنی علیه کمونیسم و همچنین در سرکوب، تهدید، خفقان و اخراج منتقدین و روحیه دیکتاتور منشی، تشابهاتشان بسیار بیشتر از تفاوتهاشان است.

حسن رحمان پناه در نوشته خود آورده است:

آقای مهندی در این نوشته بر دو مولفه سرمایه گذاری کرده است که هر دوی آنها به ضرر ایشان عمل خواهند کرد. اولاً تصور میکند گذشت زمان باعث فراموشکاری افراد و وارونه نگاری حقایق می شود، شاید در این مورد قیاس به نفس کند. دوماً تصور میکند در مجادلات کنونی درون حزب کمونیست که به همت “کمیته اجرایی این حزب” بر تشکیلات تحمیل شده، درز و شکافی بوجود آمده که ایشان هم میتوانند از فرصت استفاده کنند و امیال شخصی و رویاهای تحقق نیافته اش را بار دیگر علیه کومه له به امید تبدیل کند. اما تردید ندارم در هر دو مورد ناکام خواهد ماند و شکست دیگری بر پرونده شکست هایش افزوده خواهد شد. عبدالله مهندی در طول دو دوره مجادلات

زنان و مقابله با ارتجاع ضد زن در خود جامعه و در سازمانی که درست شده بود، نقد افکار پوسیده و ارتجاعی ضد زن و صدها مورد از فرهنگ پیشرو، همه این موارد تنها بعد از تشکیل حزب کمونیست ایران و با وجود رهبرانی از اتحاد مبارزان کمونیست همانند منصور حکمتها و کوروش مدرسی ها و صدها کادر برجسته آن حزب بود که در تشکیل این حزب و رادیکالیزه کردن و برجسته کردن اصول مارکسیسم و کمونیسم نقش برجسته ای داشتند سرچشمه می گیرد.

با نگاهی به این دستاوردهای عظیم به آسانی می توان دلیل نفرت حسن رحمانپناه، ابراهیم علیزاده، عمر ایلیخانی زاده و عبدالله مهدی را از منصور حکمت دریافت. این نفرت در واقع ریشه در نفرت این افراد و سازمانهایشان از کمونیسم و این تاریخ است. با وجود کمونیسم نمی توانند متحد خوبی برای جریان ارتجاعی و ناسیونالیست منطقه شوند لذا بیش از سی سال است تلاش می کنند از منصور حکمت (نکبت) و افکار کمونیستی او یک شیطان بزرگ بسازند، سی سال است که تبلیغات مسموم کننده شان علیه کمونیسم، علیه منصور حکمت و افکارش در جریان است و آثارش را از کتابخانه ها خارج کردند و سوزاندند و با هر بهانه ای می خواهند این تاریخ را پاک کرده و به کمونیسم حمله ور شوند، به نوشته حسن رحمانپناه مراجعه کنید، به جای نقد عبدالله مهدی گذشته کمونیستی او را نقد می کند، همین نوشته را در کنار نوشته دیگر حسن رحمانپناه در جواب به نقد مجید حسینی مقایسه کنید، تنها فرقی اینست که اینجا دیگر "کاک" حسن جرات ندارد همانند مجید حسینی عبدالله مهدی را تهدید کند و برایش شاخ و شانه بکشد، چون مهدی هم همانند حسن سپاه و لشکر دارد، اما هدف هر دو حمله به کمونیسم است.

دلیل این نفرت، انتخاب سیاسی امروز رهبران کومه له و فاصله گرفتن آنها از این تاریخ کمونیستی، آزادیخواهانه و ضد ناسیونالیستی سرچشمه می گیرد و نفرت از این تاریخ در همه ابعاد سیاسی، فرهنگی، طبقاتی و جنبشیست. این نفرت در دوره تشکیل حزب کمونیست ایران و در طی ده سال حیات این حزب در چپ ایران موجود و برجسته بود. اگر نگوییم همه اما بخش عمده چپ ایران از جمله آنهایی که امروز همراه کومه له و حزب کمونیست ایران "اتحاد چپ و آلترناتیو سوسیالیستی" را ساخته اند، هنوز هم علیه این تاریخ و علیه این کمونیسم و علیه شخص حکمت، به عنوان نماینده و سخنگو و تئوری پرداز این کمونیسم، قلمفرسایی میکنند. این جریانات در لشکرکشی حزب دمکرات برای نابودی کومه له و تحمیل جنگ در آن دوره، کنار حزب دمکرات ایستادند و به نام دفاع از "خلق کرد و جنبش ملی دمکراتیک کردستان"، حزب کمونیست و کومه له را به آتش افروزی و "برادرکشی" متهم کردند و به شکست ما امید بسته بودند. جدال کمونیسم و این چپ غیر کارگری و ملی تاریخی طولانی دارد و کماکان در جریان است اما نیروهای درگیر در آن جبهه خود را تغییر داده اند. امروز دیگر حزب کمونیست و سازمان کردستان آن در کنار منتقدین دیروزی خود به تقابل با کمونیسم

کارگری و تئوریسین آن می تازند. کسانی که در تشکیل حزب کمونیست ایران شریک بودند و در کنار منصور حکمت هزار بار به این کمونیسم اعلام وفاداری کردند امروز و در امتداد همین جنگ به نام این حزب و سازمان کردستانش علیه این تاریخ شمشیر میزنند.

اما تا جایی که به پلنوم 16 بر می گردد و در آن توطئه رهبری وقت کومه له، علیه کمونیسم کارگری شکست خورد، نه تنها عبدالله مهدی بلکه شخص ابراهیم علیزاده و اعضای ک.ر.جرات مخالفت با کمونیسم کارگری را نداشتند، هنگامی که زنده یاد منصور حکمت خطاب به کمیته رهبری کومه له که نگران بود از اینکه چرا آنها را ناسیونالیست خوانده اند؟ اظهار داشت: "شما ناسیونالیست صادقی نیستید، شما پرچم کردستان را در کشوی میز خود قایم کرده اید تا به وقت خود آنرا بیرون آورده و بر فراز اردوگاه علم کنید".

اگر سید ابراهیم علیزاده سخنان خود را در پلنوم شانزده فراموش کرده و حسن رحمانپناه نیز از آن بی اطلاع است، نوار مباحث پلنوم شانزده موجود است و می توانند دوباره آنرا گوش دهند که ابراهیم علیزاده با صدایی لرزان و با اشاره به اینکه به زمان بیشتری برای فکر کردن روی مباحثات احتیاج دارد، میگوید:

" منتهی یک چیزهایی برای خودم روشن است. یکی اینکه کلا خودم را که نگاه میکنم و کارم را در رابطه با موقعیتی که حزب کمونیست توش بوده، توی دوره ای که رهبری اش توی نابسامانی سیاسی و تشکیلاتی به سر میبرده و من خودم یکی از ارکانش بودم، و در دوره ای که سوالات تعیین کننده ای در مقابل جنبش کمونیستی جهانی طبقه کارگر قرار گرفته، حزب ما حداقل ادعایش این بود که میخواهد به اینها جواب بدهد، توی دوره ای با مسائلی به این درجه عظیم طبقاتی و اجتماعی که در برابر ما قرار دارد، من برای یکدوره نسبتاً طولانی نه تنها دخیل نبودم در روشن کردن اینجور مباحث و ادای سهم در این پروسه، بلکه عملاً هم دوری گرفتم. این یک واقعیت عینی است و همه رفقا میتوانند ببینند. دوری گرفتم هم به معنای انفعال نیست. به معنای فیزیکی و اینها نبوده. بلکه به یک کار دیگری مشغول بودم و آن کار محدوده تشکیلات کردستان و بخصوص در تشکیلات علنی. این وضعیت با خودش عوارضی را بوجود آورده بود. به تدریج بوجود آورده بود. نه اینکه من الان به آن واقف شده ام، بلکه در ذهنم خودم به نظرم روشن است و باز میبینم از اینجا و آنجا سر بلند میکند عوارضش. این وضعیت با خودش یک محدودنگری در برخورد به مسائلی که حتی در رابطه با مسائل کردستان است و بخصوص در رابطه با مسائل حزب، مسائل سراسری در من بوجود آورده بود، که این محدودنگری در ایندوره به کار ما در کردستان بطور مشخص ضربه زد و من در تمام بحث ها خودم را با رفیق نادر "منصور حکمت" هم سو و هم نظر می دانم. (خط تأکید از من است)

در پلنوم ۱۶ حزب کمونیست ایران همه کمیته رهبری وقت کومه له خود و مواضع سیاسی

خود را نقد کردند از جمله شخص ابراهیم علیزاده و هیچ کس در آن تاریخ رسماً اعلام نکرد که با کمونیسم کارگری و دیدگاههایش مخالف است و هیچ سندی هم دال بر اینکه حسن رحمانپناه در آنزمان موضع رسمی خود را اعلام کرده باشد دیده نشده است.

انگار نفرت کاک حسن از کمونیسم و کمونیسم کارگری تمام نشدنیست که اگر هر کسی در آنزمان از در کنار کمونیسم قرار داشته و علیه ناسیونالیسم موجود در رهبری کومه له چیزی نوشته یا سخنی ایراز داشته است هنوز است مورد غضبت ایشان قرار دارد و این واقعیت ریشه در دفاع از گرایش ناسیونالیستی درون رهبری کومه له و از سر ضدیت با کمونیسم سرچشمه می گیرد، این غضب به این ختم نمی شود و در واقع هدف رحمانپناه نقد مهدی و گرایش ناسیونالیستی او نیست بلکه هدف حمله هیستریک به کمونیسم کارگری و رهبرانش است و نه به دلیل ناسیونالیست بودن مهدی بلکه تنها به این دلیل است که زمانی کمونیست کارگری بوده و درخواست عضویت در کانون کمونیسم کارگری را کرده است.

آقای رحمانپناه در ادامه می نویسد:

پروژه همسویی عبدالله مهدی با کمونیسم کارگری، چند ماه قبل از انشعاب آنان از حزب کمونیست ایران و بویژه زمانی که ایشان را به عضویت "کانون کمونیسم کارگری" قبول نکردند و در کمال ناباوری همگانی "کوروش مدرسی" که نه در صفوف چپ ایران و نه در تشکیلات حزب کمونیست ایران عنصر شناخته شده و تأثیرگذار نبود، برگزیدند برهم خورد. این اتفاق و بویژه بی میلی "کانون" به عبدالله مهدی، جدایی ایشان از کمونیسم کارگری را رقم زد و در موقعیت نه چندان سر بلندانه به صفوف کومه له بازگشت. (خط تأکید از من است)

"کاک" حسن در اینجا هم با فراموش کردن تاریخ و با وارونه کردن آن می خواهد به بهانه عبدالله مهدی، در ادامه تبلیغات مسموم علیه کمونیسم کارگری هدف خود یعنی دفاع از چرخش کومه له از کمونیسم به سمت ناسیونالیسم را دنبال می کند.

در مورد کوروش مدرسی هم نفرت رحمان پناه قابل فهم است و این امری به قدمت اتفاقا نفرت شخص عبدالله مهدی از منصور حکمت، از کوروش مدرسی و از کمونیستهای هم جهت و هم خط آنها است. رحمان پناه اتفاقاً در این زمینه در تمام این دوران با همان ادبیات و با همان فرهنگ و نفرت عبدالله مهدی علیه آنها گفته و نوشته است. کوروش مدرسی احتیاجی به دفاع من ندارد، او چه زمانی که در کمیته مرکزی کومه له و کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران، دفتر سیاسی حزب و دبیر مدرسه اکتبر حضور داشت و چه بعد از جدایی کمونیسم کارگری، در دفاع از کمونیسم و انقلاب کارگری و در نقد جریانات بورژوازی به شمارش تعداد روزهای حضور حسن رحمان پناه در کومه له، نوشته مکتوب دارد.

قطعا برای کسی که دنیایش حضور در محافل ناسیونالیستی کرد است، شخصیت‌های مهم سیاسی نیز دیگر رهبران خوشنام و معتبر جنبش کمونیستی نیستند و جای آنها را انواع کاکه ها و مامه های این جنبش از کاک مسعود بارزانی ها و مام جلال ها و کاک محمد حاجی محمودها و ملاختیار ها و کاک نوشیروان مصطفی ها و کاک خالد عزیزی و کاک مصطفی هجری ها و... خواهند گرفت. در حقیقت حسن رحمان پناه از فرط پرت و پلاگویی به منتقدین کمونیست جریانش، حواسش نیست که اکنون خود و یارانش همان راهی میروند که مهدی رفته است. مسیر مخالفت با حزب کمونیست ایران و عدم اعتقاد به سوسیالیسم و... هستند. عبدالله هم همان زمان اینها را گفت.

حسن رحمانپناه می نویسد:

آنچه نقطه قوت کومه‌له در دو دور گذشته مجادلات درون حزبی و نقطه ضعف طرفین مقابل بود، وجود "کوه یخ" تشکیلات کومه‌له که اساساً در محیط کار و زیست مستقر و دیگر تشکیلاتهای کومه‌له در همراهی با رهبری آن، شکست این نمایش رقت انگیز را بر رقبا، علی رغم ادعاهای آنها تحمیل نمود و این بار نیز تاریخ تکرار خواهد شد. (خط تاکید از من است)

جدا از اینکه اگر ما کومه له را به عنوان یک پدیده نگاه کنیم، بی شک هر پدیده ای محصول شرایط مشخص است و چنین پدیده ای هم با تغییر شرایط تحت تاثیر قرار خواهد گرفت. این اولین اصل مارکسیسم است، بنابر این فاکتور های متعددی همچون اتمام جنگ ایران و عراق، حمله آمریکا به عراق و به قدرت رسیدن ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق روی دست "بوش"، فروپاشی دیوار برلین و بسیار فاکتور دیگر در تغییر ریل کومه له از کمونیسم به سمت ناسیونالیسم و چپ ملی تاثیر گذار بوده است، بی جهت نیست که رهبری کومه له طی این سالها با فراموش کردن اهداف و استراتژی کمونیستی نتوانسته در امر متحد کردن طبقه ی کارگر کردستان با دیگر نقاط کشور و با سازماندهی و متشکل کردن این طبقه نه فقط در راستای ایجاد انقلاب کارگری بلکه حتی نتوانسته است یک اعتصاب کارگری در جهت بهبود سطح زندگی این طبقه را سازمان دهد، با مقدس کردن اردوگاه نشینی سعی در حفظ جایگاه و بدست گرفتن جنبش ملی کرد را دارد، بنابر این جنگ زرگری مهدی و علیزاده تنها در همین چهارچوب و بر همین مبنا قرار دارد و زدن سنگ کومه له به سینه تنها جهت فریب اذهان عموم و استفاده بازاری از این نام و هم سویی با حکومت اقلیم و ضدیت با طبقه کارگر، برای دریافت حقوق ماهانه از این حکومت، نمایش شرمساری این رقبا در مصادره تاریخ کمونیستی کومه له و تحریف این تاریخ پر افتخار است.

کومه له امروز تا چه اندازه ای به طبقه کارگر مربوط است؟ مگر غیر از اینست که ابراهیم علیزاده بارها در مصاحبه های تلویزیونی خود

با آماری ساختگی تعداد طبقه متوسط کردستان را بیشتر از طبقه کارگر می داند و تمامی تلاشش برای رهبری این طبقه متوسط است. این کوه یخی که حسن رحمانپناه مدال افتخارش را به سینه می زند، یکی از نظریات مشهور زنده یاد منصور حکمت در این رابطه است که می گوید: نیروی مسلح کومه له تنها نوک کوه یخی است که اساس و ریشه های آن در جامعه کردستان، در محیط زندگی و محل کار طبقه کارگر است، بنابراین به جای تقدس اردوگاه نشینی و پیشمرگ باید این سازمان را به میان کارگران برد و تشکیلات شهرها را گسترش داد و کمونیسم کارگری را به آنان شناساند و تقویت کرد.

برعکس ادعای این آقایان، اما کمونیسم کارگری در دفاع از تاریخ کمونیستی کومه له و طبقه کارگر، پرچم سرخ کمونیسم را با اقتدار بالا نگه داشته است و با افشای ماهیت ناسیونالیستی کسانی که امروزه رهبری کومه له را در دست دارند سعی در تقویت گرایش کمونیستی در درون طبقه کارگر و آن کوه یخی است که کا حسن از آن نام می برد و همین دفاع ما از کمونیسم است که خشم رهبری کومه له را بر انگیزه است.

حسن رحمانپناه در ادامه اقدام به نصیحت عبدالله مهدی می کند و می نویسد: کسی از "دستکاری تاریخ" سخن میگوید که بیست سال است تاریخ یک جریان مبارز، کمونیست و خوشنام به اسم کومه‌له را تحریف و دستکاری میکند. برای مقاصد سیاسی و شخصی در کنار رفقای کمونیست و برجسته از قبیل فواد مصطفی سلطانی، دکتر جعفر شفیعی، صدیق کمانگر و صدها زن و مرد رزمنده سوسیالیست که در سینه خاک آرام گرفته اند و توان دفاع از خود را ندارند، عکس میگرد و در بازار معاملات سیاسی با شونیست ترین عناصر فاسد ایرانی به نمایش میگذارد و تاریخی که ۲۰ سال است به آن تعلق ندارد را "زیرکانه" مصادره میکند. (خط تاکید از من است)

در اینکه عبدالله مهدی از اعتبار رفقای کمونیست جانباخته برای اعتبار بخشیدن به خود سوء استفاده و تاریخ را تحریف می کند هیچ شکی نیست، اما دوست گرامی جناب حسن رحمانپناه! "رطب خورده منع رطب کی کند؟" شما که دم از یاد رفقای جانباخته می زنید، جهت یاد آوری تاریخ باید به عرض برسام که در جریان جنگ ایران و عراق در مرزهای کردستان، تنها در جریان بمباران شیمیایی شهر حلبچه یک گردان از رزمنده ترین کمونیستها یعنی گردان شوان قربانی اتحاد شما با اتحادیه میهنی شد.

همان اتحاد میهنی که از اول تا آخر همپیمان جمهوری اسلامی بوده و این همپیمانی تا به الان نیز ادامه دارد. هنوز سیاست کلان این حزب از سوی رژیم جمهوری اسلامی پایه ریزی می شود. شما بگوید؛ چند نفر از رفقای ما در جریان بمباران شیمیایی مقرات کومه له از سوی رژیم بعث تنها به دلیل همین همپیمانی و همکاری کومه له با اتحادیه میهنی

قربانی سیاستهای شما که بر مبنای جغرافیا شکل گرفته است، شدند؟ رهبری کومه له و شخص حسن رحمانپناه که سنگ رفقای جانباخته کمونیست را به سینه می زند، چقدر به اهداف و باورهای آن عزیزان پایبند مانده اند؟ تنها عبدالله مهدی نیست که باید از رفقای جانباخته این جریان، به مبارزه و جانفشانی آنها در راه آرمان کمونیسم و رهایی مردم کارگر و زحمتکش، به خانواده‌هایشان، به نام، تاریخ و اعتبار پر افتخار کومه‌له کمونیست، عذرخواهی بدهکار است، همچنین شخص شما، ابراهیم علیزاده، عمر ایلخانی زاده و تمامی رهبری کومه له های کنونی که به آرمانهای کمونیستی پشت کرده اید و در حراج آن تاریخ سهیم هستید، باید از ما، طبقه کارگر، خانواده جانباختگان و تمامی کسانی که عضوی از بدنشان را در این مبارزه از دست داده اند و یا به مریضی های لاعلاج گرفتار شده اند، عذر خواهی کنید. همه شماها باید بابت اتحادتان با حزب دمکرات(همان حزبی که به جنازه پیشمرگه های زن تجاوز و زخمی ها را اعدام کرد) از خانواده این عزیزان عذر خواهی کنید.

مگر تاریخ نگاری شخص ابراهیم علیزاده در دانشگاه سلیمانیه و تحریف تمام حقایق تاریخ را فراموش کردید؟، انصافاً تحریف علیزاده دست کمی از تاریخ سازی جعلی مهدی دارد؟ مگر خود شما به نام تلاش برای رهبری بر جنبش ملی کرد از کل آن تاریخ و اعتبار شخصیت‌های کمونیست و از جمله رفقای جانباخته مورد اشاره در خدمت این افق استفاده نمیکنید؟ اینجاست به قول "مارکس" باید گفت "شرم یک احساس انقلابیست"

رحمانپناه در جایی دیگر می نویسد: تا آنزمان استراتژی آقای مهدی "تقویت کومه‌له از کانال تقویت حزب کمونیست ایران بود". اما بعد از سکندال سیاسی و تشکیلاتی و رابطه پنهانی با یک جریان سیاسی در کردستان عراق و رمززدایی از "جعبه سیاه" پنهانکاری شما، رای نیابردن در کنگره ۷ حزب کمونیست ایران، یک شبه "تغییر ریل" دادید، و "شرط تقویت حزب کمونیست، موکول به تقویت کومه‌له" شد. همه این دگرپرسی ها اگرچه در مدت زمان کوتاهی انجام گرفت، اما محصول فکر شده پروژه‌های قبلی بود که روند "اصلاح طلبی حکومتی" آنها را تسریع کرد. (خط تاکید از من است)

سئوالی که در اینجا ممکن است پیش آید اینست: اگر حسن رحمانپناه ادعای صداقت را دارد، چرا بعد از بیست سال هنوز معمای "جعبه سیاه" که مدتها به نام پروژه و کودتای عبدالله مهدی علیه رفقای از جمله علیزاده و هوادارانش مورد بحث بود و اکنون دوباره آنرا به میان می آورد، تا به امروز هم از جانب ابراهیم علیزاده و هوادارانش رمز گشایی نشده و از جامعه مخفی نگهداشته شده؟ این امانتداری در حفظ محتویات جعبه سیاه مهدی را در تمامی این سالها را باید خود حسن رحمان پناهها توضیح بدهند. هنوز هم به دلیل "امانتداری" جریان ابراهیم علیزاده، به عبدالله مهدی کمتر کسی میداند ماجرا این جعبه سیاه چیست. هنوز انگشت شمارند کسانی که از ماجرای توطئه های مهدی قبل از جدایی از شما بر حسب اشتباه از جانب شخص او یا

همراهان او که اسناد و نامه و مراوداتش بدستان افتاد، خبر دارند. هنوز هم بعد از دو دهه کلمه ای نه گفته و نه نوشته اید. لابد حفظ وحدت و یکپارچگی احزاب ناسیونالیست کرد برای شما مانع از آن است و لب هایتان را بر بیان حقایق بسته اید. اینست آنهمه صداقت و روراستی که از آن دم می زیند و مردم را نصیحت می کنید؟

در مورد عبدالله مهدی و دوم خرداد:

در مورد نقش جنبش اصلاحات و انشعاب و باز شدن شعبه عبدالله مهدی، حق با حسن رحمان پناه است. اما این تنها یک طرف ماجرا است. طرف دوم قدرت گیری ناسیونالیستهای کرد در عراق و در دل حمله به عراق و بر دوش دولت بوش بود. در آن دوره عبدالله مهدی پرچم ناسیونالیسم کرد را برافراشت و یافتن بیشترین یاران برای حال و آینده را در حزب جلال طالبانی دنبال کرد و حسن رحمانپناههای زیادی زیر بغلش را گرفتند و در حمله به کمونیسم و در دفاع از کاک عبدالله شان، سبقت را از دیگران ربودند.

و یا دوره ای که طناب دولت جنایتکار بعث به ظاهر از گردن کارگر و زحمتکش کردستان برداشته شد و طناب بورژواهای کرد جای آنرا گرفت. اگر قبلا طناب بردگی بر گردن کارگر در کردستان از سوی "عربها" بود، اکنون دوستان قدیم و جدید عبدالله مهدی و رحمان پناهها و احزابشان این ماموریت را عهده دار هستند. اگر امروز کارگران و ستمدیدگان، زنان و جوانان از بخش پایین جامعه از دست حاکمان کرد چنان به تنگ آمده اند، که حاضرند و آرزو میکنند که کاش همان طناب صدام باقی مانده بود از سایه حکومت بورژوا ناسیونالیست کردی، از سایه یاران و دوستان امروزی مهدی ها و عزیزان امروزی است. در دوستی با این حکومت، انصافا امروز حتی حزب آقای رحمان پناه از عبدالله هم پیشی گرفته است. اگر کسی باور ندارد لطفا به اطلاعیه آنها در مورد مرگ جلال طالبانی رئیس جمهور سابق عراق و یکی از دو روسای حکومت اقلیم، نگاه کنید.

کومه له سی سال است با این جریان ارتجاعی دوست نزدیک است حتی وقتی که کارگر و زحمتکشی که رحمان پناه های امروز سنگ دفاع از آنها را به سینه میزنند، از خشم و نفرت دفاتر احزاب طالبانی، نوشیروانها و بارزانی ها را به آتش کشیدند، شماها سکوت کردید و دفاعی از آن نکردید. سی سال چشم پوشی و سکوت در برابر ظلم و بردگی کارگران کردستان عراق، سی سال سکوت در مقابل خشونت بر زنان از ختنه زن گرفته تا کشتار و قتل ناموسی زنان تحت حاکمیت احزاب کردی در کردستان عراق، سی سال سکوت در مقابل کشتار و ترور کمونیست ها و بستن دفاتر و روزنامه هایشان در کردستان عراق، سی سال سکوت در قبال همکاری و همپیمانی حکومت کردی با دولتهای ایران و ترکیه و ده ها مورد دیگر، با این کارنامه شیرین آقای رحمان پناه در موقعیتی نیست که سنگ کارگر و زحمتکش

به سینه بزند، خود را ادامه دهنده راه فواد ها و جعفر شفیعی ها و صدیق کمانگر ها بنامد، را و یار و همزم دیروز و هم آفق امروز خود جناب مهدی را نصیحت کند. آنطرفتر افتخار داشتن اسلحه دکتر جعفر شفیعی را دارید، کاش به جای اسلحه دکتر جعفر، از اهداف و افکار او پاسداری می کردید. (منظور از این جمله آخری اینست که گویا اسلحه دکتر جعفر نزد حسن رحمانپناه است)

حسن رحمانپناه در ادامه می نویسد:

اکنون سؤال این است، اگر "وسوسه اصلاح-طلبی" در گذشته، "دستکاری در تاریخ است"، حضور چند سال گذشته آقای مهدی و جریان مطبوعش در کنگره کارتنی "ملیت های ایران فدرال" شایعه چه کسی است؟ حضور امروزی ایشان یا درس نگر فتن از گذشته، در نهاد پوشالی و بی اعتبار "شورای مدیریت گذار" که ترکیبی از ناسیونالیست های ایرانی، بنیانگذاران سپاه پاسداران، طرفداران بازگشت سیستم سلطنتی و ضد دمکراتیک ترین افراد در این جمع است و آقای مهدی هم افتخار حضور در آن جمع را دارد. (خط تاکید از من است)

رحمان پناه منتقد مهدی است به سه دلیل:

زمانی با کمونیسم کارگری بوده، با دوم خرداد رفت، با ناسیونالیستها و لیبرالهای ایرانی رفته است

در مورد کمونیسم کارگری از روز تشکیل حزب کمونیست ایران تا خروج منصور حکمت و بخش وسیعی از کادر و اعضا آن حزب، از حزب کمونیست ایران و کومه له، شخص حکمت مهمترین شخصیت سیاسی آن حزب و با اتوریته ترین انسان حزب کمونیست و کومه له بود. بخش بزرگی از اسناد رسمی آن حزب حتی اسناد مهم فعالیت حزب در کردستان و حتی استراتژی نظامی کومه له، حقوق پایه ای زحمتکشان کردستان، آتش بس یکجانبه با حزب دمکرات، تاکید بر کومه له به عنوان تشکیلات شهری و نه صرفا اردوگاه تشین و.. از آن وی است. صادقانه حتی روز رفتنش را رسما با همه رهبری آن جریان مطرح کرده است که می خواهد حزب کمونیست ایران و کومه له را ترک کند و حزب خودش را درست میکند، این زمانی بود که ایشان تا آنزمان به اتفاق آرای رهبری از عزیزان گرفته تا مهدی، ایلخانیزاده و صلاح مازوجی و... دبیر اول حزب مانده بود. تمام دورانی که کانون کمونیست کارگری را بنیاد نهاد و مباحثات کمونیسم کارگری را مطرح کرد، رهبران خود رحمان پناه از مباحثات او دفاع کرده اند و..، اکنون هم امثال رحمان پناه ها با حذف منصور حکمت، تأثیرات، سیاست، جهت و آفق او و در دنیای واقعی با حذف سیاست های ناظر بر حزب کمونیست و کومه له آن دوره، به عنوان تاریخ "ارزشمند دفاع میکنند".

این حقایق را نزد هر کسی که حکمت و علیزاده و عبدالله مهدی و.. را نمیشناسد ببرید و بگویید که اکنون، کسانی هستند که همراه بودن با حکمت را جرم تلقی میکنند، در جواب میگویند این عده کلاهبردار سیاسی اند. نمی توان به آن تاریخ "افتخار" کرد اما تاثیر گذارترین شخصیت سیاسی در شکل دادن به همه جهت و آفق و اسناد و... آن دوره را حذف و به جایش عکس شیطان کشید. نمی توان سیاست و جهت و اسناد آن تاریخ را از دیدهگان مخفی کرد و نان اعتبار آن تاریخ را خورد و در خدمت اهداف امروز خود سود جست. اگر اینها شاید سیاسی نباشند، لابد افراد هر دم بیلی هستند که هر نسیمی میتواند آنها را به جایی برسد. باید اذعان کنم در این محور اتفاقا در دشمنی با حکمت و عقاید و افکارش و در دشمنی با تاریخ حزب کمونیست ایران و کومه له از روز تشکیل تا سال ۱۹۹۱ عبدالله و رحمان پناه در یک سنگر مشترک بوده اند و هنوز هم هستند.

اگر چه در مورد دوم خرداد، حق با رحمان پناه است، اما عبدالله مهدی و یاران مشترک شما در اتحاد کردستانی که چندین سال است در تلاش اند که جمهوری اسلامی آنها را قبول کنند و یا در تلاشند سپاه کردی تشکیل دهند که قرار بود جای "پیشمرگان مسلمانی" را بگیرد. زمانی که از جانب جمهوری اسلامی پذیرفته نشدند، از هر خوش خدمتی برای همه دولتهای مرتجع از آمریکا، عربستان و اسرائیل حتی تا ترکیه دریغ نکردند و کومه له علی رغم اطلاع از آن سکوت کرده و لب به اعتراض باز نکرده است. کاک حسن عزیز شما، رهبری کومه له و حزب کمونیست در جریان مذاکرات و میانجیگری نهاد نروزی بوده اید و بیش از یکسال رازنگهدار این احزاب به عنوان احزاب خواهرتان در "جنبش کردستان" و برای حفظ یکپارچگی آن جنبش بوده اید. شماها حتی بخشی از رهبری و تمامی کادر و اعضا تشکیلات خود را از این ماجرا و از مراجعه به خود شما هم بی اطلاع گذاشته اید. مگر تمایل به دوم خرداد و امید به آن از امید به کل جمهوری اسلامی، از امید به عربستان و هر ارتجاعی در منطقه مهتمتر است؟ پس چرا زبان شما و ابراهیم علیزاده و حزبتان در مقابل آنها لال است.

بعلاوه شما نه تنها اعتراضی به همکاری و اتحاد در جنبه کردستانی و کنگره های ملی کرد بارزانی و "پ ک ک" ندارید. اولی هدف خود را آشتی با دولتها و دومی که صاحب آن "پ ک ک" است، که متحد و نزدیک به جمهوری اسلامی است، حتی خودتان یک پای قضیه و از مدافعان و شرکا بوده و هستید. اما معلوم نیست چنین کسی چرا وقتی از همکاری با همین تیپ از احزاب ناسیونالیست و به قول رحمان پناه لیبرال ایرانی از جانب عبدالله در میان است، رگ گردنتان بلند میشود و به مهدی میبازید. مگر چه تفاوتی میان شورای مدیریت گذار و کنگره کارتنی "ک ن ک" هست؟ آیا تصور میکنید مؤسسی و مبلغین "ک ن ک" و "پ ک ک" مجاب می شوند تا فرش قرمز حضور ایشان در جریان راست، لیبرال و ارتجاعی کردی را زیر پای ابراهیم علیزاده پهن کنند. آیا همین برای اثبات عمق ناسیونالیسم کردی در خود کومه له و تعلق عمیق نویسنده به این جبهه و این جنبش نیست؟

تحولات درونی کومه له

و پرت و پلاگویی های رهبران مستاصل

بهر روز پور مجد

تحولات درونی کومه له که می‌رفت تبدیل به یک تراژدی شود با رو شدن دست دو طرف دعوا اکنون وارد مرحله کمیک شده است.

حسن رحمان پناه که در میان کومه له‌ها از فرط محبوبیت اغلب خود را در بحث‌های علنی آفتابی نمی‌کند وارد میدان شده تا به اسم پاسخ به مجید حسینی هر چه در چننه دارد را نثار خط کمونیستی کومه له قدیم و منصور حکمت کند. از سوی دیگر اسعد رستمی هم با شمشیر چوبین به میدان آمده و در متنی که مدعی است پاسخی به بیانیه اخیر حزب کمونیست کارگری ایران-حکمتیست (خط رسمی) میزان پرت و پلاگویی را به جایی رسانده که فقط از یک عضو کمیته مرکزی کومه له بر می‌آید.

ابراهیم عزیزاده هم با رفتاری دیپلمات مآب به میدان آمده و مدعی است زبان زیر ضروری نیست. معلوم نیست چرا وقتی ارتش سایبری کومه له‌ایها به نشریه نینا، حزب حکمتیست خط رسمی و منصور حکمت حمله می‌کنند عزیزاده حرفی ندارد ولی وقتی تیغ این لمین بازی به گردن خودش و جناحش نزدیک می‌شود ناگهان به یاد زبان نرم و زبر می‌افتد و از برای فرهنگ دمکراتیک داد سخن سر می‌دهد. شاید چون مساله جنبش کردستان است و در این بخش همه استناداردها دوگانه می‌شوند!!

اسعدرستمی نمودار رهبران در کومه له جدید

ابتدا به مطالب سراسر نامربوط و بی ربط اسعد رستمی بپردازیم. وی در مطلبش که با اغماض هم نمی‌توان یادداشت خطابش کرد ناگهان پای منصور حکمت را وسط می‌کشد و مدعی می‌شود سیاستهای کومه له تقریباً نزدیک به طرحهای حکمت در کردستان است. شاخص پرت و پلا گویی این جمله است: «در پایان دوستانه به این باصلاح حزب کارگری می‌گویم: تا زمانیکه بر این اخلاق و روش باشید، مطمئن باشید همواره همین خواهید بود که هستید و هر کسی هم از شما پیروی کند، سرنوشت بهتری پیدا نخواهد کرد. «ما هم به اسعد رستمی می‌گوییم مادامی که خودت منظورت را نمی‌دانی بهتر است کاغذ را سیاه نکنی و تا زمانی که افرادی چون شما عضو کمیته مرکزی کومه له باشند نمی‌توان امید به این جریان داشت. اگر این به اصطلاح یادداشت را سایت رسمی حزب کمونیست ایران منتشر نمی‌کرد حتی نیازی به پاسخ به آن هم نبود ولی وقتی حزب مثلاً کمونیست ایران این مهم را در ارگان خود منتشر می‌کند یعنی کلیت این حزب یا حداقل اداره کنندگان این سایت هم نظراتی به این مشعشعی دارند.

مابقی متن او وصله پینه کردن یکی از

اجتماعی خارجی از جمعیت کردهای سورانی را نمی‌توان متصور شد. این ادعاها از جنس همان ادعاهایی است که تنها حزب دمکرات و زحمتکشان را سرگرم می‌کند. با این همه حسن رحمان پناه باید بداند نمی‌تواند و حق ندارد با هر زبانی که می‌خواهد درافشانی کند چرا که حکمتیستها اگر جایی لازم بدانند پاسخ لازم را به او خواهند داد. او در جایگاهی قرار ندارد که به انشعابات کمونیست کارگری بخندد. او در حالی سه جریان کمونیست کارگری را تمسخر می‌کند که انگار نه انگار هم اکنون شش جریان مدعی و با نام کومه له اعلام وجود کرده اند. او بهتر است به جای اینکه چون اردکی چلاق به رقص باله رو بیاورد، اصل مشکلات را بیان کند. حداقل در این صورت با شلیک خنده‌ها مواجه نمی‌شود.

وی در مطلب اخیرش در جواب به عبدالله مهدی به زعم خود لگدی هم نثار کوروش مدرسی کرده و او را فردی ناشناخته در سطح چپ ایران معرفی می‌کند. از این ادعاها فراوان شنیده ایم. جریانی که هنوز هم نان سه دهه قبل را میخورد و از آن تاریخ به بعد جاپایی جدی و پراتیکی جز خوش و بش با احزاب و شخصیت‌های ناسیونالیسم و کدخداهای حاکم بر سلیمانیه را نداشته است، جریانی که به جای

پرچم سوسیالیسم گذشته حزب کمونیست ایران و کومه له دوره منصور حکمت، پرچم روزاوا (کردستان سوریه) را برداشته است، در موقعیتی نیست که در مورد جایگاه کوروش مدرسی اظهار نظر کند. زمانی که شماها برای خود شیرینی در محافل اطراف جلال طالبانی مشغول دیدار و نشست و برخاست بودید، زمانی که این را نشانه اجتماعی و عاقل شدن خود مینامیدید و جریان حکمت و حزب حکمتیست را "غیر اجتماعی" خطاب میکردید، در بخش اعظم دانشگاههای ایران در دل ارتجاع حاکم و علیرغم سرکوب شدید، پرچم چپ و کمونیسم و پرچم دفاع از آزادی و برابری بر اساس همان خط که حکمت و کوروش مدرسی دنبال کردند و بر اساس همان سیاست و جهتی که حزب حکمتیست (خط رسمی) دنبال میکند، بر افراشته شد. آن زمان چند روزی همگی چپ ایران و از جمله کومه له و حزب کمونیست ایران هم تلاش کرد با این تحرک توده ای و وسیع عکس بگیرد، اما تا دیدند پای کمونیستهای کارگری، پای حکمتیستها به رهبری کوروش مدرسی درکار است، به ناگاه همه به صف مقابلش پیوستند. اکنون هم حسن رحمان پناه و همراهان او هر از چند گاهی پز اجتماعی و توده ای میگیرند و در خانه شیشیه ای نشسته و به حزب حکمتیست (خط رسمی) سنگ پراکنی میکنند. راستش من بر رحمانپان ایرادی نمیگیرم، او و بسیاری در جریانش جز چند شهر کردستان و کوچه های نزدیک بارگاهشان در سلیمانیه را بیشتر نمیشناسند. نه میدانند فضای ایران چه است و نه میدانند موقعیت چپ و کمونیست کجا است، نه کمونیسم ایران را میشناسند و واقعا حتی به عینی شهرهای کردستان و موقعیت امروز کارگران در کردستان را هم نمیشناسند، سر زیر برف کرده و به تبعیدگاه خود در سلیمانیه مینازند و انگار واقعا در قلب پرولتاریای ایران سنگر و باریگاد ساخته اند.

حسن رحمان پناه؛ رجز خوانی های طیب در زنجیر

حسن رحمان پناه به واقع از "خوشنامترین" شخصیت‌های کومه له امروز حتی در درون سازمان خود است. او کسی است که در کنگره شانزدهم و پانزدهم از سوی نمایندگان هوشد و حتی جرات کاندیدا شدن را به خود نداد اما حالا با نزدیک شدن دوباره کنگره کومه له و با از پرده بیرون افتادن اختلافات درونی ناگهان به روی پرده آمده و حرفهایی می‌زند از جنس حرفهای اسعد رستمی، با یک تفاوت؛ حداقل رحمان پناه اصول نگارشی را در متون خود رعایت می‌کند. رحمان پناه چنان رجز می‌خواند و دیگران را سردار بی سپاه می‌خواند که گویی خودش از اجتماعی‌ترین شخصیت‌های جهان است. با این حال برای کسانی که صف بندی درون کومه له و روانشناسی آنها را می‌شناسند به خوبی مشخص است این مهم سرخ نگه داشتن صورت با سیلی است. او و عزیزاده چنان از کومه له اجتماعی صحبت می‌کنند و آنقدر پز خود را می‌دهند که کسی نداند فکر می‌کند ارتش آنها در تهران، اصفهان، اهواز، مشهد، شیراز، مریوان و کرمانشاه آماده یورش به قدرت است. حال آنکه اجتماعی بودن این کومه له تا کیلومتر ۱۵ جاده سنندج دهگلان دوام می‌آورد و نه در شهرهای شرقی استان کردستان و نه شهرهای جنوبی و بزرگتر مانند کرمانشاه هیچ جایگاه و سیاستی ندارند. با این حال سیاست صبر و انتظار رهبرانی می‌سازد که به داشته‌های خود می‌نازند. برای کسانی چون نگارنده این متن که در خارج از کردستان زندگی می‌کند کومه له‌ای شامل تعدادی از مسافران سنندجی و مریوانی می‌شود و بس. حزب کمونیست ایران هم چنین است و از اساس هیچ برنامه یا فونکسیون

ابراهیم علیزاده و نقش همیشگی منتقد فرهنگی در جایگاه رهبر سیاسی

ابراهیم علیزاده نیز چنان در لباس دیپلماتیک خودش را برانداز می‌کند که محمد جواد ظریف هم باید از او دیپلماسی را بیاموزد. او با جملاتی سعی می‌کند خود را در حد یک منتقد فرهنگی جا بیاندازد اما به این پاسخ نمی‌دهد چرا کسی که عمر رهبری‌اش از خامنه‌ای طولانی‌تر است تشکیلاتی دارد که در هر پیچ بخش وسیعی از نیروهایش گروهی ناسیونالیستی جدید را اعلام می‌کند ولی رهبری او باز هم ادامه می‌یابد. شاید به این دلیل که در کومه له جدید به ویژه جایگاه منتقد ادبی داشتن بیش از یک رهبر سیاسی قاطع با اقبال نمایندگان مواجه می‌شود. با این همه او زمانی می‌تواند از زبری زبان بنالد که در صفحه ارگان‌شان مطالبی از جنس اسعد رستمی و رحمان پناه ها منتشر نشود. نمی‌شود که هرگاه علیزاده زیر تیغ می‌رود فغان سر دهد و زمانی که دیگران زیر فشار لشکر سایبری کومه له‌ای‌های تماما کردستانی و با "ادبیات" شاخص خودشان، قرار می‌گیرند ایشان با سکوت تاییدآمیز دیپلماتیک موضوع را بی‌پاسخ بگذارند.

علیزاده از دیپلماسی که اسم رمز بند و بست با احزاب بورژوازی کرد است کاملاً دفاع می‌کند. حتی حاضر است با شاخه کردستانی سازمان مجاهدین خلق سر یک میز بنشیند اما فقط در حوزه استحقاقی استان کردستان. اما اگر یک کمونیست در جلسه‌ای باشد که یک شووینیست

در آن حاضر است فریاد سر می‌دهند که آرمان کمونیسم به فنا رفت. معلوم نیست چرا مذاکره با شاخه کردستانی مجاهد و دادن بیانیه مشترک مجاز است اما دیالوگ با جریان مادر ممنوع. علیزاده از آنجایی که جامعه کردستان را طبقاتی نمی‌بیند این حق و رانت را برای خود قائل است. کمونیستها اما طور دیگری به ماجرا می‌نگرند؛ مذاکره با هر کسی می‌تواند مجاز باشد منوط به اینکه صف مستقل طبقاتی را مخدوش نکند. از این جهت چه مذاکره با خبات و پ ک ک و چه بند و بست با مجاهد و کردستان باشد و چه در سطح سراسری، این امر به زیان جنبش طبقاتی کارگران است. برای علیزاده این حرفها «دنبال نخود سیاه رفتن» است چرا که از نظر او جنبش انقلابی کردستان جنبشی خلقی است و نظام طبقاتی در کردستان روی کار نیامده است!! این تزه‌ای مششع را به عنوان نظرات جدید یک "کمونیست" دیپلمات شده باید شنید و از آن گذشت.

چپ و راست کومه له همسان یکدیگر و مساله حکمتیستها

در پایان لازم به ذکر است گرچه شکست جناح راست کومه له می‌تواند اتفاقی بهتر باشد اما از نظر ما و از نظر همه کمونیستهای راستین طبقه کارگر، چپ و راست کومه له نه موجوداتی یکسان بلکه همسان هستند. اکنون با

شیفت علیزاده به جناح راست، صلاح مازوجی جایگاه سائتر را به دست آورده است. تکرار آن تاریخ نتایجی یکسان به بار خواهد آورد. گرچه کاربرد کلماتی چون «کمونیسم مدرن و انسانی» در مطالب صلاح مازوجی بیانگر یک چراغ سبز از سوی اوست اما برای کسانی که در میانه جنگ طبقاتی امروز چنگ در چنگ بورژوازی و دولت اسلامی دارند، این تحولات چندان شورانگیز نیست. به باور نگارنده راه درست را رفیق آسو سهامی نشان می‌دهد. اما صلاح مازوجی با تاکید صداره بر اینکه به توریته و رهبری علیزاده تن می‌دهد تنها ناتوانی و بی اعتماد به نفسی خود و جناحش را به رخ می‌کشد. آنها کافی است مواضع خود را در مقابل یک رهبر کارگری قرار دهند تا احساس ناامیدی آنها را از سازشکاری و بعلاوه از عمق ناسیونالیسم خود ببینند.

ما تحولات درونی کومه له را دنبال خواهیم کرد و در مقابل هتاک و ترور شخصیت سکوت نخواهیم کرد. این کومه له و دو جناحش هستند که تعیین می‌کنند در آینده چه خواهیم کرد. اما هنوز مشخص نیست سیاست دیپلماسی که رمز ورود به تمام بند و بست‌های کومه له با ناسیونالیسم و بورژوازی کرد است با قدرت گیری به اصطلاح جناح چپ چه تغییری خواهد کرد؟ گیریم خبات از بند و بست دیپلماتیک حذف شد و پ ک ک فاصله بیشتری از کومه له گرفت. آیا این تغییرات کومه له را در صف کمونیسم قرار می‌دهد؟

بعلاوه عبدالله از اختلاف خود با کومه له قبل از جدایی جریانش در مورد بی توجهی به جنبش کردستان و رهبری آن از جانب ابراهیم علیزاده و به عنوان محور اصلی اختلاف سخن می‌گوید. چرا نویسنده محترم و شخص علیزاده در این زمینه زبانشان الکن می‌شود و چیزی نمی‌گویند؟ حتی مهدی هم امروز بر سر این ماجرا چیزی زیادی نمی‌گوید. دلایل روشن است که جریان رحمان پناه امروز دهها بار صریحتر و روشن‌تر از عبدالله مهدی نه تنها از آن دفاع، بلکه آنرا به افق و استراتژی خود تبدیل کرده است.

با تمامی این اوصاف، مستقل از شعارهای توخالی کارگر پناهی آقای رحمانپناه، آیا ایشان در آن موقعیت و جایگاه قرار دارد که به اصطلاح از موضع "چپ" به مهدی نقد و

ایرادی بگیرد؟ جواب این سؤال را به خوانندگان واگذار می‌کنم!

تردیدی نیست که با همت انسانهای کمونیستی که هنوز تاریخ پرافتخار کمونیستی کومه له را به یاد دارند و به آن باور دارند در برابر هجمه مهدی، ایلخانیزاده، علیزاده و رحمانپناه خواهند ایستاد و اتحاد نامقدس و نوشته نشده شما علیه کمونیسم و برای بدست گرفتن رهبری جنبش ملی رسوا و افشا خواهد شد و اجازه نخواهیم داد این چپ ملی آن تاریخ کمونیستی را زیر خاک کند علیزاده و مهدی نو روی یک سکه در ضدیت با کومه له کمونیست هستند.

سپتامبر ۲۰۲۰

(۱) نوشته فواد عبدالمهدی تحت عنوان (پند و اندرزهای یک پیشکسوت، در حاشیه جواب مهدی به علیزاده)

<http://www.azadi-b.com/>)
(G/2020/09/post_519.html

ادامه صفحه ۱۶

**تبلیغ فرهنگ متمدنانه و بالا و آماده کردن جامعه برای مقابله با کرونا
بویژه با مجبور کردن دولت به اقدامات فوری و گسترده و هماهنگ و همه
جانبه از قرنطینه تا تامین مایحتاج مردم در شرایط بحرانی کنونی، یک وجه
بسیار میاتی و کارساز فعالین و دلسوزان و انساندوستان و کمیته ها و
گروه های امداد رسانی و تبلیغ و توجیه مردم در ابعاد وسیع است.**

خواستار جنبش "همه باهمی" و تنها سرنگونی جمهوری اسلامی هستیم.

نظر به اینکه در نبود "عبداله اوجالان و مام جلال طالبانی" در رویای بدست گرفتن رهبری جنبش ملی کرد هستیم، لذا به شرکت در کنفرانسهای "میری"، کنگره ملی کرد و کمیته دیپلماسی برای رسیدن به این آرزو تلاش می نماییم.

نظر به اینکه ما به دموکراسی درون حزبی معتقد و مخالف روحیه دیکتاتور مآبانه هستیم، لذا با مهندسی کردن افکار اعضا و پیشمرگهای خود، با حذف منتقدین، با ترویج روابط محفلی و جایگزین کردن روابط بر ضوابط، با سرکوب، سانسور، تقیث عقاقد، استراق سمع و تواب سازی خواستار حفظ این دموکراسی زیبا هستیم.

نظر به اینکه ما علاوه بر ادعاهایمان نتوانسته ایم کمترین تاثیری در وضعیت طبقه کارگر کردستان بگذاریم، نتوانسته ایم حتی یک تحصن و اعتصاب کارگری در کردستان را سازماندهی کنیم، نتوانسته ایم در تغییر قراردادهای موقت، در ایجاد توازن قوا بین سرمایه دار و طبقه کارگر، در اعتراض به بیکاری زن و مرد در کردستان تاثیر گذار باشیم، لذا هر چند سال یکبار با فراخوانی به اعتصاب عمومی مردم در کردستان، بدون هیچ تغییری در وضعیت مردم، سعی بر تقویت روحیه ناسیونالیستی مردم کرده تا جای پای برای بورژوازی کرد باز کنیم.

نظر به اینکه همانند تمامی احزاب ناسیونالیست دیگر به استراتژی انتظار اعتقاد داریم و به دنبال آویزان شدن به قدرتهای منطقه هستیم، نظر به اینکه برای ادامه پروژه هایمان به دکان و بازاری احتیاج داریم، لذا به حفظ اردوگاه و چند نیروی مسلح و دولت‌های برادر هستیم، نظر به اینکه احزاب و دولت‌ها شرایط خود را دارد، خود را ملزم به تمکین به سیاستهای ضد مردمی حاکمان سرمایه در کردستان عراق و سکوت در مقابل تمامی جنایت‌هایشان بر علیه طبقه کارگر و مردم کرد، سازمانهای کمونیستی، قتل‌های ناموسی و دیگر جنایات علیه زنان هستیم.

نظر به اینکه دیگر به گذشته کمونیستی خود افتخار نمی کنیم، نظر به اینکه به تمامی ادعاهای کمونیستی خود پشت کرده ایم، نظر به اینکه به رفرمیسم، رویزیونیسم و سیاست عدول پناه آورده ایم، لذا بر آن شدیم که آن تاریخ را تحریف، ویران و حذف کنیم. نقش رهبران کمونیست را در این حزب کمرنگ کنیم، نظر به اینکه بازگویی صادقانه تاریخ کمونیستی ما رخسار واقعی ما را نمایان و نقشه هایمان را بر آب می کند، لذا تصمیم گرفتیم دلایل جدایی کمونیسم کارگری و منصور حکمت را از دید پیشمرگ، اعضا و طبقه کارگر پنهان کنیم و با تغییر ادبیاتمان این پروژه را قدم به قدم به پیش می بریم.

نظر به اینکه در پیشبرد راست رویی هایمان و خیانتان به طبقه کارگر به یک دشمن خارجی احتیاج داریم. لذا تصمیم گرفتیم از منصور حکمت و کمونیسم کارگری شیطان بسازیم و هر رادیکالیسمی را به او ربط دهیم. آثارش را همانند گوشت گراز حرام کردیم، دشمنی با کمونیسم کارگری به معنی دوستی با ماست،

"مانیفست چپ ملی" (طنز)

آسو سهامی

تصمیم گرفتیم که تا زمانی که مردم شعور شورایی پیدا کنند، احزاب از بالا تقسیم قدرت کرده و بر مردم حکومت کنند.

نظر به اینکه طبقه کارگر به احزاب ناسیونالیست بی اعتماد هستند و این احزاب در دل مردم هیچ گونه جایگاه و اعتباری ندارند، لذا ما بر آن شدیم که از اعتبار گذشته کمونیستی خود استفاده کرده و به احزاب ناسیونالیست جایگاه ویژه ای بخشیده و ضمن همپیمانی و همکاری با آنها، تلاش برای ساختن جبهه ای کردستانی را در دستور کار قرار دهیم.

نظر به اینکه عدم همکاری ما با احزاب ناسیونالیست در گذشته نه به دلیل یک سری اختلافات استراتژی بلکه تنها یکسری مسائل تکنیکی بوده است، نظر به اینکه ما با فریب اذهان عمومی زیر نام احساس مسئولیت و روحیه وحدت طلبی مردم، خواستار همپیمانی با آنها هستیم، لذا بعد از کنفرانس "میری" برای متحد شدن با آنها تلاش کرده و ساهاست این احزاب مرتجع را انقلابی می خوانیم.

نظر به اینکه ما شعور مردم را دست کم گرفته و آینده و سرنوشت آنها را به چراغ راهنمایی و رانندگی تشبیه می کنیم، نظر به اینکه ما نمی خواهیم مردم در سرنوشت خود تاثیر گذار باشند و آنها را به خانه های خود بفرستیم، لذا با کشف چراغ زرد از بروز تصادفات و جنگ و خونریزی جلوگیری می کنیم و به این ترتیب با اخلاقی کردن مسائل سیاسی از دیگر احزاب می خواهیم به این چراغ زرد احترام بگذارند. به این ترتیب به مردم می گوئیم "مردم شهر آسوده بخوائید که داروغه بیدار است".

نظر به اینکه سرمنشا اختلافات درون ما نه از اختلاف نظر سیاسی و بلکه ساخته و پرداخته رژیم جمهوری اسلامی و جریانی سومی است، نظر به اینکه این اختلافات شفاف نبوده و هنوز پلاتفرمی از هیچ جناحی صادر نشده، لذا ما به جای فرهنگ دیالوگ سیاسی و بحث و تبادل نظر، به ترویج فرهنگ لمپنیسم و بی احترامی به مخالفین خود پرداختیم و با لشکر و سپاهی که در پشت سر داریم، منتقدین خود را تهدید و سرچایشان می نشانیم.

نظر به اینکه ما مدهوش طرح خودمدیریتی روزاوا شده ایم و خواستار سردرگم کردن مردم هستیم و هیچ نقدی به نزدیکی پ ک ک و دیگر احزاب برادرش به رژیمهای ایران، امپریالیسم آمریکا و روسیه نداریم، نظر به اینکه ما نقدی به عملکردهای پژاک و پ ک ک در ترور و باج خواهی از مردم تهیدست کردستان نداریم، نظر به اینکه هدف ما تنها سرنگونی رژیم جمهوری اسلامیست، نظر به اینکه ما خواستار حاکمیت احزاب به جای حاکمیت شوراهای هستیم، نظر به اینکه ما خواستار به قدرت رسیدن سرمایه دار کرد به جای سرمایه دار فارس هستیم، لذا ما به شدت

(اگر می توانستیم اسپار تاکوس را زنده کنیم، او را مجبور می کردیم که به بردگان بگوید؛ با توجه به اینکه هنوز زمان تغییر نظام برده داری به نظام فئودالی فرا نرسیده است، از تمامی بردگان بخواهد، با بردگی خود بسازند، بیشتر کارکنند و استثمار شوند تا زمان گذر به فئودالیسم فرا برسند.)

نظر به اینکه ما معتقدیم سوسیالیسم در یک کشوری مثل ایران قابل تحقق نیست، نظر به اینکه هنوز کردستان به مرحله سرمایه داری نرسیده است، نظر به اینکه ما طبقه کارگر کردستان را از روی تعدد دودکش کارخانه ها می شماریم و هنوز این طبقه آمادگی رسیدن به سوسیالیسم را ندارد، لذا از طبقه کارگر کردستان خواستاریم که به شدت کارکنند و استثمار شوند تا بر ثروت سرمایه داران افزوده شود و کردستان به آخرین مرحله سرمایه داری برسد و آنوقت ما به عنوان ناجی شما خواهیم آمد تا سوسیالیسم را برقرار کنیم.

نظر به اینکه ما مدهوش پیشرفت های حباب وار دنیای غرب و دولت رفاه و سوسیال دموکراسی شده ایم، نظر به اینکه مشغله طبقه کارگر تنها یک سری مطالبات صنفی و مطالباتی است، نظر به اینکه طبقه کارگر درک و آمادگی قدرت سیاسی را ندارد، لذا از رادیکالیسم خود کمرنگ کرده ایم و برای رسیدن به سوسیال دموکراسی تمام تلاش خود را خواهیم نمود.

نظر به اینکه هر دو جناح راست و چپ ما خود را مقید به اسناد و مصوبات حزبی و کنگره ها می دانند و هر دو طرف بر اجرای آن پایبند هستند، نظر به اینکه یکسری بندهای اضافی را از برنامه، اسناد و مصوبات خود حذف کرده و آنرا بر پایه منافع جنبش "ملی" مان به شیوه ای نامحسوس به رفرمیسم تغییر دادیم تا بر پایه ی همان اسناد به اهداف ناسیونالیستی خود دست یابیم.

نظر به اینکه بحث "رفرم یا انقلاب" ما را به سوی رادیکالیسم و انقلاب می برد و برایمان در دسر ساز است، نظر به اینکه رفرمیسم برای ما یک هدف است نه تاکتیک، نظر به اینکه به انقلاب کارگری سر ناسازگاری داریم، بر آن شدیم به جای حرف ربط "یا" از حرف ربط "و" استفاده کنیم و به این ترتیب بحث ما به "رفرم و انقلاب" تغییر می یابد و این مشکل را نیز حل کردیم، بگذار ملا نقطی ها بر ما خورده بگیرند.

نظر به اینکه ما معتقدیم که هنوز شعور مردم کردستان به آن مرحله نرسیده است که خود بتوانند از طریق حاکمیت شورایی قدرت را در دست بگیرند و برای آینده خود تصمیم بگیرند، نظر به اینکه توده های متوسط از طبقه کارگر و زحمتکش برایمان قابل ارزشترند، لذا ما به تاقچه خود مراجعه کرده و بحث قدیمی را پیش گرفتیم، با حاکمیت شورایی مخالفت کرده و

به یاد عزیز رفیق جانباخته امید نیک بین

مظفر محمدی

فراموش نخواهند کرد. برای این که این اعمال ضد انسانی و ضد آزادی احزاب قومی و مذهبی تکرار نشود، باید کردستان ایران و عراق از وجود و حاکمیت این احزاب پاک شوند. تاریخ سیاه این جنبش و احزاب نشان داده است که در صورت به دست گرفتن قدرت، هیچ نشانی از آزادیهای سیاسی و اجتماعی و آزادی بی قید و شرط بیان و تجمع و تظاهرات و تحزب نخواهد بود. در حاکمیت بیش از سه دهه دولت اقلیم، مردم کردستان عراق آب خوش از گلویشان پایین نرفته و از ابتدایی ترین آزادیها و رفاه و خوشبختی بی بهره اند.

احزاب جنبش کردایتی و قوم پرستان و فاشیست های این جنبش در کردستان ایران این روزها مدام بر طبل حاکمیت احزاب شان و تشکیل سپاه و پلیس ملی برای تصرف مسلمانان کردستان بعد از سرنگونی جمهوری اسلامی، می کوبند.

ما کمونیست های کردستان ایران تضمین می کنیم که تجربه دولت اقلیم کردستان عراق در کردستان ایران تکرار نخواهد شد. مردم از ادیخواه کردستان با تمام نیرو از آزادی و حرمت انسان، آزادی های بی قید و شرط سیاسی، برابری زن و مرد و رفاه و خوشبختی خود دفاع خواهند کرد.

در این جا و بار دیگر با احترام به خانواده های محترم پنج تن از جانباختگان کمونیست و از جمله رفیق امید نیک بین یاد این عزیزان را گرامی می داریم.

هشتم مهرماه ۹۹ - ۲۹ سپتامبر ۲۰۲۰

شرط این دوستی پر کردن قسم نامه بر علیه منصور حکمت و توهین و افترا به کمونیسم کارگریست.

نظر به اینکه برای اثبات سراسری بودن، مشروعیت دادن به خود و باج خواهی از دیگر احزاب ناسیونالیست به تابلویی احتیاج داریم، در حفظ و صد البته عقیم نگه داشتن این تابلو تلاش خواهیم کرد، لذا پرچم کردستان را در کشوی میزمان پنهان کرده تا زمان موعود علم کردنش فرا برسد.

نظر به اینکه بحث مذاکره و گفتگوی احزاب کردستانی با رژیم جمهوری اسلامی به مردم کردستان هیچ ربطی ندارد، نظر به اینکه سازمان نوژی میانجی مذاکره کننده از ما خواست که این مذاکرات را علنی نکنیم و ما منتظر بودیم که از ما نیز دعوت کنند، لذا ما این گفتگو ها را از اعضا و مردم کردستان مخفی کردیم و زمانی که فهمیدیم ما را سرکار گذاشته اند و گذش بالا آمد، تصمیم گرفتیم که این راز را افشا و علنی کنیم و توانستیم که هم اعضا و هم مردم را فریب دهیم.

با مراجعه به مانیفست بالا، لذا ما ظاهر چپ خود را حفظ کرده و بر مواضع ناسیونالیستی خود تکیه می دهیم. (تفسیر و تعبیر مطالب بالا بر عهده خواننده است)

۱۶ سپتامبر ۲۰۲۰

ادامه صفحه ۱۹

7/14

روژی وهیپرهاتنه وهی تاوانه کانی دهسه لاتی سه رکوتگری به کیتی نیشتمانییه به درژی نازادی ویه کسانی وسه ره خوئی کوردستان



عبدالول باست محسن
(ناسراو به شیخ عبدالول)



هاوری لهتیف



نیراهیم محمده
(ناسراو به هاوکا)



نورید نیکبین



محمد مستهفا
(ناسراو به کهرم)

حزبی کومونیستی کریکاری کوردستان

نوشیروان مصطفی رفتند. ما از توطئه آن ها بی خبر بودیم و آنها نقشه شان این بود که همزمان با تظاهر به مذاکره و در یک حمله غافلگیر کننده و بدون آمادگی ما، ابتدا ماشین رفقایی که از مرکز شهر به مقر بر می گشت را در یک خیابان باریک نزدیک به منزل نوشیروان به رگبار بستند و 4 تن از رفقای حزب کمونیست کارگری عراق را به اسامی محمد مصطفی معروف به کریم، ابراهیم محمد "هاوکا"، هاوری لطیف و عبدالباست محسن را ترور کردند. همزمان به مقرهای ما هم حمله کرده و رفیق امید نیک بین نگهبان پشت بام مقر ما را به گلوله بستند. در این توطئه زبونانه و غافلگیر کننده، ۵ تن از رفقای ما کشته شدند.

به این ترتیب اتحادیه میهنی و به فرماندهی نوشیروان مصطفی در یک توطئه زبونانه و غافلگیر کننده 5 تن از رفقای ما را کشتند. این در حالی بود که هیات مذاکره حزب عراق در منزل نوشیروان عملا گروگان گرفته شده بودند.

امروز بعد از ۲۰ سال، ملا بختیار در کتابش نوشیروان مصطفی را عامل این توطئه و کشتار معرفی می کند. از آن زمان تا کنون حزب کمونیست کارگری عراق خواهان رسیدگی به این جنایت در یک دادگاه مستقل و عادلانه شده است و اکنون بار دیگر خانواده های رفقای جانباخته از ملا بختیار خواسته اند که اگر به ادعای خود پایبند و دارای پرنسیپ سیاسی و اخلاقی است، به دادگاه رفته و شهادت بدهد.

این تنها یک برگ از جنایات بی شمار ناسیونالیسم کرد در منطقه است. احزاب و رهبران جنبش کردایتی تمام طول حیات شان مملو از این توطئه ها و قلدری و زورگویی به مردم، ترور مخالفین حتی در درون خود و کشتار دستجمعی اسرای جنگی (از جمله تنها یک مورد آن کشتار ده ها اسیر حزب شیوعی در قرناقه و پشتانشان، توسط اتحادیه میهنی) است. حزب دمکرات کردستان ایران و اخیرا پژاک جریان وابسته به پک ک هم در این زمینه پرونده سیاهی از ترور و کشتار مخالفین خود دارند.

کمونیست ها و مردم از ادیخواه کردستان ایران و عراق و منطقه، هیچوقت این جنایات را

اخیرا ملا بختیار از رهبران اتحادیه میهنی در کتاب خاطراتش که منتشر کرده به ترور و کشتار 5 تن از کادرهای حزب کمونیست کارگری عراق اشاره کرده و مسوولیت آن را بر عهده نوشیروان مصطفی گذاشته است. یکی از این رفقا به نام امید نیک بین از کادرهای حزب کمونیست کارگری ایران بود. ما در این زمان یعنی بهار ۲۰۰۰ در سلیمانیه در جوار مقر حزب کمونیست کارگری عراق در محلی به نام "گردی علی ناجی" یک مقر مستقل دایر کردیم. طی این مدت اتحادیه میهنی حزب کمونیست کارگری عراق را تهدید کرد که اگر رادیو اش را نبندد، با زور نظامی آن را خواهد بست.

اتحادیه میهنی انتقادات حزب کمونیست عراق را بر نمی تابید و خواستار پایان دادن به انتقاد و بستن رادیو شد. رهبری حزب عراق به این کار تن نداد و در مشورتی با ما که در جوارشان قرار داشتیم تصمیم گرفتیم از رادیو و از آزادی بیان خود و مردم دفاع کنیم. برای دفاع از رادیو و آزادی بیان یک واحد ۵ نفره از نیروهای مسلح ما در رادیو مستقر شد و به اتحادیه میهنی هشدار دادیم که حمله به ما حمله به آزادیهای سیاسی و آزادی بیان کل جامعه است و ما تسلیم این تهدید نمی شویم.

ما به مدت یک هفته در حالت آماده باش در رادیو بسر بردیم و مسوولیت این کار بر عهده من گذاشته شد. دور ساختمان رادیو را که بر روی تپه ی علی ناجی "گردی علی ناجی" قرار داشت دو ردیف سنگر کدیم و شبانه روز به حراست نشستیم. اتحادیه میهنی اما از ترس رسوایی در میان مردم و در مقابل آمادگی ما به مقر رادیو حمله نکرد. اما بعد از مدتی به ترنند دیگری متوسل و مسوولیت اجرای نقشه شوم شان بر عهده نوشیروان مصطفی گذاشته شد. منزل مسکونی نوشیروان کمی پایین تر از مقرهای ما بود.

او به نمایندگی از طرف اتحادیه میهنی خواستار مذاکره و گفتگو با ما شد. رفقایی از حزب کمونیست کارگری عراق و از جمله یکی از رفقای حزب ما برای مذاکره به منزل

فرمان نظامی تخلیه

روستاهای مرزی، جرم جنایی

است!

شورای عالی امنیت ملی دستور داده است تا شش روستای مرزی شهرستان سردشت تخلیه شود. این نهاد امنیتی مدعی است که این روستاها در "حريم قرمز مرز" قرار دارند!

تخلیه اجباری روستاهایی که ده ها سال است روستائیان در آن کار و زندگی می کنند، به بهانه ی واهی امنیتی یک جرم جنایی است. تقسیم حریم مرزی به رنگ های مختلف، از طرف نظامیان و فرمان نظامی تخلیه روستاهای مرزی بطور دلخواهی مطلقا مردود است. بی خانمان کردن صدها خانواده ی زحمتکش این روستاها تعرض آشکار به حقوق و آزادیهای اجتماعی این مردم است.

بیرون کردن روستائیان از محل های کار و زندگیشان با یک فرمان نظامی، ضدیت آشکار با موازین حقوق انسان در انتخاب آزادانه ی محل کار و زیست است.

این عمل سرکوبگرانه و زورگویی آشکار برای هیچ انسانی قابل قبول نیست. تنها در صورتی که اهالی این روستاها برای تخلیه روستا بطور کامل قانع شده و محل اسکان و کار و زندگی شان تعیین و خسارت کامل مسکن و زمین های زراعی و باغداری شان تامین و تضمین شده باشد، ممکن است داوطلبانه به این عمل رضایت دهند.

مردم آزادیخواه سردشت و منطقه نباید اجازه دهند نیروهای نظامی به تخلیه اجباری روستاهای مرزی اقدام کنند. باید از تعرض به مسکن و اموال و امکانات کار و زندگی این اهالی جلوگیری شود و مردم این روستاها تنها نمانند.

این قلدری و زورگویی به بخشی از مردم زحمتکش مرزنشین نباید برای مردم شهر سردشت و منطقه قابل قبول باشد. شکی نیست اهالی این شش روستا دست در دست هم، در مقابل این ستم و زورگویی آشکار که عواقبش قابل جبران نیست، می ایستند.

دفتر کردستان حزب حکمتیست (خط رسمی)

۷ مهر ماه ۹۹ - ۲۸ سپتامبر ۲۰۲۰

افسانه یا فاشیسم

"گفتگوی ریویار احمد درباره انتشار کتاب خاطرات ملا بختیار

و عواقب آن"



قرار گرفتیم و رفقایمان ترور شدند و فعالیتمان ممنوع شد. این کتاب سندی است از زبان خودشان که نشان می دهد این جنبش با احزاب و رهبران، مرتجع، قاتل، تروریست، فریبکار، نیرنگ باز، دزد و راهزن، دروغگو، مردسالار و زن کش، ضد آزادی و سرکوبگر و بی بهره از هر نوع پرنسپ و اصول سیاسی هستند.

دست دوستی به طرفت دراز میکنند اما نقشه ی قتل را می کشند. به نام مذاکره، هیئت مذاکره کننده را دستگیر میکنند و برای تحمیل اغراض کثیفشان به گروگان می گیرند. اینها اسیرکش و فاشیست هستند. حاضرند برای دستیابی به اهداف حقیرانه شان کشتار جمعی کنند. اگر انفال جمعی کودک و جوان و پیر مردم کردستان، کشتار دسته جمعی و فاشیزم است، نقشه عملیات انفجار سد دربندیکان و کشتار کودک و جوان و پیر عرب زبان نیز به همان صورت کشتار دسته جمعی و فاشیزم است. (ملا بختیار اعتراف کرده است که اتحادیه میهنی به دستور نوشیروان مصطفی و با مدیریت محمود سنگاوی، چندین تن مواد منفجره در سد دربندیکان در جنوب شرق عراق کار گذاشتند ولی چون تمامی سد منهدم نشده بود، خسارت جانی بیار نیارورد. گفته می شود اگر عمل میکرد حدود چهارصد هزار شهروند عراقی کشته می شدند.)

این کتاب سند اعترافی است که شخصیت ها و رهبران این جنبش و مشخصا نوشیروان که میدیای ریاکار او را به عنوان فرشته و پدر فقرا به جامعه نشان می دهند، سمبل برجسته ی جنایتهای سرسام آور این جنبش و فاشیزم کردابیتی است نه افسانه. این کتاب سندی است که نشان می دهد این احزاب نه تنها شایسته ی مدیریت جامعه نیستند بلکه دستیابی به ذره ای از بهبود زندگی و رعایت حقوق ابتدایی مردم، در گرو درهم کوبیدن حاکمیت این احزاب است. جامعه ای که قانون و دادگاه و حرمت و حقوق انسان رعایت می شود، سران و مسئولان این احزاب می بایست تسلیم دادگاه و بخاطر جرایم شان مجازات شوند.

بو پیشه وه: کتاب اسناد زیادی را درباره ی اتحادیه ی میهنی و احزاب جنبش ناسیونالیسم کرد رو می کند که به غیر از جنگ قدرت، در درون خود نیز به تصفیه های مکرر دست زده اند و مخالفین سیاسی درون احزاب خود را ترور سیاسی و شخصیتی و حتی فیزیکی کرده اند. این کار نشان چیست؟

ریویار احمد: این نرم سیاسی برجسته ی جنبش کردابیتی است. تنها مختص اتحادیه میهنی و رقبایش محدود نمیشود. از حزب دمکرات کردستان عراق گرفته تا اتحادیه میهنی کردستان و از پ ک ک تا احزاب ناسیونالیست کردستان ایران، همگی غرق در این فرهنگ بسیار زشت هستند. داستان تخریب و شکنجه و هتک حرمت کردنشان که در این کتاب با جزئیات بیان شده است. از جمله: داستان جنگ

بو پیشه وه: کتاب جدید ملا بختیار (له بری بیره وه ری) گوشه ای دیگر از جرایم و کارنامه ی جنبش کردابیتی و شخصیت های سیاسی آن را آشکار میکند. بطور کلی این کارنامه و تاریخی که مورد بحث است را چگونه ارزیابی می کنید؟

ریویار احمد: انتشار اسناد و کارنامه سیاه و کثیف جنبش کردابیتی، احزاب و شخصیت هایش که در آن کتاب آمده است، تنها مشتتی از خروار است. خود ملا بختیار می گوید آنچه او تاکنون بیان کرده است ۲۰ درصد آن جنایاتی است که می داند و مطلع بوده است! غیر از این کتاب، اگر به هر کدام از کتابها ی که توسط شخصیت های دخیل در آن تاریخ نوشته شده، توجه کنیم، دریایی از اسناد پلید این جنبش به چشم می خورد. این تازه صفحات درخشان زمان انقلابیگری آنهاست که موجب افتخار این جنبش و احزاب و سرکردگانش است. وقتی درباره کارنامه ی سیاه سی سال گذشته حکمرانی شان، یقه شان گرفته می شود، آن تاریخ را به عنوان گواه مشروعیت انقلابی آن امروزشان نشان می دهند تا صفحات سیاه حکمرانی شان را توجیه کنند.

اما روزی که نفرت و خشم توده ای کارگر و زحمتکش و آزادیخواه، با افق روشن، سازماندهی و رهبری کارآمد و انقلابی، بتواند حاکمیت این جنبش ارتجاعی و جنایتکار را به زیر بکشد و گوش سران و رهبران را گرفته و به دادگاه عدالت بسپارد، فقط آن زمان روشن خواهد شد که آنچه که تاکنون گفته شده، یک قطره از دریا است.

جنبش ناسیونالیسم کرد به عنوان جنبش طبقه ی بورژوازی کرد برای این که به گوشه ای از قدرت دست یابد، از هیچ جنایت و کهنه پرستی و مزدوری ابایی نداشته و ندارد. دقیقا با منطق "هدف، وسیله را توجیه می کند"، تمام تبلیغاتی که درباره ی مبارزه برای رفع ستم ملی، مردم را شستشوی مغزی داده اند، در بطن خود چیزی جز در خدمت شراکت در قدرت و ثروت و دسترنج توده ی کارگر و زحمتکش چیز دیگری نبوده و نیست. وقتی که در سال ۱۹۹۱ در نتیجه اوضاع این منطقه، قدرت از آسمان به آغوش اینها افتاد، به مانند جنبشی "تشنه" ی حاکمیت و ثروت، از هیچ ستمکاری دریغ نکرده و نان و آب و خدمات و درآمد منابع روی زمین و زیرزمینی و آسمان این جامعه را به خدمت یک زندگی شاهانه برای خودشان و تحمیل نداری و فقر به توده ی ستمدیده بکار گرفتند.

این کتاب و اسنادی که در آن آمده است، اسناد غیر قابل انکار حقایقی است که ما کمونیستها دهها سال است درباره ی خصلت ارتجاعی و ضدانسانی جنبش کردابیتی و احزابش تاکید کرده ایم. به همین دلیل مورد حمله مسلحانه

ملایی و جلالی (ملا مصطفی بارزانی و جلال طالبانی) که در نتیجه نظرات سیاسی متفاوت آن دو جناح، تعداد زیادی از مردم را قربانی کرد، حمله‌ی مسلحانه به منظور از بین بردن جناحی که در حزب دمکرات کردستان ایران به نام "رهبری انقلابی" جدا شد. اعدام کسانی که صفوف پک ک را ترک می‌کردند و سرانجام نقشه‌ی باند سازمان زحمتکشان کردستان ایران به رهبری عبدالله مهدی برای قتل عام رفقای هم حزبی خودشان در کومله (سازمان کردستان حزب کمونیست ایران) ... تنها چند نمونه بارز عملکرد سنت جنبش ناسیونالیسم کرد است. در فرهنگ سیاسی این جنبش اختلاف نظر و عقیده را حتی از رفیق حزبی و همسنگر خود هم قبول نمی‌کنند و با جنگ و خشونت، اقدام به تصفیه فیزیکی و فکری می‌کنند، اما ریاکارانه در جامعه از دموکراسی و آزادی دم می‌زنند و خود را استاد تبلیغ و تحلیل مراحل دموکراسی جا می‌زنند.

در واقع در سنت جنبش کردایتی از یک طرف فقیر کش هستند و از طرف دیگر جیون در برابر ظالمان و قدرتمندان. اگر در مقابل مردم و حتی در صفوف خودشان به خاطر داشتن نظر و عقاید متفاوت سیاسی، فرهنگ سرکوب و تودهنی زدن و تخریب و هتک حرمت جاری است، اما در مقابل دولت‌ها و قدرتمندان، کرنش و تعظیم می‌کنند و سر فرود می‌آورند و تسلیم می‌شوند تا بلکه امتیازی نصیبشان گردد. دست بوسی شاه ایران، عزاداری بر مقبره خمینی، سنایش تورگوت اوزال (رئیس جمهور اسبق ترکیه) و بوسیدن شانه‌های صدام زمانی که بعد از کشتار دسته جمعی، میلیون‌ها نفر از مردم کردستان به کوهستان‌ها و کشورهای همسایه آواره شده بودند، تنها چند نمونه از این حقایق هستند.

بو پیشه وه: کتاب ملا بختیار، عکس‌العمل بسیار تندی از سوی جنبش تغییر "گوران" و کادر های آن را در پی داشته است که پر از بی احترامی و فحش و تهمت و ... است. علت این نوع حملات هیستریک چیست؟

ریبوار احمد: اگر چنین نبود جای شگفتی می‌بود. کمپین شکستن حرمت و ترور شخصیتی و تهمت زدن و نیز پرونده سازی علیه منتقدین و مخالفین چه در سطح جامعه و چه در درون صفوف خودشان از برجسته ترین و ساده ترین سنتهای جنبش کردایتی هستند. عکس‌العمل جنبش گوران (تغییر) به این علت است که نمی‌توانند به شیوه‌ی متمدنانه و سیاسی و منطقی پاسخ اینگونه اسنادی را بدهند که در این کتاب جرایم بیشمار رهبر کاریزماتیک آنها را افشا می‌کند. عکس‌العملشان نیز در همان سنت و منطبق با آن چیزی است که درباره‌ی نوشیروان مصطفی رهبر متوفی جنبش تغییر، گفته شده است. آنچه گفته شده، تحلیل یا انتشار تهمت بی سند نیست، بلکه مجموعه‌ای از فاکت و رویداد و کردار جنبش کردایتی و بطور مشخص نوشیروان مصطفی است. حتی بخش زیادی آنچه در مورد نوشیروان گفته شده چیز تازه‌ای نیست بلکه از پیش به میزان فراوانی شنیده و گفته شده است. اما در کتاب با جزئیات و مستندتر از طرف کسی گفته می‌شود که خود در درون رویدادهای آن تاریخ زیسته است.

عکس‌العمل زشت و غیر سیاسی جنبش تغییر دقیقاً در نتیجه‌ی نبود هر گونه منطق و استناد سیاسی برای دفاع از نوشیروان و جنایات بی شمارش است. بخش زیادی از رهبری و کادر و فعالین صفوف مقدم جنبش تغییر به اندازه‌ی ملا بختیار، از جرائم نوشیروان مطلعند و می‌دانند که تمام آن چیزهایی که در کتاب در مورد کارنامه‌ی شخصی نوشیروان گفته شده است تماماً واقعی است و اگر کم نیاشند، زیاد نیستند. اما چون خود تعلیم دیده مکتب فاشیزم نوشیروان هستند، خودشان همانند او فکر می‌کنند. امروز اگر بتوانند نه تنها با مخالفانشان بلکه با کسانی که مانند آنها فکر نمی‌کنند به همان شیوه‌ی نوشیروان رفتار می‌کنند. کسانی هم خارج از جنبش گوران از نوشیروان دفاع می‌کنند، در واقع کسانی‌اند که حقایق را نمی‌دانند و شستشوی مغزی داده شده‌اند و فکر می‌کنند که برآستی نوشیروان افسانه و فرشته و پدر فقرا بوده است. این‌ها هم قربانی هستند.

به نظر من این شیوه‌ی جیونانه، غیرسیاسی و غیر متمدنانه‌ای که جنبش تغییر به عنوان عکس‌العمل علیه ملا بختیار بکار گرفته، باید از طرف افکار عمومی و همه‌ی شخصیت‌ها و روشنفکران و آزادی خواهان محکوم شود. نباید اجازه داد که فضای فکری و سیاسی جامعه با این نوع رفتار کثیف و مشمنز کننده، آلوده شود.

بو پیشه وه: ملا بختیار در مراسم رونمایی از کتابش، می‌گوید، من تنها فردی بودم که مخالفت ترور 5 کادر حزب کمونیست کارگری بودم در حالی که در سال ۲۰۰۱ در جلسه‌ای در استکهلم در پاسخ به سوالی در مورد حمله به حزب کمونیست کارگری می‌گوید کمونیست‌ها را کشتیم چون "نان چوپان" را می‌خوردند همچنین در پاسخ سوال رادیو جوانان در یوتیوبی (سوند) می‌گوید: "باندی جوان نادان بودند، ما یک واحد مسلح را فرستادیم و عاقل‌شان کردیم" در این درباره چه می‌گویید؟

ریبوار احمد: به نظر من اینکه که امروز ملا بختیار می‌گوید، زمان خودش من تنها فرد از رهبری اتحادیه میهنی کردستان بودم که مخالف کشتار کمونیست‌ها بودم، در صورتی که در سطح جامعه چیزی دیگری گفته است دیگر حرفش برای کسی مثل من هیچ ارزشی ندارد. از نظر من تا به امروز هم که ملا بختیار این حرف‌ها رو می‌زند هنوز هم مانند همه اعضای دیگر رهبری اتحادیه میهنی در این جنایت شریک است. ما و جامعه نمی‌دانیم که در آن زمان ملا بختیار در بین خودشان چه گفته است و چه موضع‌گیری کرده است اما می‌دانیم که ملا بختیار تنها عضو رهبری اتحادیه میهنی بوده است که در چندین مناسبت، نه تنها این جنایت دفاع کرده است بلکه به مانند شریک هم در آن جنایت حرف زده است. او زمانی در رادیو به طور آشکار می‌گفت که ما یک واحد مسلح مان را فرستادیم تا عاقلشان کنند. دیگر چگونه می‌تواند از این جنایت‌شانه خالی کند؟

یا حرفایی که در یک جلسه در شهر استکهلم زده، نشان داده است که در حقیقت او هم همان

منطق نوشیروانی و نوشیروانیزم را دارد. ما این حقیقت واقفیم که حمله مسلحانه به حزب ما و کشتار رفقایمان، به سرپرستی و نقشه و اجرای خود نوشیروان بود. نوشیروان به منطق فاشیستی و بازاری خودش این حقایق را برای هیئت مذاکره کننده حزب مان بیان کرده بود. این‌ها برای ما روشن است و هیچ شک و گمان نداریم. اما نوشیروان بنا بر سیاست اتحادیه میهنی و با فشنگ و پیشمرگه‌ی اتحادیه میهنی و به نام اتحادیه‌ی میهنی این جنایت را انجام داد. بنابراین همه اعضای رهبری اتحادیه میهنی از جمله جلال طالبانی و ملا بختیار در قبال این جنایت مسئولند. ملا بختیار و طالبانی بنا بر جایگاهی که در رهبری اتحادیه میهنی در تمام سیاست‌ها و کردار آن داشتند، مسئولند. ملا بختیار نمی‌تواند بعد از ۲۰ سال به عنوان اپوزیسیون آن زمان خود را نشان دهد.

عضویت در ارگان رهبری حزبی به معنای به عهده گرفتن همه نتایج سیاست‌ها و تصمیمات آن ارگان است. اما بیشتر از آن حرف‌های ملا بختیار در سطح عمومی جامعه، مبتنی و بر پایه منطق نوشیروان برای دفاع از آن جنایت بوده است. مسئولیت ملا بختیار به نسبت دیگر سران اتحادیه میهنی که هیچی نگفته‌اند، خیلی بیشتر است. در واقع تا آنجا که من مطلع هستم او تنها فردی از سران اتحادیه میهنی بود که در سطح عمومی اینچنین آشکارا و با منطق نوشیروانیستی آن جنایت را توجیه می‌کرد. به این در دنیای سیاست اپورتونیزم گفته می‌شود که بنا بر وضعیت و منافع روز درباره‌ی یک رخداد یا مسئله‌ای، موضع‌گیری متفاوت از گذشته داشت. روزگاری که بر کرسی و در ناز و نعمت حاکمیت نشسته بود، می‌گوید: "یک واحد مسلح مان را فرستادیم عاقلشان کردیم" و به آن جنایت تروریستی افتخار می‌کند. امروز هم که وضعیت تغییر کرده، در نهایت فرصت طلبی ظاهر شده و سیمای دمکرات به خود می‌گیرد و آن جنایت را به عنوان جنایت شخصی نوشیروان نام می‌برد. اگر امروز ملا بختیار می‌گوید مخالف کشتار آن پنج کمونیست مبارز بوده، می‌بایست خواهان دادگاهی کردن همه‌ی رهبران سازمان اتحادیه‌ی میهنی از جمله خودش باشد. جرم قتل پنج انسان بی‌گناه و آزادیخواه با نوشتن دو جمله و آن هم پس از 20 سال، پاک نمی‌شود. مسیبان این جنایت به مانند هر قتل دیگری باید دادگاهی شوند و به سزای گناهان خود برسند.

او که به این جنایت اعتراف کرده است به معنای آن است که رهبری اتحادیه میهنی در دادگاهی علنی مردمی، مسئولیت اعمالشان را بر عهده بگیرند. نوشتن کتاب خاطرات و صحبت درباره‌ی این مسئله هیچ چیزی از این واقعیت را تغییر نمی‌دهد.

بنابراین من به عنوان دبیر آن زمان حزب کمونیست کارگری عراق و هشت سال پس از حزب کمونیست کارگری می‌گویم خارج از اراده ما، ملا بختیار بنا بر اظهارات خود در آن تاریخ به عنوان شریک آن جنایت، نامش در کنار نام نوشیروان ثبت شده و اگر می‌خواهد این حساب را تسویه کند، باید در دادگاه حاضر شود و درباره‌ی این کیس که هنوز در دادگاه مفتوح است، اظهار کند و شهادت خود را بدهد و نتیجه دادگاه را هم بپذیرد. ملا بختیار می‌گوید، وجدانا

چشم پوشی از جنایت، همسان با خود جنایت است و سزای قانونی دارد. بنابراین مسئول است که به دادگاه برود و و حقایق را بگوید. می‌خواهم تاکید کنم که حتی رهبری کنونی اتحادیه میهنی به عنوان میراث دار رهبری پیشین تا آن زمانی که موضع گیری متفاوت نشان ندهد و جنایتکاران را تسلیم دادگاه نکند، نسبت به آن جنایت مسئولند. این پرونده پیش ما نه تمام شده و نه می‌شود.

بو پیشه وه: رقابت های سیاسی میان احزاب جنبش کردایتی و حتی در درگیری های فیما بین شخصیت های این جنبش بر فضای سیاسی و آزادی جامعه تاثیر گذاشته و حتی مخاطره آمیز است. مردم کردستان باید چگونه با این سنت رفتار کنند؟

ریبوار احمد: سرچشمه این ها خود عرف و سنت و هنجار های جنبش کردایتی و احزاب مافوق مردم است. همانطور که در پاسخ به سوالات پیشین گفتم، در این فرهنگ چیزی به نام آزادی بیان و عقیده و انتقاد و پرنسیپ سیاسی متمدنانه وجود ندارد. حتی تحمل یک کلمه که با افکار خودشان ناسازگار باشد را ندارند. جنگ داخلی بین احزاب این جنبش، تصفیه فکری و فیزیکی در بین صفوف خودشان هم گواه این واقعیت است. از نگاه این سنت، افشای حقایق که بر خلاف خواست و منافع آنها باشد، کاری ممنوع و حرام است. نوشتن کتاب و نشریه انتقادی که در آن حقایق تاریخی را بیان کند، جرم است. در این سنت، کتاب را با کتاب، بحث را با بحث، نقد را با نقد، جواب نمیدهند. در این فرهنگ تا زمانی که اقدام مسلحانه ممکن باشد، اولین اقدام است. اما اگر به هر دلیلی توان اقدام مسلحانه

نداشته باشند، اقدام به شیوه های حقیرانه می‌کنند و از بی احترامی و شکستن کرامت انسانی و ترور شخصیت و نیز بر هم زدن فضای سیاسی و ایجاد درگیری و بحران اجتماعی ابایی ندارند. حالا هم کسی مانع جنبش تغییر "گوران" را نگرفته است که بروند در پاسخ کتاب ملا بختیار و ثبت بخشی از آن جنایت های رهبری و سمبل شان که از او فرشته ساخته اند و در دفاع از شخصیت نوشیروان بنویسند. اما این که این کار را نمی‌کنند و بجای آن، به برهم زدن فضای سیاسی و عکس العمل های زشت و رسوا و هو و جنجال دست می‌زنند. می‌خواهند بدین شیوه گردو خاکی برپا کنند تا حقایق را از جلوی چشم مردم پنهان کنند.

به نظر من باید مردم هوشیار و آزادیخواه به این شیوه و سنت و فرهنگ پاسخ تند به این شیوه بدهند. باید این فرهنگ عقب مانده و کثیف جنبش کردایتی را زیر پا گذاشت. باید همه را به پایبندی به جدل سیاسی و فکری متمدنانه ناچار کرد. جامعه باید از این جنبش و احزاب و سنت هایش عبور کنند. باید افکار عمومی را از این شیوه ها و مخاطرات آن آگاه کرد. باید فضایی خلاف این سنت ایجاد کرد و به عنوان یک جامعه متمدن و امروزی، نقد با نقد، کتاب با کتاب و بحث با بحث پاسخ داده شود. باید همه را به یک سنت سیاسی مدرن پایبند کرد و فضایی ایجاد شود که هیچکس و هیچ جریانی نتواند از پرنسیپ های سیاسی و متمدنانه عبور و خط قرمز را رد کند. امروز این فضا سازی زشت در برابر ملا بختیار است و اگر جلو آن گرفته نشده و رسوا نگردد، فردا امکان دارد در برابر هر فرد دیگری در جامعه تکرار شود.

اما سرانجام کنار نهادن و عبور از فرهنگ و سنت های جنبش کردایتی، در گرو پایان دادن به حاکمیت سیاسی شان است. تا زمانی که آنها حاکم هستند، فرهنگ و سنت و عملکرد هایشان نیز بر جامعه مسلط است. ما جامعه ای می‌خواهیم که تمدن، قانون، دادگاه و حفظ حقوق انسان در آن جریان دارد. جامعه ای که استبداد و کهنه پرستی و حاکمیت عشیره ای در جریان نباشد و شکستن حرمت انسان و ترور فکری و اتهام زدن و تهمت به مخالفین سیاسی جرم اعلام شود و تحت پیگرد قانونی قرار گیرد، چه رسد به ترور فیزیکی و قتل مخالفین. در حاکمیت احزاب ناسیونالیست و قومی و مذهبی فضای سیاسی و سلامت و امنیت جامعه تحت تاثیر کشمکشهای آن ها قرار گرفته است. این شرایط، امنیت و حرمت و کرامت انسان و فضای سیاسی جامعه را برهم زده است و اوضاع مخاطره آمیزی را بوجود آورده است.

اگر حکومت کارگری سر کار باشد و اگر حداقل حکومتی مدنی و دموکراتیک و آزادیخواه سر کار باشد، علی القاعده احزاب مسلح خلع سلاح می‌شوند. در یک جامعه آزاد و برابر، تمام جریانات و اشخاصی که دست به ترور و جنایت زده اند به دادگاه های مردمی سپرده و محاکمه می‌شوند. لازمه ی تغییر این وضعیت نا امن و سرکوبگری عریان و از هم پاشیدن شیرازه جامعه، پایان دادن به قلندری و زورگرایی احزاب حاکم و برقراری جامعه ای آزاد و برابر است.

مهر ماه ۹۹ - سپتامبر ۲۰۲۰

ترجمه از کردی به فارسی: علی زیدونی

جنبش تهی دستان و گرسنگان را باید سازمان داد.

در این روزهای سخت و دردناک، کارگران و مردم زحمتکش محلات شهرها، تنها به یک امر فکر می‌کنند که چگونه جمع شویم، متحد شویم. دولت و بورژوازی با زبان خوش قیمت ها را پایین نمی‌آورد، دستمزد کارگران را افزایش نمیدهد، حقوقهای معوقه را نمی‌پردازد و به میلیونها زن و جوان بیکار بیمه بیکاری نمیدهد. باید منابع ثروت و داراییهای انبار شده و احتکار شده را نشانه گرفت. دولت و بورژوازی سفره مردم را نشانه گرفته است، ما هم منابع ذخیره شده و انبار شده شان را نشانه می‌گیریم. کارگران آگاه و سوسیالیست، فعالین کمونیست و معتمدان شرافتمند مردم محلات می‌توانند نیروی عظیم اجتماعی جان به لب رسیده را جمع کنند؛ متحد کنند و اموال غارت شده و نان سفره مردم را که گرو گرفته شده پس بگیرند. جواب تعرض ضد انسانی را باید با تعرض انقلابی داد. راه دلسوزانه و انسانی جلوگیری از حمله قمه کشان و باتوم به دستان و گاز اشک آور و تیراندازی به تجمعات اعتراضی و دستگیری و شکنجه مردم معترض این است که یک تعرض سازمان یافته را به انجام رساند. دشمنان کودکان و زنان و مردان گرسنه، از جنبش سازمان یافته ی کارگران و مردم وحشت زده شده و تسلیم خواهند شد. این راه را برای تعرضات و اجتماعات و اعتصابات موثر و موفق هموار خواهد کرد. جنبش تهی دستان و گرسنگان را باید سازمان داد.

برگ آس رحمان حسین زاده در مصاحبه رادیو دیالوگ

مظفر محمدی

اخیرا رادیو دیالوگ مصاحبه ای تحت عنوان "کردستان، خاورمیانه و تحولات سیاسی" با رحمان حسین زاده داشته است. البته فقط بیست دقیقه اول این مصاحبه دو ساعت و اندی به بررسی اوضاع خاورمیانه و ایران اختصاص پیدا کرده است. یکساعت و نیم بقیه بر بررسی "ناکامی های" نیروهای چپ و کمونیست و بطور مشخص کمونیسم کارگری متمرکز میشود.

این مصاحبه برخلاف عنوان پرطمطراق خود، در اصل محاکمه کمونیسم کارگری و تلاش در اثبات "خیانت" این جنبش و تئوریستین آن منصور حکمت به "جنبش کردستان" و کومه له است. آنچه درست در شرایطی که بحران درون حزب کمونیست ایران و کومه له و اعلام هژمونی ناسیونالیسم کرد در کومه له حتی از طرف بخشی از رهبری و اساسا از طرف بدنه این حزب علنی شده است. درایت و تشخیص زیادی لازم نیست تا هر فعال سیاسی با درجه کمی از تشخیص، هدف از مصاحبه را تشخیص ندهد و به دام مصاحبه شونده نیفتد.

اما رحمان حسین زاده به سوالات جانبدارانه و معنا دار مجری رادیو که کمونیسم کارگری و حکمت را بر صندلی اتهام گذاشته است با زبان الکن به دفاع می پردازد. بحث من در مورد رادیو دیالوگ نیست و صاحبانش می توانند جانبدار باشند که هستند و این بخودی خود ایرادی ندارد. بحث بر سر ظرفیت سیاسی مصاحبه شونده در دفاع از کمونیسم، ظرفیت شخصی در به بازی گرفته شدن و قدرت تشخیص وی است بخصوص که مصاحبه شونده از رهبری یک جریان مدعی کمونیسم و شخصا ادعای کمونیستی همیشه محق با انتخاباتهای سیاسی درست را دارد.

بخشی از سوالات را نقل به معنی در اینجا می آورم که اساسا سوال نیستند بلکه احکامی هستند از پیشی صادر و مجری قضاوتش را کرده است. مصاحبه شونده ی "بادرایت" ما هم ناشیانه به دام این احکام افتاده و مدام سعی می کند با مدارک و اسناد و نقل قول "صادقانه" به دفاع بپردازد.

بخشی از سوالات (نقل به معنی)

بحث سیاسی و قطعنامه و اسناد بجای خود، اما شما ضربه کشنده ای به خودتان و کومه له زدید و افق عجبی نشان ندادید.

شما گفتید با ۱۰ کمونیست انقلاب کارگری و چه وجه می کنید. چرا نکردید؟

شما کارگری شدید؟ در میان کارگران کم ترین نفوذ دارید. در انگلیس فقط ده نفر می توانید جمع می کنید!

شما در رابطه با مردم کردستان گفتن

ناسیونالیسم ایرانی دارید. آیا ناسیونالیست نامیدن دیگران بهانه گیری نیست؟

بعد از ۲۰ و چند سال جدایی از کومه له هنوز مشکل اصلی شما کومه له است. شما از تضعیف کومه له چه نفعی می برید؟

چرا شما یک جانبه حرف می زنید. اتفاقا شما از اهرم تشکیلاتی استفاده کردید و دیگران را خلع مسوولیت کردید...

رحمان حسین زاده در پاسخ به احکام فوق، سببی از اسناد و مصوبات و نقل قول از حکمت در جیب دارد که رونمایی کرده و قرائت می کند. دفاعیه ای که "والله ما نبودیم و آنها بودند!". رحمان حسین زاده بجای بحث سیاسی، به جای جواب دادن به این تعرض سیاسی و پرونده سازی های اخلاقی و عقب مانده علیه "تقدس کومه له"، به داستانسرای تشکیلاتی می پردازد و اساسا محتوای سیاسی جدایی و علت سر راست کردن ناسیونالیسم در کومه له را نه در نتیجه عروج ناسیونالیسم کرد در کردستان عراق به کمک بوش در جریان جنگ خلیج و حمله امریکا به عراق و ویرانی کامل آن جامعه و کشتار وسیع مردم، و سر بلند کردن ناسیونالیسم کرد در درون کومه له و سخنگو پیدا کردن و بحث یافتن بیشتر دوستان در اتحادیه میهنی برای حال و آینده از زبان عبدالله مهدی، بلکه از بد ذاتی و بد رفتاری کسانی چون عمر ایخانیزاده می داند که گویا در مقر بغداد چنین و چنان گفته و یا از بد رفتاری کمیته رهبری کومه له حرف می زند. گویا مشکل آن دوره، تشکیلاتی و بدعفی این و آن بوده است. موضوعی که محور گفتگویی را تشکیل می دهد که از قبل بر سر آن توافق کرده اند.

اما در میان اسناد و دفاعیه های حسین زاده یک ورق هست که می توان گفت برگ آس او در مقابل مجری رادیو دیالوگ است.

برگی که قرار است خودشیرینی او و نشان دادن "صداقت" وی در قضاوت و در اصل امتیاز دادن به نه فقط مجری رادیو، بلکه به راست آندوره در کومه له، که در جناح چپ هم "آدم های بدی" داشتیم و با نام بردن و اسم و رسم از او، دل مجری سمج را به دست آورد.

او در مقابل فشار مجری با دستپاچگی برگگی از معایب چپ در جریان جدایی جریان کمونیسم کارگری از حکا و کومه له را از آستین در می آورد تا شاید فضا را آرام کند. او می گوید جناح چپ هم معایبی داشت و ما این معایب را برطرف کردیم. از جمله مظفر را بخاطر برخورد بد به جناح راست بر اساس شکایت ما نزد منصور حکمت، توبیخ کردیم. او حتی پا را فراتر گذاشته و جزئیات مستندش را اینطور بیان می کند: "وقتی توبیخ مظفر را به منصور حکمت خبر دادیم، ایشان گفتند

هنوز به او ارفاق کردید!"

رحمان حسین زاده از افشای این "جرم"، اهداف حقیری هم دارد و می خواهد با این تیر چند نشان را بزند. اما همزمان یک واقعیت را در مورد ظرفیت شخصی خود نشان می دهد.

یکی - خود را در مخصصه ای که در آن گیر افتاده رها کند و با خودشیرینی امتیازی به مجری بدهد.

دوم - عضو رهبری یک حزب که حسین زاده با آن مخالف است را فرصت طلبانه بعنوان "آدم بده ی" آن دوران معرفی کند و داستان را یک بر هیچ به نفع حزبش تمام کند.

و بالاخره این "افشاگری" به طور زمختی جونیوریسم و ظرفیت پائین حسین زاده را در به بازی گرفته شدن توسط مجری "سینیور"، در سوء استفاده از "تاریخ" و "خاطره" در حمله به مخالف سیاسی امروز خود نشان میدهد. نام بردن از من بعنوان "مظفر" و همزمان نام بردن از دیگران بعنوان "کاک سید برایم"، "کاک عمر"، "کاک شعیب"، "کاک عبدالله" و ... هم بیشتر از هر چیزی وزن و جایگاه امروز این "کاک" ها بعنوان رهبران سیاسی قابل احترام، البته از نوع کردانه و فتودالی آن، را در ذهن شخصی و سیاسی حسین زاده نشان میدهد. وزنی که حسین زاده و حزبش را به تعظیم در درگاه کومه له و "کاک هایش" و کولی دادن به آن بعنوان یک جریان چپ و کمونیست، کشاند.

رحمان حسین زاده احتمالا نامه توبیخ را هم در جیب داشت و وقت نکرد آن را قرائت کند. حقیقتش هم نمیدانم موازین و مسئولیت حقوقی، انسانی، اخلاقی و امنیتی نشر اسناد داخلی آن دوره حکا و کومه له را چه کسی برعهده دارد. ظاهرا هر کسی برای خود یک سبد آرشبو سند و نامه و جزئیات امور آن دوره را مصادره و در اختیار دارد. آرشبو منازعات تشکیلاتی که در مقابل تحولات سیاسی آن دوره فاقده وجهه و ارزش است. بحث من مطلقا مباحثات سیاسی آن دوره نیست، خواندن این مباحثات حق نسل امروز است که از آن استفاده کند و در دسترس همگان باشد و به همین دلیل اسناد این مباحث در سایت حزب ما موجود است. اما در دل یک اتفاق بزرگ، در دوره حمله امریکا به عراق و عروج نظم نوین جهانی که چهره جهان را عوض کرد، در دل به قدرت رسیدن ناسیونالیستهای کرد در کردستان عراق توسط امریکا، در دل تحولات بزرگ جهانی آن دوره و شکست قطب شرق و اعلام پایان کمونیسم توسط قطب پیروز و سر بلند کردن انواع شاخه های ناسیونالیسم در کشورهای شوروی سابق، و در دل انشقاق در بزرگترین حزب کمونیستی آن دوره، عضو رهبری یک حزب، توبیخ من را به عنوان پدیده ای مهم در آن جدال بزرگ که دهها کتاب در موردش نوشته شده را بیرون میکشد، این ماجرا مستقل از اینکه دامنه دید محدود و دنیای کوچک گوینده را نشان میدهد، همزمان موقعیت بشدت حقیر خود حسین زاده را به نمایش میگذارد.

جالب است که رحمان حسین زاده در همه ی این ماجراها سعی می کند مجری را قانع کند که او میانجی و آدم عاقله بوده و پیام آور و پیام بر

منصور حکمت می‌گوید، "من به او زنگ می‌زدم و او می‌گفت چنین و چنان کنید." در این مأموریت حسین زاده با کشف کلید اختلافات سیاسی و تشکیلاتی آن دوره یکی در دست عمر ایلیخانیزاده در جناح راست و دیگری در دست مظفر در جناح چپ و با دو توبیخ، بالانس حفظ شد و حق به حق دار رسید. این تبیین از یک صیفندی سیاسی و تشکیلاتی در حزب کمونیست ایران و کومه برمتن یک اتفاق مهم و تاریخی در جنبش کمونیستی ایران، در دل جدال میان کمونیسم و ناسیونالیسم، آنهم از طرف کسی است که خود را "کمونیست، مارکسیست و حکمتیست ارتدکس" قلمداد میکند. این همه درایت و ذکاوت سیاسی مدال می‌خواهد!

رحمان حسین زاده اما در اثبات "صداقت" و "پاکی" خود و کمونیسم کارگری، بدون این که مجری از او بپرسد، "سنگ تمام" می‌گذارد و قسم می‌خورد که دزدی نشده و همه پول و حساب‌ها به کومه له برگردانده شده است. ظاهراً با این پایان مظلومانه باید رحمان حسین زاده از این دیالوگ، قصر در رفته و سربلند بیرون آمده باشد!

موضوع آخری که می‌خواهم اشاره کنم، تحریف موضوع اختلافات در حزب حکمتیست و خروج "هیئت دائم" از این حزب توسط رحمان حسین زاده در این مصاحبه است. حسین زاده می‌گوید اختلاف ما با دیگر اعضای رهبری حزب حکمتیست این بود که آن‌ها جمهوری اسلامی را رژیم متعارف می‌نامیدند.

واقعیت این است که در ادعای رحمان حسین زاده نمیتوان یک سر سوزن امانتداری و تعهد به حقیقت پیدا کرد. هیچ سندی در این حزب و یا بحث و جدلی بر سر متعارف بودن و نبودن به عنوان یک محور بحث و اختلاف در هیچ جلسه رسمی نداشته ایم. اسناد مباحث و محورهای اختلاف در حزب در سایت ما قابل دسترسی است و خواننده کجگاو میتواند به آنها مراجعه کند.

در ضمن بحث متعارف بودن یا نبودن جمهوری اسلامی یک بحث تحلیلی است و در هیچ حزب سیاسی عاقلی بر سر تحلیل انشعاب نمی‌شود. بگیریم چنین باشد. آیا نتیجه اش این بود که پس رژیم متعارف را نمی‌شود سرنگون کرد؟ یا برعکس، چون غیر متعارف است پس باید سرنگون شود! از این ابلهانه‌تر تحلیل و توجیه، وجود ندارد. من همین امروز هم رژیم جمهوری اسلامی ایران را رژیم متعارف و بورژوازی ایران می‌دانم. مثل خیلی از رژیم‌های خاورمیانه و حزب من این را نمی‌گوید. و با این وصف استراتژی و تاکتیک‌های ما برای سرنگونی این رژیم متعارف یا غیر متعارف با یک قیام انقلابی و از پایین بکی است. پس بحث متعارف بودن و نبودن بخودی خود هیچ ایرادی ندارد. رحمان حسین زاده با این ادعا در اصل نزدیکی و خویشاوندی خود به هم جبهه‌ای‌های خود در "شورای همکاری" که گویا رژیم متعارف بورژوازی پدیده‌ای متفاوت، مثبت و ظاهراً قابل دفاع است، را نشان میدهد.

اما اختلاف در رهبری حزب حکمتیست چه بود؟

صرفنظر از اختلافی که در تحلیل و ارزیابی اوضاع سیاسی ایران داشتیم که رحمان حسین زاده و همفکرانش در ددفتر سیاسی حزب معتقد بودند پس از لیبی و سوریه و مصر نوبت ایران است و انقلاب در پیچ بعدی است. قطعنامه پیشنهادی رحمان حسین زاده، مورد حمایت فاتح شیخ، حسین مردابیگی و عبدالله دارابی، به پلنوم بیست و یک کمیته مرکزی حزب روی همین تحلیل سوار بود و به تصویب نرسید. (لینک قطعنامه در سایت حزب موجود است.) ما اکثریت اعضا کمیته مرکزی با تحلیل و استنتاجات سیاسی آن مخالف بودیم و حتی مخاطرات طرح چنین موضوعی را خاطر نشان می‌کردیم. اما این هم هنوز دلیل انشقاق نبود و نمی‌توانست باشد. شخص فاتح شیخ در مصاحبه‌ای با رادیویی در یوتیوبی در همان زمان اعلام میکرد که بعد از مصر در ایران تحولاتی صورت می‌گیرد و حتی تاریخ هم برای آن تعریف می‌کرد و گفت تا اول مه "اتفاقی" خواهد افتاد. همانطور که اشاره کردم ما اکثریت کمیته مرکزی موافق این ارزیابی نبودیم اما و همچنانکه گفتیم این هم دلیل انشعاب نبود.

آن زمان رفقای از طیف همراهان رحمان حسین زاده مرتب اینکه هیئت دبیران بدلیل اختلافات کارش پیش نمیرود، اینکه رحمان، بعنوان دبیر کمیته مرکزی، در اقلیت است را طرح میکردند. پس از پلنوم ۲۲ حزب و پس از تغییر آرایش رهبری حزب، در جلسه دفتر سیاسی اعضای سابق هیئت دبیران که از طیف مخالف جناح رحمان و رفقایش بودند کاندید عضویت در هیئت دائم نشده تا یک رهبری یکدست حزب را رهبری کند. بعد از این اتفاق هیئت دائم به سنت شناخته شده کومه له علاوه بر اقدامات تشکیلاتی برای تسخیر ارگانها، بیانیه‌ای رو به بیرون منتشر کردند که مضمون آن این بود که حزب تا امروز روی خط منصور حکمت نیست و باید تغییر ریل بدهد. این بیانیه بدون هیچ بحث مقدماتی، هیچ بحث سیاسی در هیچ ارگانی از کنگره تا پلنومهای مختلف کمیته مرکزی و حتی بدون طرح آن در دفتر سیاسی، رو به بیرون منتشر شد. این سند نه تنها علیه کل تاریخ و مصوبات حزب حکمتیست بود که بعلاوه علیه آخرین کنگره حزب بود که مصوبات تا آن زمان و خط و سیاست حزب را هم طی قراری تأیید دوباره گذاشت.

تعدادی از اعضا دفتر سیاسی و کمیته مرکزی تلاش کردیم این رفقا را متوجه خطای سیاسی و تشکیلاتی خود کنیم که بی نتیجه بود. در اولین جلسه دفتر سیاسی بعد از بیانیه، من و تعداد دیگری از رفقای دفتر سیاسی مجدداً تلاش کردیم رفقا را متوجه عواقب ناگوار و حتی تشکیلاتی این اقدام کنیم. گفتیم شما عملاً نه تنها کمیته مرکزی و دفتر سیاسی بلکه کنگره را هم دور زده‌اید. گفتیم نمیتوانید پرچم حزب را عوض کنید، گذشته آنرا تخطئه کنید و بگویند "ما هیئت دبیران هستیم و حق داریم!". حتی یکی از رفقا (خالد حاج محمدی) در جلسه گفت شما با این کارتان عملاً یک کودتای سیاسی را علیه حزب حکمتیست و همه

مصوبات رسمی آن کرده‌اید و این قابل قبول نیست. رحمان و هیئت دبیران سند را پس نگرفتند و جدایی اساساً و انشقاق عملاً از اینجا شروع شد. مباحثات این جلسه دفتر سیاسی نزد فاتح شیخ، رئیس دفتر سیاسی وقت است. اگر ذره‌ای تعهد به حقیقت در این جمع وجود داشته باشد این اسناد را علناً منتشر میکردند که دنیا بداند حقیقت چه بوده است. این اساس و مبنای اختلاف بود. تصور کنید شما عضو رهبری یک حزب سیاسی هستید و بدون هیچ مقدمه و پیش زمینه‌ای ناگهان عده‌ای بیایند و بگویند حزب باید تغییر ریل بدهد. این برای شخص من هم مایه‌ی تعجب و هم به بازی کودکانه شباهت داشت. ما اقلیت ۵ نفره دفتر سیاسی دلیل این تغییر ریل را پرسیدیم و گفتیم چطور شما که یک کلمه از این ریل جدید صحبت نکردید از ما می‌خواهید تغییر ریل نامعلومی را امضا کنیم؟ تازه تغییر ریل حزب نه کار هیئت دائم و نه حتی کمیته مرکزی بلکه کار کنگره است. قطعنامه‌تان را به کنگره بیاورید و تا آنوقت هم برای ما و کل حزب توضیح دهید که منظورتان از تغییر ریل چیست و حزب را می‌خواهید به کجا ببرید!

ما گفتیم از آغاز تا امروز در یک قطار نشستیم و راهی توافق شده را طی می‌کنیم. چطور می‌شود سر قطار را بدون هیچ دلیل و توضیح و توجیهی به طرف دیگری برگردانیم که معلوم نیست کجا است؟ یا همه با هم در این قطار راه توافق شده را ادامه می‌دهیم یا اگر شما می‌خواهید تغییر ریل بدهید و دلایلش را حتی خودتان هم نمی‌دانید باید از قطاری که راهش را می‌رود پیاده شده و قطار دیگری را سوار شوید. ما صاحب این قطار و صاحب این حزب هستیم و اکثریت بودن شما آنهم در هیئت دائم یا دفتر سیاسی، هیچ حقانیت سیاسی به شما نمی‌دهد!

این کل داستان است. صاحبان قطعنامه‌ی کذابی رفتند و باز نام همان حزبی را بر خود گذاشتند که سیاست‌ها و مصوباتش را قبول نداشتند و تغییر ریل آنرا ضروری میدانستند. بعداً در طول زمان کم‌کم معلوم شد معنای تغییر ریل شان چه بوده است.

جالب است رحمان حسین زاده می‌گوید "الان آن‌ها هم مثل ما فکر می‌کنند." یعنی چه؟ یعنی ما هم نگفته و ندانسته تغییر ریل دادیم؟ در این جا مجال پرداختن به این ادعای مضحک نیست. دنیای سیاست امروز در ایران و خاورمیانه چیز دیگری می‌گوید، بروید بپرسید. آیا رحمان حسین زاده واقعا سیاست ما در قبال نیروهای چپ غیر کارگری، در قبال نیروهای ناسیونالیست کرد، بویژه کومه له، در قبال بحران خاورمیانه و نقش قدرتهای ارتجاعی منطقه‌ای و جهانی، در قبال اوضاع سیاسی در ایران، در قبال چپ غیر کارگری، پرو خاتمی و پرو سبز که امروز با حزب حسین زاده "الترناتوی سوسیالیستی" تشکیل داده‌اند، وده‌ها نمونه دیگر را یکی مبینند؟ به ایشان و حزبشان باید گفت از طرفی سمپاشی علیه ما و هم‌زمان "همه ما حکمتیست هستیم" کلاه‌گشادی است که شما سالها است تلاش میکنید سر فعالین کمونیست بگذارید. و موق نشده‌اید.

شاید رحمان حسین زاده از نظر خودش، با عقده

پروژه حاکمیت احزاب ناسیونالیست کرد در " دوره گذار! "

گفتگوی رادیو نینا با مظفر محمدی

از نظر احزاب ناسیونالیست وظیفه مردم این است که انقلاب کنند و قیام کنند و کشته بدهند بعد به خانه بروند و حاکمیت را به آن ها بسپارند گویا مردمی که رژیم را انداخته اند، خودشان صلاحیت و عرضه ی اداره جامعه را ندارند. صغیرند، نمی فهمند و در نتیجه وصی و قیم می خواهند. و احزاب قومی زحمت می کشند این وکالت و قیم شدن را برعهده می گیرند تا آب از آسیاب بیفتد. مردم مثل سابق بر سر کار و زندگی و بخور و نمیرشان برگردند و ساکت باشند و شرایطی فراهم شود که انتخابات مورد نظر آنها برگزار شود و حاکمیت خودشان را رسمیت و مشروعیت بدهند. این استراتژی و برنامه و سناریوی حاکمیت احزاب ناسیونالیست برای کردستان است.

بینیم چقد این برنامه با واقعیت انطباق دارد. چقدر این کار امکانپذیر است یا نیست.

این که امروز حرف از حاکمیت بعد از سرنگونی می کنند بدلیل فشار جنبش سراسری برای سرنگونی جمهوری اسلامی است و این رژیم شانس برای بقا ندارد. وگرنه انقلاب و قیام برای سرنگونی جمهوری اسلامی هم شانس آن ها را برای کسب قدرت کم می کند. احزاب بورژوازی همیشه خواهان دست به دست شدن قدرت از بالا هستند. اما شرایط جامعه ایران شانس دست به دست شدن قدرت از بالا را برای احزاب بورژوازی درون و بیرون حاکمیت و در اپوزیسیون از آنها گرفته است. دورنمای سرنگونی جمهوری اسلامی انقلاب از پایین مردم است.

اگر این را بپذیریم که ظاهراً این احزاب هم پذیرفته اند، آنوقت توازن قوا و معادلات درون طبقات و اقتدار اجتماعی و احزاب سیاسی شکل حاکمیت بعدی را تعیین می کند. این شکل از نظر احزاب ناسیونالیست کرد، تصرف قدرت با زور ارتش و پلیس ملی و خاتمه دادن به نقش قیام کنندگان است. این ها نقش طبقات و مردم قیام کننده و ازادبخواه را خط می کشند و فقط خودشان را می بینند.

دلایلش هم واضح است.

مهم ترین دلیل این است که قیام و انقلاب بعدی مثل انقلاب ۵۷ نیست. اینطور نیست که یک جنبش حی و حاضر اسلام سیاسی همه ی احزاب جبهه ملی - مذهبی و لیبرال و حتی بخش بزرگی از جناح چپ جامعه مثل حزب توده و چریک های اکثریت را با خود داشته و قدرت را می گیرد و انقلابیون و قیام کنندگان را خلع سلاح و به خانه می فرستد و شوراهای کارگری را منحل می سازد. این اتفاق نمی افتد.

جامعه ایران همین امروز و زمانی که هنوز جمهوری اسلامی سر کار است، خواهان اداره شورایی جامعه است. می خواهد بر امور کار و تولید و توزیع نظارت کند. مردم ایران در حیات جمهوری اسلامی هم به عناوین مختلف در سرنوشت جامعه دخالت می کند. رفاه و آزادی و

وریا نقشبندی: در گفتگوی قبلی که در همین رادیو نینا داشتیم، شما گفتید طرح تشکیل ارتش ملی و نیروی نظامی مشترک احزاب ناسیونالیست رویای کسانی چون عبدالله مهدی است و امکان پذیرش را به دلایل مختلف زیر سوال بردید. اما همین احزاب در عین حال از حاکمیت حزبی خودشان حرف می زنند و می گویند با سرنگونی جمهوری اسلامی احزاب ناسیونالیست یک سال قدرت را در دست می گیرند بعد انتخابات انجام می شود و حکومت پارلمانی برقرار می کنند. این موضوع از نظر شما چگونه است؟

مظفر محمدی: بلی درست است. احزاب ناسیونالیست هر بخش شان بطور جداگانه برنامه حاکمیت خود را صریح و روشن و بدون تعارف اعلام کرده اند. جناح پژاک و پ ک ک در کمپ جمهوری اسلامی خواهان سرنگونی رژیم نیست و می گویند آماده اند کمک کنند تا رژیم بحران هایش حل شود و نظام حفظ شود. این ها خواهان همزیستی مسالمت آمیز مردم و دولت هستند با درجه ای از دخالت مردم و به اصطلاح "خودمدیریتی دموکراتیک" در اداره محلی جامعه با حفظ نظم سرمایه دارانه.

از نظر احزاب "مرکز همکاری" وابسته به کمپ دول ارتجاعی منطقه یعنی دو حزب دمکرات و دو زحمتکش هم اولاً از آغاز جمهوری اسلامی تا امروز تلاش کرده اند جمهوری اسلامی آن ها را بعنوان بخشی از حاکمیت خود در کردستان بپذیرد. بپذیرد این ها بیایند و در کردستان بجای سپاه و بسیج ژاندارم کردستان بشوند و سیاستهای رژیم را پاسداری کنند. یعنی همیشه ارزو و رویای احزاب ناسیونالیست این بوده که در قدرت و ثروت در کردستان شریک شوند.

این هدف فوری و تا امروزشان است. اگر این نشد که تا حالا نشده و هنوز منتظر جواب جمهوری اسلامی اند. اما در صورت سرنگونی جمهوری اسلامی دیگر سناریویشان فرق می کند. و الگوی دولت اقلیم کردستان عراق را در برنامه خود دارند.

این احزاب می گویند در فاصله سقوط یک دولت تا ایجاد دولت جدید یک دوره هست که از نظر آن ها دوره گذار نامیده می شود. این ها می گویند در دوره گذار مورد نظرشان، جامعه هرج و مرج می شود و بی صاحب است و وظیفه خود می دانند بعنوان صاحب جامعه بیایند و نظم مورد نظرشان را برقرار کنند. می گویند ما باید کاری کنیم که مردم آب و برق و نان و سوخت داشته باشند و بیمارستان ها کار کنند و کارخانه ها بچرخند و بازار تعطیل نشود و اموال مردم محفوظ بماند. بنا بر این وظیفه خود می دانند که نظم برقرار کنند. ارتش و پلیس ملی را هم برای برقراری همین نظم می خواهند.

گشایی و تعرض شخصی به مخالف سیاسی امروز خود، بعنوان "نقطه ضعف چپ" در حزب کمونیست ایران و با جعل تاریخ و سمپاشی علیه حزب ما، پیروز از این مصاحبه و محاکمه بیرون آمد است. اما او در این مصاحبه بیشتر از هر چیزی دنیای کوچک خود و ظرفیت پائین سیاسی اش در روبرو شدن با مخالفی که زیرکانه جنبشی که حسین زاده خود را متعلق به آن میداند، کمونیسم کارگری، را به محاکمه میکشد و در دفاع از آنرا در همه ابعاد سیاسی، تئوریک، فرهنگی، هوشیاری، درایت، قدرت تشخیص ... نشان داده است.

شهریور ۹۹ - سپتامبر ۲۰۲۰

جامعه ما مثل همه ی جوامع بشری درگیر بیماری مرگبار(کرونا)، امروز بیشتر از هر زمان با مساله مرگ و زندگی روبرو است. بخصوص زمانی که دولت از بعهد گرفتن مسوولیت سلامت و امنیت جامعه شانه فالی می کند، وظیفه ی مردمان انساندوست، دلسوز، پیشرو و شرافتمند بسیار سنگین است. امروز در این شرایط تنگ و نفس گیر، جامعه بیشتر از همیشه نگاهش به صف پیشروان انساندوست فود است. امروز آن روزهای تنگ و مصیبت باری است که مردم دوستان و دلسوزانشان را در کنار فود ببینند، هدایت شوند و برای دفاع از زندگی سازمان یابند. امروز روز دفاع از زندگی در مقابل دشمن ناشناخته و مرگبار کرونا و بی توجهی و بی مسوولیتی دولت و صامبان داراییهای جامعه است. مردم باید زنده بمانند. امروزمق زندگی و زنده ماندن، درد مشترک ما است!

امنیت می خواهد. برابری زن و مرد می خواهد. می خواهد طبیعت و محیط زیست سالم و محفوظ باشد. حق کودک را می خواهد، از حق حیوانات دفاع می کند. با اعدام مخالف است. نسل امروز طبقه کارگر و زحمتکشان و جوانان و زنان جامعه هنوز جمهوری اسلامی سر کار است خواهان شرکت در اداره جامعه است.

خوب، این جامعه با این خصوصیات و ظرفیت ها و توقعات و حاضره بعد از جمهوری اسلامی سرنوشتش را دست احزاب بورژوازی بدهد؟ حاضر است در کردستان سرنوشتش را دست احزاب قومی و مذهبی بدهد؟ حاضر نیست. مگر با زور و کشتار و خون پاشیدن به جامعه. احزاب قومی- مذهبی در کردستان ارتش و پلیس ملی را برای این اعمال زور می خواهند.

ما دوره گذاری نخواهیم داشت. طبقه کارگر و مردمانی که از زن و مرد و پیر و جوان بتوانند انقلاب و قیام کنند و جمهوری اسلامی را بیندارند، خود، توانایی، دانش، عرضه، کفایت و لیاقت اداره جامعه را دارند. اداره فی الفور و مستقیم و بلاواسطه احزاب. چرا باید جامعه منتظر دوره گذار بشود؟ مردم قیام کننده می توانند بلافاصله شوراهای کارگری و مردمی را تشکیل دهند. همین امروز از شوراهای کارگری و مردمی حرف می زنند. مردم انقلابی بسیار بیشتر از احزاب بورژوازی و قومی عرضه، وجدان، شرافت و احساس مسولیت دارند. هر تک کارگر و دستفروش و جوان و زن برابری طلبی از کسانی مثل مصطفی هجری و خالد عزیز می آید که همه عمر سیاسیش به در پیوزگی درگاه اطلاعات جمهوری اسلامی گذشته یا عبدالله مهدی و خه بات و حزب پاک که دورو بر حدکا موس موس می کنند، صاحب صلاحیت ترند. اتفاقاً این احزاب قومی و مذهبی اند که باعث هرج و مرج و دزدی و غارت و برهم زدن امنیت جامعه هستند. این را نشان داده اند. آیا حاکمیت احزاب قومی - مذهبی کردستان عراق وجدان و شرافت و صلاحیت و عرضه ی اداره جامعه کردستان عراق را داشتند؟ دارند؟ ۹۰ درصد مردم کردستان می گویند نه. ندارند.

در نتیجه، توکل احزاب مرکز همکاری و یا جناح پ ک ک و پژاک و متحدینشان در جناح چپ ناسیونالیسم کرد، برای حاکمیت و به نام دوره گذار، به زور اسلحه و کمک حامیان مرتجع منطقه است. هدف شان هم حفظ پایه های نظام طبقاتی و سرمایه داری و تبعیض و استثمار و نهادهای ارتش و پلیس و زندان و اطلاعات و پارلمان و غیره است. حتی اگر پاش بیفته، احزاب کردی به انتخابات هم نیاز ندارند. ارتش ملی و پلیس و داراییهای جامعه برای حکومت کردستان کافی است.

ملا بختیار از رهبران اتحادیه میهنی گفته است حتی اگر یک رای هم نداشته باشیم ما حکومت می کنیم چون اسلحه و پول داریم. این بیان دل همه ی برادران قومی- مذهبی شان در کردستان ایران هم هست.

وریا نقشبندی: احزاب ناسیونالیست، فدرالیسم را بعنوان رابطه مردم کردستان با دولت مرکزی مطرح کرده اند. آیا این طرحی قابل

قبول برای مردم کردستان است؟ به نفع مردم کردستان است یا راه حل ستم ملی است؟ اگر نیست، راه حل دیگر برای کردستان و اداره ی جامعه چیست؟

مظفر محمدی: فدرالیسم راه حل رفع ستم ملی و حل مساله رابطه مردم کردستان با دولت مرکزی نیست. این راه حل هم مثل خودمختاری روشی است که هر لحظه دولت مرکزی بخواهد می تواند ان را پس بگیرد. بیش از بیست سال است دولت فدرال اقلیم کردستان وجود دارد، ولی تا به امروز هم مردم کردستان بین دولت اقلیم و دولت مرکزی مثل توپ فوتبال باهاشون بازی میشه. هر روز سر موضوعی جدال و کشمکش هست. سر این که مرز این دو بخش فدرال کجا است؟ سهم کردستان از بودجه مرکز چقدر است. درآمد کردستان چقدر است؟ آیا کردستان نیروی نظامی مستقل دارد یا نه باید در ارتش سراسری ادغام بشود، سر روابط خارجی و با دولت ها و ده ها موضوع دیگر. بالاخره امروز می بینیم که دولت مرکزی بیش از نصف شهر و مناطق دولت فدرال اقلیم کردستان را اشغال کرده است. پس فدرالیسم در واقع یک راه حل ارتجاعی است و جز سرگردانی و بلاتکلیفی چیزی نصیب مردم نمی شود.

رفع ستم ملی از زاویه منفعت کارگران و زحمتکشان کردستان، در شرایطی که یک حکومت آزاد و دمکراتیک در ایران سر کار باشد مردم کردستان حق دارند در یک رفتارندوم بگویند در چهار چوب ایران باقی می ماندند یا جدا می شوند. اگر یک حکومت کارگری و مردمی در ایران سر کار باشد چرا باید مردم کردستان جدا شوند. نمی شوند. ولی این حق تصمیم گیری را دارند. کردستانی که جدا هم می شود کردستان تحت حاکمیت بورژواها و طبقات دارا و احزاب شان نیست. کردستان تحت حاکمیت شوراهای کارگری و مردمی و از پایین است. رفع ستم ملی بدون رفع ستم طبقاتی و جلوگیری از تسلط سرمایه داران بر سرنوشت مردم، پوچ است. کردستان عراق ستم ملی ندارد، اما همین مردم در شرایط ستم ملی حکومت قبلی مرفه تر بودند. خودشان می گویند.

برای ما و مردم زحمتکش کردستان سقوط و از هم پاشیدن نیروها و نهادهای حکومت مرکزی و عقب نشینی آن پایان کار نیست. پیروزی تنها با قدرت گیری ارگانهای قدرت توده ای در شهر و روستا و سازمان یابی یک ساختمان قدرت در کردستان کامل خواهد شد.

بنا بر این علاوه بر غلبه بر نیروهای جمهوری اسلامی، جلوگیری از تلاشهای احزاب بورژوازی در کردستان برای برقراری حاکمیت حزبی و میلیشیایی مافوق مردم هم موضوع دیگر ما کمونیست ها و کارگران و مردم کردستان است.

این قدرت نوین، حاکمیت شوراهای کارگران و مردم است. شورایی که فوراً مطالبات و برنامه های انقلابی را به اجرا در می آورد.

موضوع جدال کمونیسم و کارگر و مردم زحمتکش کردستان با احزاب ناسیونالیست با یا

بدون جمهوری اسلامی، رد آلترناتیو آن ها برای اداره جامعه کردستان و طرح و سازماندهی بدیل از پایین برای این امر است.

این جدالی است که امروز کمونیسم و کارگر در سطح سراسری و مردم کردستان هم در سطح منطقه ای، مستقیماً و بلاواسطه ی احزاب هم، با جمهوری اسلامی دارد.

چالشی که کمونیست و کارگر و چپ در کردستان در رابطه با استراتژی ناسیونالیسم کرد و مساله حاکمیت و اداره جامعه باش روبرو میشه، چالش و جدال بسیار سختیه.

وریا نقشبندی: شما از برنامه ی احزاب ناسیونالیست برای حاکمیت حزبی و میلیشیایی شان در کردستان و راه حل کمونیستی حل ستم ملی و اداره جامعه از پایین صحبت کردید. وظایف ما و مردم کردستان در قبال احزاب ناسیونالیست چه در رابطه ی امروزشان با جمهوری اسلامی و چه بعد از سرنگونی چیست؟ مخاطرات کدام است؟ و چگونه می شود جلو مخاطرات را گرفت یا تبعاتش را کم کرد؟

مظفر محمدی: احزاب ناسیونالیست در کردستان مدت ها است در بی افقی سیاسی و استیصال و بی پرنسیپی دست و پا می زنند. ما در باره سیاستهایشان کم نگفتم و با فاکت و دلیل گفتیم و روشن است. این احزاب چه امروز و در رابطه به جمهوری اسلامی و چه بدون جمهوری اسلامی یک استراتژی دارد.

اگر جمهوری اسلامی آن ها را می پذیرفت با بپذیرد یا بدون جمهوری اسلامی و با یا بدون دوره گذار باز استراتژی آن ها حاکمیت این احزاب است. یعنی سپردن اداره امور کردستان به این احزاب. اسم این حاکمیت هر چه باشد اهمیتی ندارد مثلاً خود مختاری، خود گردانی، فدرالیسم و حتی ژاندارمی کردستان. شکل هر چه باشد محتوا و چگونگی اداره کردستان در برنامه آن ها، از بالا و توسط این احزاب است. نهایتان الگوی آنها دولت اقلیم کردستان عراق است. احزاب کردی در کردستان عراق بعد از بیست و چند سال هنوز از دولت مرکزی دل نکنده اند. چون برای آنها تصرف قدرت و ثروت مهمه نه سرنوشت مردم کردستان.

احزاب ناسیونالیست کردستان ایران هم با وجودی که در حرف از حاکمیت بعد از جمهوری اسلامی حرف می زنند، اما این هم هیچ وقت بطور جدی از جمهوری اسلامی و پذیرفته شدنشان قطع امید نکرده اند.

اولاً جناح پ ک ک و پژاک در کمپ جمهوری اسلامی اند و جناح دیگر مرکز همکاری احزاب هم می گویند کماکان منتظر پاسخ جمهوری اسلامی به تداوم مذاکراتشان هستند.

در نتیجه قاعدتاً نباید ادعای حاکمیت این احزاب در کردستان بعد از جمهوری اسلامی را جدی گرفت.

برنامه ای که برای این حاکمیت هم اعلام کرده اند، باز بعنوان جزئی از فشار بر رژیم برای پذیرفته شدن است. به نظر من این احزاب تا لحظه آخر، از جمهوری اسلامی قطع امید نمی کنند.



نشریه دفتر کردستان حزب حکمتیست

(خط رسمی)

www.hekmatist.com

سر دبیر: وریا نقشبندی

verya.naksh@gmail.com

تلگرام حزب

@HekmatistXateRasmi

فیسبوک حزب

[Facebook.com/HekmatistX](https://www.facebook.com/HekmatistX)

رادیو نینا

Radioneena.com

اینستاگرام رادیو نینا

[Instagram.com/radioneena/](https://www.instagram.com/radioneena/)

تماس با حزب

دبیر خانه: هساره ابراهیمی

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دبیر دفتر کردستان حزب: مظفر محمدی

Mozafar.mohamadi@gmail.com

سایت آرشیو

آثار منصور حکمت

Hekma.public-archive.net

این یا آن جناح را در بر دارد.

در نتیجه ظرفیت ضد کمونیستی، ضد کارگری، ضد زن و ضد آزادیهای سیاسی ناسیونالیسم کرد حدو حصر ندارد.

وقتی این ها را کنار هم میگذاری متوجه میشیم که کمونیسم و کارگر در کردستان با چه پدیده های مخاطره آمیزی روبرو است. ضامن امنیت و سلامت مردم کردستان این است که این احزاب ورودشان با اسلحه ممنوع شود. در حالی که می بینیم آن ها در فکر ایجاد ارتش و پلیس خودشان هستند. کمونیسم و کارگر و زن و جوان و مردم شرافتمند کردستان با آماده شدن برای اداره شورایی جامعه و تسلیح عمومی ممنوع ورود کردن با اسلحه را به احزاب کردی فهماند و تحمیل کرد.

نقطه قدرت آن ها اسلحه و پول و پشت جبهه ی احزاب و دولتهای مرتجع است. و نقطه قدرت ما نیروی عظیم میلیونی کارگران و زحمتکشان و مردم انقلابی کردستان است.

یک نقطه قدرت بزرگ دیگر ما در کردستان این است که کردستان از نظر اقتصادی و سیاسی، یک جزء ارگانیک کل جامعه در ایران را تشکیل میدهد. و این کردستان ایران را با اقلیم کردستان عراق متفاوت کرده است. وجود یک اختلاف فاز تعیین کننده میان پیشروی انقلاب در مقیاس سراسری و در کردستان محتمل نیست. رابطه جنبش انقلابی در کردستان با یک اعتلای سیاسی سر اسری محتمل ترین و در عین حال مطلوبترین حالت ممکن است ما به نقاط قدرت کمونیسم و کارگر و آزادیخواهی در کرستان واقفیم. جنبش کارگری و توده ای در ایران اساسا چپ است. کمونیسم در کردستان معتبر و با نفوذ است.

اگر این نقاط قدرت جنبش کمونیستی و چپ چه در ابعاد سراسری و چه در کردستان نبود ناسیونالیسم کرد نیازی به پروپاگاندا و حتی بحث بر سر حاکمیت در کردستان نداشت. برایش این کار مفروض بود. مثل اتحادیه میهنی و حزب بارزانی در کردستان عراق. یک کلمه هم در باره استراتژی و نوع حاکمیت و غیره نگفتند. آمدند و قدرت را گرفتند. نه اپوزیسیونی بود و نه رقیبی جدی سیاسی و اجتماعی. حاکمیت آنها بدوا پذیرفته شده بود. کردستان ایران اینطور نیست.

بنا به همه ی دلایل مخاطرات این احزاب بر سر راه جنبش انقلابی مردم کردستان جدی است.

تبعات سیاست های این احزاب چه در شرایط کنونی که هنوز جمهوری اسلامی سر کار است و چه بعد از آن بسیارند. من به چند مورد آن ها اشاره می کنم:

ما یک دوره جنگ نیابتی و خطر کشاندن دست دولت های مرتجع منطقه را از سر گذرانیم. ما مخاطرات همکاری های پ ک ک و پژاک با جمهوری اسلامی را می بینیم. همین امروز تحکم به مردم، باجگیری از مردم، تهدید و ترور و شاخ و شانه کشیدن شان برای مردم را شاهدیم.

نوع اداره جامعه ای که احزاب ناسیونالیست کرد مطرح می کنند، فرستادن مردم به خانه و بی اراده کردن و خلع سلاح شان است. نظام مورد نظر این احزاب همان نظم سرمایه و سود و کار مزدی و تبعیض و نابرابری است.

احزاب ناسیونالیست، مذهب یا سنی گری و سلفی گری و ارتجاع شیوخ و و درویش را هم بعنوان فرهنگ توده های مردم برسمیت می شناسند و به خدمت می گیرند. این هم یک مخاطره و جدال جدی است و اساسا مخاطبش کمونیسم در کردستان است. ناسیونالیسم کرد تلاش خواهد کرد جامعه بقول خودشان مذهبی را به جنگ کمونیسم و کارگر و زن فرا خواند. بر همین اساس در کردستان عراق هر روز یک زن کشته می شود. جریانات اسلامی مثل "کومه له ی اسلامی"، "یه کگرتوو" و مساجد و منابر روزانه حجم سنگینی از خرافات مذهبی و تعرض به حقوق زن در کردستان را ترویج می کنند. این الگوی احزاب کردی برای کردستان ایران هم هست.

در عرصه آزادیهای سیاسی هم از نظر ناسیونالیسم کرد، اعدام و کشتن کردها به دست حکام کرد مباح است چنانم فدای وطن کردی! چنانم فدای کردستان! چه باک! مهم این است کردستان مرزو پرچم خودش را داشته باشد.

بلوک بندی های احزاب ناسیونالیست کرد از همان ابتدای ورودشان به کردستان همراه با جنگ خواهد بود. خطر جنگ داخلی دو جناح پ ک ک و پژاک و احزاب مرکز همکاری وجود دارد. جنگ این جناح ها بسیار مخرب تر از جنگ اتحادیه میهنی و حزب دمکرات بارزانی خواهد بود. این رقابت ها خطر دخالت دول مرتجع منطقه به نفع

شهریور ۹۹

کارگران جهان متحد شوید